

کتاب محضر الشهود فی رد الیهود

فهرست کتاب مستطاب مشتمل بر هفت باب است

دیباچه کتاب در سبب تصنیف و تألیف آن	باب اول در اثبات [illegible] حضرت اسمعیل ع	باب دویم در ذکر اخبار انبیاء در بعثت پیغمبر عظیم الشأن	دلیل [illegible] ثالثی اقنیم از توریه	فصل اول در اثبات معتقد بودن [illegible] حکم توریه برهان و میزان ۱۲
فصل دویم در اثبات [illegible] ۱۶	در تعداد چهار [illegible] ۱۹	فصل سیم در [illegible] ۲۰	[illegible] ۲۸	باب سیم در ذکر علامات [illegible] کتب انبیاء در ظهور پیغمبر صاحب [illegible] مذکور است ۲۸
فصل اول در [illegible] از توریه [illegible] ۱۹	فصل دویم در [illegible] پیغمبر مذکور است ۲۹	فصل سیم [illegible] مذکور است ۳۶	فصل چهارم در ذکر [illegible] در کتاب حبقوق پیغمبر مذکور است ۳۶	فصل پنجم در اثبات [illegible] در کتاب دانیال مذکور است [illegible] ۴۰
ثانیتی اول در ذکر صنم ۴۲	ثانیتی دویم در ذکر چهار حیوان ۴۴	ثانیتی سیم در ذکر [illegible] ۴۸	ثانیتی چهارم در ذکر هفتاد هفته ۵۰	فصل ششم در ذکر [illegible] ۵۲
[illegible] اول در احوال [illegible] ۵۴	[illegible] دویم در [illegible] واقعه کربلا ۵۵	باب چهارم در احوال حضرت عیسی [illegible] خبر داده اند ۵۹	در ترجمه [illegible] ۶۴	باب پنجم در ذکر اخبار [illegible] ۶۶
فصل اول در اخبار [illegible] میکنند ۶۶	فصل دویم در [illegible] ۶۸	باب ششم در ذکر [illegible] ۶۱	باب هفتم در اخبار [illegible] ۷۵	فصل اول در ذکر [illegible] حضرت [illegible] ۷۵
فصل اول در [illegible] ۷۶	فصل سیم در ذکر [illegible] ۷۹	خاتمه در ذکر [illegible] اسلام [illegible] ۸۰		در [illegible] یهود ۸۷

من تألیفات حاجی بابای جلیل فی رد الیهود
واثبات نبوة خاتم الانبیاء
علیه الاف التحیة والثناء

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی هدینا سواء السبیل وکرّمنا بمتابعة اشرف من ولد من نسل
اسمعیل الذبیح شرّف بانتسابه ابراهیم الخلیل محمد المذکور وصفه فی الزبور والتوریة
والانجیل وصیه اسامی المحبین لاله وعترته الواقفین علی اسرار التاویل والتنزیل
سیما ابن عمه ووصیه مظهر الحق ومبطل الاباطیل اما بعد چنین گوید امیدوار بکرم
خداوند جلیل ابن محمد اسمعیل حاجی بابای قزوینی ساکن یزد که بر ارباب الباب
ودانش واصحاب بصیرت وبینش مخفی نماند که والد حقیر از سلسله بنی اسرائیل
ودر میان ایشان از افاضل واعیان بود و یکی علما وارباب فهم انطاکیه بفضل
وتتبع او معترف واو را بصفت زهد وتقوی متصف میدانستند وآنمرحوم در تمام
عمر مشغول بتحصیل علوم ومطالعه کتب ومتابعت رسوم انبیاء سلف وعلماء خلف
میبود ودر ان تجسس وطلب بغیر از تمیز میانه حق وباطل ادیان و وصول بطریق
حق وایقان مطلبی ومقصدی نداشتند وپیوسته ظهور راه صواب را از مفتح
الابواب سائل واستجابت دعای خود را از انجناب امل بودند تا انکه توفیق
ربانی شامل حال وتائید سبحانی کافل امال ان سعادت مآل گردیده که

بتشریف

بتشریف شریف دین حنیف سرافراز وبپایه عظیم از اماثل واقران خود ممتاز گردید
جماعت یهود واقف شدند این خبر موجب کمال دهشت وباعث نهایت وحشت شد و
این معنی را علت فتور دین وملت وسبب نقص ومذلت خود دانسته چاره جوئی را کمر
بستند ودر پی زانوی تفکر وتحیر نشستند واز اطراف وجوانب زبان تعییر وملامت
گشودند واولا بواسطه رسل ورسائل وواسطه ووسائل طریق استعلام پیمودند وثانیاً
وجهت این را پرسیدند ان مرحمت پناه در مقام جواب برآمده فرمودند که جناب
اقدس الله که بر نیت وضمیر هرکس آگاه است شهید وگواه است که اختیار کیش دین اسلام را
نه از راه طمع مال وجاه وتوقع قرب امیر وپادشاه است بلکه بعد از استعانت بعنایت بی‌نهایت
حضرت رب العزة بذل جهد خود را در تحقیق حقیقت مذهب وملت نموده از تتبع
کتب واثار وتامل در آیات واخبار حقیت دین مبین سید المرسلین وخاتم النبیین
محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله المعصومین را بادله قاطعه وبراهین ساطعه
بدون شایبه شک وشبهه بعلم الیقین دانسته وفهمیده واز بیم مواخذه وعقاب
روز حساب وامید اکتساب ثواب از ملت اباواجداد اجتناب وبشرف اسلام بهره
مند وکامیاب گردیده ام وچنانچه شما نیز ماده مواد عناد واعتساف وسالک
سبیل اعتدال وانصاف گردیده لباس خوف ننگ وعار را از خود خلع ودرسر تحری
غوایت ثمر ضلالت انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون
را از مزرع خاطر قلع نمائید صورت زیبای شاهد مقاصد در مرآت ظهور جلوه
نما وسخافت ملت منسوخه را کالشمس فی وسط السماء مشاهده خواهید نمود اغماض
عنو این نصایح گوهر آمود را اصغا نموده از تمام ایشان جدا از وضیع وشریف وجه
از قوی وضعیف بغیر از لاازمه اهتمام در تخریف انمرحوم از دین حنیف وکمال
ابرام در تکلیف بعود بدین سخیف چیزی دیگر بظهور نرسید انجناب هر یک را بنحوی از انحاء

وطوری از صواب بجاب وبطرق متعدده وانواع مختلفه ابواب موعظه ونصیحت
بر روی ایشان میکشود وبادله وبیان وحجت وبرهان ایشانرا بمتابعت حضرت
خاتم رسالت ارشاد ودعوت میفرمود نهایت هرکه را روی بدبختی بود
دیده دل وی بینا نبود و درآن اوان فیض بخش مناقب وغالب اوقات
از افادات آنجناب بهره یاب وآنچه استماع مینمود مغتنم دانسته بخاطر فاتر میسپرد
از ناشنیدن اقناعات عنود کمال تعجب مینمود وپیوسته تخم این تمنا در مزرع خاطر میکاشت
که کاش کتابی نوشته آید که مشتمل باشد بر تمام آن ادله وبراهین وقواعد وقوانین
که هرگاه بعد ازین یکی از آن قوم حق ناشناس خواهد که بطریق شبهه و وسواس رخنه
در حصن حصین دین متین محکم اساس اندازد ویا باعانت ابلیس ابواب تشکیک
وتلبیس بر روی مسلمانان کشاید شاید بوسیله تامل درین کتاب وتدبر در این
ابواب رفع شبهه وشکوک او را توان نمود ونقاب از تیرگی از چهره شاهد
مقصود کشود وبسهولت از عهده جواب ناصواب برآمد بلکه اقامه حجت برخصم
نموده او را بدین اسلام دعوت وهدایت کرد تا اینمعنی موجب رفع درجات
آن مرحوم گردیده در روز قیامت در ظل رایت حضرت رسالت راه یابد واز
آن اوان الی الآن که چهل سال است باعتبار علایق وعوایق روزگار
ومصائب ونوائب ادوار وحوادث لیل ونهار واختلال حال وتوزع بال وقت
ومجال نیافت وهر قدر در شاه راه مقصود بقدم سعی وکوشش بیشتر شتافت
کارکنان قضا وقدر را مانع حصول امنیت خویش یافت تا اینکه در اوان
خجسته نشان وزمان میمنت اقتران که از یمن همت والانهمت وحسن نیت
صافی طویت بندگان سپهر مکان شوکت واجلال توامان حشمت واقبال
همعنان باسط بساط عدل واحسان ناشر رایات بر واحسان مهر سپهر

ایالت

ایالت وجلالت قطب فلک شهامت وفخامت نور حدقه کیاست وفراست نور حدیقه
فطانت ومتانت نجم درخشان بسالت ورزانت لعل بدخشان نجابت ومناعت کوه
بحر سخاوت وسماحت مهبط فیوضات حضرت یزدان مظهر الطاف قادر سبحان زبدهٔ
امرای ملک آرای جهان امیر صاحب قدر بیرفلک نشان خان ظفر قرین سعادت قرآن
محمد تقی خان لازال مراسم العز والاقبال بمیامن وجوده مشیدة الارکان ساحت
فسیح المساحه دار العباده یزد ونواحی آن بنحوی رشک امصار جهان وغبطه گلزار جنان
گردید که هر که سرمه انصاف در دیده بصیرت کشید وصورت اوضاع ایمکان را دید
معنی تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا را فهمید وهرکس معموری
که گوش هوش کشود ندای غم زدای ادخلوها بسلام امنین را درشان این بلد
امین شنود ساکنان ومتوطنانش ازبیم وحرمان و توانا وناتوان در مهد امن
وامان و در بستر آسایش واطمینان غنوده وگوش صادران و واردانش هرگز
آواز دادخواه ومظلوم نشنوده نه دراز دستی را دست تعدی بجانب مال و
زیر دستی دراز ونه بدچشمی را گوشه چشمی بطرف عرض وناموس کسی باز ذات
بیهمالش در تنظیم نظام دین واعلاء اعلام اسلام بی مثل وانباز ودر احکام
احکام شریعت خیر الانام از امرا وحکام ممتاز رافت ورحمتش بی عد وشمار بیش
یتیمان وایدی بی مهربان وضعیفان اعکسار و دلنواز وابر عطاء گهربارش بر درویشان
مانند استغنا وبیچارگان از اجاره بیاز لاجرم در چنین زمانی وچنان مکانی
داعی دوام دولت ابد اختتام آن والا مقام فرصت را غنیمت دانسته کمر
عزیمت بر میان محکم بسته بعزم قطع این وادی هولناک پای همت را پیش
گذاشت وآنچه از آنمرحوم جنت پناه استماع و بر حقیقت آنها اطلاع یافته بعلاوه
آنچه خود از تتبع آثار وتفحص اخبار استنباط نموده بحیطه ضبط در آورد

وچنانچه خدا نخواهد ومقرر شده باشد اراده چنین است که انشاء الله کتابی نوشته
آید که مشتمل باشد بر رد دعوای تأبید وخلود دین یهود ورد ادله وشبهات
ایشان وبر آیات واخباری که دلالت دارد بر اینکه لامحاله پیغمبری خواهد آمد
وشریعت تازه خواهد آورد وشرافت آن پیغمبر آسمانها وزمینها را فرو گیرد
ودر بعضی از آنها تعیین وقت بعثت ودر بعضی تصریح بنام نامی واسم سامی
آن پیغمبر والا گهر شده ودر باره کیفیت شریعت بیضا مذکور ودر برخی تعریف
وتوصیف آن نبی مرسل مذکور باشد وهم چنین اخبار باینکه جماعت یهود دین
اورا قبول نخواهند نمود ودر مقام تکذیب واهانت وخواهند بود وباین
تقریب ذلیل وخوار وبی قدر واعتبار خواهند گردید نوشته آید وهم چنین مشتمل
باشد بر اخبار دیگر اشعار دارد بر اینکه بعثت آن پیغمبر والا مقام بعد از ظهور
وغیبت حضرت عیسی ع خواهد بود وهم چنین مشتمل باشد بر اینکه ماشیح که در کتب
انبیا از آن خبر داده اند حضرت عیسی ع است وغیر از این اخبار اگرچه در هر مقام
ایراد آن ضرور باشد ایراد شود وچون تمام این کتاب ادله وشواهد است در
رد یهود پس هرگاه آنرا مسمی گردانیم بمحض الشهود فی رد الیهود لفظ با معنی وظاهر
با فحوی مطابق خواهد بود وها انا اشرع فی المرام راجیا من الله الاعانة وبه
الاعتصام وسائلا منه التوفیق للاتمام واین کتاب مشتمل است بر چند باب

باب اول در ذکر آنچه خداوند عالمیان بحضرت ابراهیم ع واولاد آنحضرت
وعده فرموده واثبات شان ومرتبه حضرت اسمعیل ع در اول پاراشه لخ لخا
از توریة حضرت موسی ع آیه مذکور است که ترجمه اش اینست که فرمود
خدا با براهیم ع که بیرون رو از زمین تو آنگاه خود بآن زمینی که بنمایم بتو
وبگردانم ترا از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام ترا وافرین کنم افرین کنندگانرا

وا لعنت کنم لعنت کنندگان ترا وافرین کرده شوند بتو همه قبیلهای این زمین
وایضا در همان پاراشه بعد از ذکر چنین آیه میفرماید وَ اَدُنَای اَمَر اِل اَبرَام
اَحَرِ هِپَّارِد لوط مِعِمّو سَا نَا عِینِخَا وُرئِه مِن هَمَّاقُوم اَشِر اَتَّا شَام صَافُونَا وَ
نِگبَا وَاقِدمَا وَايَامَا كِي اِت كُل هَا اَرِص اَشِر اَتَّا رُوَه لِخَا اِتِّنِنَّا وُلِزَرعِخَا
عَد عُولَام وسَمتي اِت زَرعِخَا كَعَفَر هَا اَرِص اَشِر اِم يوخَل اِيش لِمنُوت
اِت عفر ها ارص گم زرعخا یمانه لیعنی فرمود خدا با براهیم ع بعد از جدا
شدن لوط از نزد او که بگشا چشمان خود را وملاحظه کن اطراف این مکانرا
که در آن مقام داری از اطراف شمال وجنوب ومشرق ومغرب که همه آن
زمین را که تو می بینی بتو وذریه تو خواهم داد تا جاوید بگردانم نسل ترا
مانند خاک زمین چنانچه کسی خاک را تواند شمرد نسل ترا نیز تواند شمرد
وایضا در همان پاراشه بعد از چند آیه که مشتمل است بر بیان کارزار جهاد
کردن حضرت ابراهیم ع با پادشاهان زمین کنعان وآن حوالی وطلب کردن
آن حضرت فرزند میراث گیر ووعده دادن خدا فرزند او ذریه بعدد
ستارگان آسمان ونقل کشتن آنحضرت جانوران ومرغان بجهت حصول
اطمینان وغیر ذلک میفرماید بیوم ههو کارت ادنای ات ابرام بریت
لِمور لِزَرعِخَا نَاتَتِی اِت هَا اَرِص هَزُّوت مِنَّهَر مِصرَيِم عَد هَنَّاهَار
هَگَّادُول نَهَر پِرَات لیعنی در آن روز شرط کرد خدا با براهیم ع بدادن
آن زمین بذریه ابراهیم ع از نهر مصر تا نهر فرات که در آن روز آن
مملکت در تصرف ده نفر پادشاه کافر بود که اسامی انها بتفصیل در همین
مقام از توریة مذکور است مؤلف گوید که علماء مفسرین بنی اسرائیل را
اعتقاد چنین است که وعده ها تمام در شان اسحق بلکه یعقوب وذریه

گوید مؤلف

او در بیت میآید و دیگری از اولاد خلیل عم را شریک با اسحق نمیکردانند و در کتب
وتفاسیر خود تصریح باین مطلب نموده اند و در نظر حقیر بسیار سست و باطل
مینماید بچند وجه اول انکه فرموده است که نسل و ذریت ترا مثل ستارهای
وبنی اسرائیل همیشه طایفهٔ محصوری بوده اند نسبت بطایفهٔ دیگر آمیخته می شدند
و بکسی راه نمی دادند و در زمان موسی عم و بعد از موسی عم چنند
دفعه بشماره در آمدند چنانچه در وقت خروج از مصر و دخول در تیه
و خروج از تیه ایشان را شمردند و عدد ایشان در توریة و غیرها از کتب مسطور
است دویم وعده فرموده که کل آن زمین را بذریت تو خواهم داد و هرگز بنی
اسرائیل کل آن زمین را در تصرف نداشتند و آن ده پادشاه که اسم ایشان
در توریة مذکور است بنی اسرائیل در وقتی که از تیه بیرون آمدند بر زیاده
از پنج شش نفر ایشان مسلط نشدند بلکه هرگز بجوانب نهر فرات عبور نکردند
چه جای انکه بر انجا مسلط شوند و همه قبیلهای آن زمین هرگز بنام حضرت
ابراهیم عم خوانده و اقرار کرده نشدند بلکه هر یک طایفهٔ علیحده و صاحب
تسلط در زمین خود و منسوب بقبیلهٔ خود بوده اند چنانچه بر متتبع
کتب سیر و تواریخ و قصص مسطور و مخفی نیست و دیگر انکه در این مذکور است
که کل آن زمین مال اولاد آنحضرت باشد تا انقراض عالم و دست اولاد
حضرت اسحق کوتاه شد باندک وقتی و الحال بتصرف اولاد حضرت اسمعیل
در آمده است و تا انقراض عالم در تحت تصرف ایشان خواهد بود سیم
در همان باب می فرماید که ساره زوجهٔ آنحضرت در خدمت شوهر خود عرض کرد
که چون من عقیمم تو خلوة کن با کنیزک من هاجر مصریه که شاید ازو اولاد بسیار
شویم بدو و چون حضرت خلیل عم با آن کنیز خلوة نمود و اثر حمل در کنیز ظاهر شد

در خدمت

در خدمت خاتون خود تقصیر نموده بلکه اظهار مساهمت و هم چشمی مینمود اینمعنی بر ساره گران
آمده شکایت بنزد حضرت خلیل عم برد و آنحضرت ساره را بر هاجر تسلط داد و ساره هاجر را
رنجانیده هاجر از پیش او گریخته به بیابانی رفت و در سر چشمهٔ آبی فرشته بر هاجر نازل
شده گفت از کجا می آیی و بکجا میروی هاجر جواب داد که از خاتون خود گریخته ام فرشته
او را امر بباز گشتن بنزد خاتون خود و جفا کشیدن در نزد وی نمود و بعد از این
فقرات مذکور است وَیُؤمِر لَه مَلئَخ اَدُنای هَربا اَربِه اَت ذَرعِخ وَلا یِسافِر مِروب
وَیُؤمِر لَه مَلئَخ اَدُنای هِنَّاخ هارا و یولدت بن وقارات شمو یشماعیل کی شامع
ادنای ال عنیخ وهو یهیه پرا آدام یادو بکل وید کل بو و عل پنی کل احاو
یشکون یعنی گفت باو فرشتهٔ خدا که بسیار کنم بسیار کردنی مر نسل ترا که شمرده
نشود از بسیاری و گفت باو فرشتهٔ خدا که الحال تو آبستنی و خواهید زائید
پسر بخوان نام او را اسمعیل که شنید خدا درویشی ترا و آن فرزند خواهد بود
پرء آدام دست او در همه و دست همه در او و بر روی همه برادران خود مسکن
خواهد گرفت مؤلف گوید که لفظ پرء بنحویکه در نسخ توریة مسطور است بای
نحو است که اول پاء فارسی است و بعد از آن راء قرشت و بعد از آن همزه و چنانچه همزه
بر راء مقدم باشد یحی بود بمعنی شرافت می بود و کمال مناسبت بمقام داشت اما
بنحو موجود در نسخ توریة انچه از شارحین که از کتب لغت عبری است معلوم میشود
بمعنی بهره مند و بسیار و بیابان دوست و صحرانشین و شکارگی آمده و هر یک از این
معانی بوجهی مناسبت بمقام دارد اما معنی بهره مند ظاهر است و معنی بسیار هم
بسیار مناسب است که تاکید فقرهٔ اولی بوده باشد یعنی کثیر النسل و چنانچه
بمعنی بیابان دوست و صحرانشین و شکارگی باشد مناسب خواهد بود چه حضرت
اسمعیل در بیابان پاران ساکن میبود و شکار هم بسیار میفرمود و ممکن است که

در آیه [illegible] هست که [illegible] اینست که [illegible]
هاجر از برای ابراهیم عم پسری زائید و ابراهیم عم اسم [illegible]
روانچه هاجر برای ابراهیم زائیده بود اسمعیل [illegible]
انکه حضرت ابراهیم عم [illegible]
که [illegible] اسمعیل [illegible]
ابراهیم [illegible] حضرت ابراهیم عم
من عند الله [illegible] اسم [illegible]
مولف

از بیابان دوستی وصحرانشینی این باشد که اعراب از نسل آنحضرت خواهند بود
بجهت اینکه اعراب بیابان دوست وصحرانشین وشکارکن می باشند بلکه این معنی
در این مقام انسب خواهد بود زیرا که در مقام بشارت دادن خدا بواسطهٔ ملک
بهاجر خبر صحرانشینی حضرت اسمعیل ع چه تازگی وخوشی دارد که هاجر را بان
تسلی حاصل شده موجب کوارا شدن زحمت زبردستی ورنجانیدن ساره اورا
کردد وهرگاه بمعنی این باشد که عرب از نسل اوست بالالتزام مژده خواهد بود
بوجود پیغمبر آخرالزمان ص از نسل حضرت اسمعیل ع واین بزرگترین مژدها وموجب
کوارا شدن هر نوع زحمتی میتواند بود والعلم عند الله تعالی وفقرهٔ دست او در همه
ودست همه در او را بعضی از مترجمین توریة چنین ترجمه کرده که یعنی او بر همه مسلط
وهمه بر او محتاج خواهند بود وفقرهٔ بعد که بر روی همه برادران مسکن کیرد فی الجمله
تاییدی میکند ومیتواند بود که مراد از ید وحی وشریعت بوده باشد چه ید
بمعنی وحی در کتب انبیاء بسیار استعمال شده است وعلماء ومفسرین بان تصریح
نموده اند از انجمله در اول کتاب ارمیا واواخر نشان هجدهم ملاخیم اول ودر اوائل بدو
نشان سیوم وهفتم وسی سیوم وسی هفتم وچهلم کتاب بن قبیل که ذوالکفل
پیغمبر است بهمین معنی مذکور است پس معنی فقرهٔ اول که دست او بر همه
خواهد بود که وحی وشریعت حضرت اسمعیل ع یعنی ذریهٔ او که نبی عربی
وخاتم پیغمبران بوده باشد بر همه قومها وطائفها جاری وبعثت آنحضرت
اختصاصی بکروهی نخواهد داشت چنانچه تمام انبیاء که بعد از حضرت
خلیل ع مبعوث شدند بقوم مخصوصی مبعوث بودند ومعنی فقرهٔ دوم
که دست همه در او این است که چون وحی آنحضرت که قرآن است مشتمل
است بر جمیع آنچه در عالم موجود ومتحقق کردیده وخواهد کردید چنانچه

میفرماید

میفرماید ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ومیفرماید که اوتیت جوامع
الکلم پس وحی همه انبیاء مندرج در او ودست همه در او خواهد بود والله اعلم
وبر هوشمندان مطلع بر طور کلام مخفی نخواهد بود که وعده فرمودن خدا بهاجر که
نسل ترا بسیار خواهم کرد بجمعیتی که شمرده نشود اشاره است باینکه همین بشارت
که بحضرت ابراهیم ع داده شده است وموجب سرور آنحضرت کردیده در شان همان
فرزند است که در رحم هاجر است تا موجب خوشنودی کامل برای هاجر تواند
کردید وایضا در همان پاراشی بعد از فقرات چند که بما نحن فیه دخل ندارد
آیاتی چند مذکور است که حاصل معنی آن آیات این است که خدا با خلیل خود
چند شرط فرموده است بشرط آنکه آنحضرت پیروی کند راه او را اول آنکه بسیار
کند نسل وذریهٔ او را بسیار بسیار دوم آنکه برومند کند ایشانرا بجمعیتی که
نامند کروه وطوائف وجمیع پادشاهان از ذریهٔ آنحضرت سیوم آنکه بزرگی
وپادشاهی را ابدا در ذریهٔ آنحضرت جاوید قرار دهد چهارم آنکه زمین
کنعان که محل سکنای آنحضرت بود بذریهٔ آنحضرت مسلم داشته از ایشان انتزاع
نکردد پنجم آنکه نکاه دارند شریعت را که اهم آن در آن اوان ختنه کردن در
روز هشتم بود وچه کونه میتواند بود که ظهور تمام این وعدها در بنی اسرائیل
بوده باشد وعبارت توریة که مشتمل بر این فقرات است اول آن اینست ویهی
ابرام بن تشعیم شانا الی آخرها وهر که خواهد که بر تفصیل آن مطلع کردد رجوع
بتوریة نماید وایضا در آنچه بعد از این فقرات در همان پاراشی میفرماید که
وبرختی اوتاه وکم ناتتی ممنا لخا بن وبرختیها وهایتا لکوییم ملخی عمیم
ممنا یهیو یعنی آفرین کنم او را یعنی ساره را وبخشم بتو از او پسری
واز ساره قومها وپادشاهان قومها بهم رسد دلیلست بر عدم اختصاص

ظهور وعدها در بنی اسرائیل زیرا که در وعده پادشاهی و بزرگی اولاد ساره
لکوئیم فرموده و همون کوئیم نفرموده چنانچه در آیات سابقه که بحضرت ابراهیم
شرط فرموده همون کوئیم فرموده و در همان پاراشی بعد از ذکر مژده رسیدن
بحضرت ابراهیم بتولد اسحق و سجده شکر کردن آنحضرت و استبعاد کردن
از فرزند بهم رسیدن از مرد صد ساله و زن نود ساله میفرماید که وییپول ابراهام
عل پانای وییصحق ویومر بلبو هلبن مآه شانا ییولد وام ساره هبت تشعیم شانا تلد
ویومر ابراهام ال هالوهیم لو ییشماعیل یحیه لفانخا ویومر الوهیم ابال ساره ایشتخا یولدت
لخا بن وقارات ات شمو ییصحق وهقیموتی ات بریتی ایتو لبریت عولام لزرعو احراو
ولییشماعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفریتی اوتو وهربیتی
اوتو بماد ماد شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لگوی گادول وات
بریتی اقیم ات ییصحق اشر تلد لخا ساره لموعد هزه بشانا هاحرت یعنی
گفت ابراهیم خداوند کاش اسمعیل زنده بماند بدرگاه تو فرمود خدا اما ساره زن تو
خواهد زائید از برای تو پسری که بخوانی او را اسحق برانگیزانم من شرط خود را
با او بشرط عولام بنسل او و بعد از او و با سمعیل خبر دادم هو ترا که او برکت کنم
او را و بارور کنم او را بسیار بسیار از او زاید دوازده بزرگ بدهم او را
بقوم بزرگ و شرط خود را بپا دارم با اسحق که بزاید برای تو ساره در سال
دیگر مؤلف گوید که اینچه از فقرهٔ اولی مستفاد میگردد کمال مباینت دارد با
آنچه اعتقاد علماء بنی اسرائیل است زیرا که ناجی و خدا پرست و امتی که بر حق
باشند مخصوص است باولاد اسحق و حضرت اسمعیل هرگز در عرصه نبوده و در نسل
خلیل هیچ اعتبار نداشته و اولاد آنحضرت تمام عاصی و بر باطلند بتیبین
این اجمال اینکه چه گونه میتواند بود که حضرت خلیل الرحمن با آن عظم شان
و بزرگی و مرتبه عظیمی که بیشتر از تمام آنحضرت را اشرف از جمیع پیغمبران

میدانند

میدانند بعد از بشارت یافتن بوجود فرزندیکه طلا پرست مخصوص در نسل او و خدا پرستی
و شریعت و دین تا انقراض عالم در میان آن سلسله برپا خواهد بود خواهش این
و تمنا نماید که کاش اسمعیل زنده بماند و حال اینکه بوجود اسمعیل باعتقاد
ایشان بغیر از خسران و نقصان و کفران چیزی مترتب نیست کلا و حاشا و معاذ الله
که چنین باشد بلکه معنی این اید چنین است که چون بحضرت ابراهیم یقینی شده بود
که تمام شروط که خدا با او وعده کرده در نسل و ذریه حضرت اسمعیل ظهور خواهد
نمود و یقینی امت هم دانسته بود که آنکسیکه خدا او را از همه کس دوست
میدارد و بشان و مرتبه او کسی نخواهد رسید و سرور کل عالم و تمام بنی آدم
خواهد بود از نسل او بهم خواهد رسید فلهذا در وقت مژده رسیدن بوجود
اسحق که فی الحقیقه مژده بزرگی بود برای حضرت ابراهیم خصوصا بعد از یاس
از فرزند بهم رسانیدن خواست که اظهار شکر نموده بالجمله بدرگاه احدیت عرض
نماید که خوشی و سرور من بوجود آن کسی که بدرگاه تو عزیز تر است بیشتر است و اظهار
این را نتیجه باشد که با وجود چنین مژده از آن فراموش نکرده مطمح نظری بغیر از همان
کسی که برگزیده و دوست تو است ندارم و تمام همت من مصروف است بر بقای
همان نتیجه که چنین کسی ثمره آن میتواند بود و گویا در جنب چنان موهبتی سایر
مواهب هیچ و ناچیز است و مراهیچ شرافت کافیست که بمن عطا شده است فرزندی
که از نسل او حبیب و دوست تو بعمل خواهد آمد و از این جهت است که خداوند
عالمیان در جواب حضرت خلیل خود چنین میفرماید که این فرزند هم که ساره میزاید
برگزیده ماست و بعضی شروط خود را در باره او و اولاد ظاهر خواهم ساخت
چنانچه یکی از آنها ختنه کردن در روز هشتم ولادت است و این شرط در باره
اسمعیل متمشی نبود بجهت اینکه نزول این حکم بسالها بعد از تولد حضرت اسمعیل

بود و علما و مفسرین توریة تصریح نموده اند خصوص رشیی که مفسر معتبر ایشانست
که شرطی که در ات بریتی اقیمتی ات بتخق مذکور است غرض از آن ختنه کردن در روز
هشتم است و هم چنین بعضی شروط دیگر هم مرتب میشود در ذریة او بر پا بود چنانچه
فرموده که ات بریتی او تزا الى آخرها و چون در این خطاب لفظ عولام مذکور شده
و این لفظ مشترک است میان معنی جاوید و زمان طویل و مظنه بود که توهم شود
که باید ظهور شرط خداوند جلیل با حضرت خلیل در نسل حضرت اسحق تا جاوید
بماند و بجهة رفع این توهم فرموده اند که خبر اسمعیل بتو داده شده است و او برکت
داده شده است و او را بسیار خواهم کرد بمئود مئود و بزرگان موعود از نسل او
بهم خواهند رسید و لفظ مئود مئود که معنی ان غایة الغایة است در این مقام
استعمال شده است فرموده تا اینکه قرینه باشد بر اینکه عولام در مقدمه اسحق
بمعنی زمان طویل است و البته بزرگی و پیغمبری از خاندان او نقل بخاندان
اسمعیل خواهد شد و هرگاه کسی بزرگان دوازده نفر را که خبر داده که از حضرت
اسمعیل بوجود خواهند امد حمل نماید بر اوصیای حضرت خیر البشر که ائمه اثنا عشر اند
و این مطلب را تاکید مژده سابق قرار دهد که بجهة اطمینان خاطر خلیل مذکور شده
باشد دور نخواهد بود بلکه بنظم سخن کمال مناسبت دارد والله یعلم و این بیانات
در تحقیق لفظ عولام در این مقام بر تقدیریست که آخر آن آخر آیه بوده باشد
و لفظ ولیشماعیل عطف بر ماقبل بوده معنی آیه چنین باشد که شرط جاوید در
نسل اسحق و اسمعیل هر دو با هم بعمل خواهد امد چنانچه در واقع چنین شد
و مدتی اولاد اسحق بزرگ و صاحب شریعت بوده بعد از آن لنسخ شریعت
و بزرگی ایشان شده باولاد اسمعیل تعلق گرفت و تا جاوید در این سلسله
خواهد بود و چون علما و مفسرین بنی اسرائیل باین معانی خود را واضح نمیسازند

واز روی

واز روی عناد چشم از امثال اینها میپوشند و چنانچه حمل نمایند بر انچه اعتقاد خود
ایشان است که جمیع این شروط باولاد اسحق تعلق دارد لازم میاید که حکم خدا دروغ
باشد زیرا که از وقت خرابی ثانی بیت المقدس که تا این زمان که قریب بدو هزار سال میشود
بزرگی و پادشاهی و سایر شروط از میان بنی اسرائیل بیرون رفته و در دست ایشان بجای
بند نیست فلهذا بیشتر ایشان از تفسیر این ایه ساکت مانده چشم از آن پوشیده اند
تتمه در پاراش وَیَرا الیو از سفر براشیت بعد از نقل متولد شدن اسحق او
باز شدن آنحضرت و ضیافت کردن حضرت ابراهیم هم قوم ها را مذکور است که وتومر
ال ابراهام گارش ها اما هزت وات بناه کی لا یبورش بن ها اما هزت عیم بنی عیم یصحق
و یرع هدابار مئود بعینی ابراهام عل اودوت بنو و یومر الوهیم ال ابراهام
ال یرع بعینخا عل هنعر و عل اماتخا کل اشر تومر الیخا سارا شمع بقولاه کی
بیصحق یقارء لخا زارع و گم ات بن ها اما لغوی اسیمنو کی زرعخا هو یعنی
گفت ساره بحضرت ابراهیم که بیرون کن این کنیزک و پسر او را که میراث نگیرد پسر او
با پسر من اسحق بد آمد این سخن بسیار در نظر ابراهیم بسبب فرزند خود فرمود خدا
با ابراهیم که بد ننماید بنظر تو انچه گفت بتو ساره درباره کودک و کنیزک تو بشنو
سخن او را که با اسحق خوانده میشود بتو نسل تو و نیز این فرزند کنیز را بقوم بزرگ
قرار میدهم که فرزند تو است مؤلف گوید که انچه در این چند آیه مذکور است
مؤید نیست قوی بر انچه در تفسیر این آیات مذکور شد زیرا که چون سلطنت
و بزرگی یافتن اسحق مقدم بود بر اسمعیل بایست در آن اوان اسمعیل در تحت
فرمان اسحق بوده فرمان برداری نماید امر شد بحضرت ابراهیم که باید انچه خواهش
کسان اسحق است بعمل آید و چون حضرت ابراهیم بزرگی اسمعیل را دانسته بود
او را در اول این سخن بسیار بد آمد و آنچه در این مقام که مقام ترجیح اسحق بر اسمعیل

اسمعیل

است بجهة تقدم سلطنت او بر اسمعیل و ذکر علت است بجهة اینکه باید حکم او جاری
باشد مذکور شده از ذکر شان و بزرگی اسمعیل و تصریح باینکه او را بزرگ خواهم
کردانید دلیل است براینکه از بی عدد کردن نقصی عاید نخواهد شد و آنچه در باره
او وعده شده بعمل خواهد آمد این قدر هست اسحق که سلطنت تقدم دارد بر
سلطنت او و در همین پاراش بعد از این آیه آیاتی چند هست که مشتمل است بر ذکر
بیرون کردن هاجر و بصحرا رفتن او با فرزند و چون از فقرات آن عظم شان و قرب
منزلت اسمعیل و هاجر نزد خدا وند عالمیان معلوم میشود ما فقره از آنرا
بجهة تاکید و تایید مراتب سابقه ترجمه نموده کلام را بآن ختم مینمائیم و بالله
التوفیق خلاصه ترجمه آن آیات این است که چون حضرت خلیل از جانب رب جلیل
مأمور به بیرون کردن هاجر شد نانی و ظرف آبی برای هاجر و اسمعیل مهیا
ساخته ایشانرا روانه بیابان بئر شبع نمود و چون آب ایشان تمام شد حضرت
اسمعیل در زیر درختی آرام گرفته حضرت هاجر از آن حضرت کناره گرفته بگریستن
مشغول گریه کردن شد و جهت کناره گرفتن این بود که نمیتوانست فرزند خود را
بآن حال ببیند در این حال فرشته از آسمان بحضرت هاجر ندا کرد که مشوش
مباش خداوند شنید آواز فرزند ترا و در آنجه خواست برخیز و محکم بگیر دست
او را که بزرگ میکرداند خدا او را و خداوند عالمیان نمود بحضرت هاجر چاه آبی
و آنحضرت رفته از آن چاه آب آورده بحضرت اسمعیل خورانیده و بود خدا با
آنحضرت و بزرگ شد آنحضرت و بود تیرانداز و سکنی گرفت در بیابان پاران
تا آخر آنچه در این پاراش مذکور است و ما بهمین قدر اکتفا مینمائیم مؤلف گوید
که آنجاه که بجهت حضرت ظاهر شد بالاتفاق چاه زمزم است و بیابان پاران مکه
معظمه است اکمال در آخر پاراش حیی سارا از سفر براشیت مذکور است که بعد از

هاجر

کمال

وفات

9

وفات حضرت ساره ابراهیم ع زنی دیگر که نام او قطورا بود گرفته از آن زن شش پسر
بهم رسانیده ایشانرا در حیوة خود باطراف عالم فرستاد و در حین وفات آن بزرگوار
حضرت اسمعیل ع و اسحق ع ببالین آنحضرت حاضر بودند آنحضرت را در مغاره
دفن فرمودند و بعد از این فقرات اسامی اولاد اسمعیل ع مذکور است باین
تفصیل نبایوت و قدار و ادبئیل و مبسام و مشمع و دوما و مسا و حدد و تیما
و یطور و نافیش و قدما مؤلف گوید که غرض از نقل این فقرات این است که تا کسی
در این رساله مطلع باشد که قیدار از اولاد و فرزندان اسمعیل است و در این مقام
تصریح باین مطلب شده باب دویم در ذکر اخبار انبیاء به بعثت پیغمبری عظیم
الشان و اینکه آن پیغمبر از غیر بنی اسرائیل است بدانکه در سفر پنجم توریت در پاراش
شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضرت موسی ع بقوم که چنین و چنین کنید و در تنازع
و ترافع محاکمه و مرافعه بروید بنزد حاکمی که در بیت المقدس ساکن است تا حکم کند
میان شما بشریعت همین توریة و منع بلیغ فرموده است از متابعت کردن منجمان
و اسحلاب بینان و فال گیران و ساحران و امثال اینها مذکور است که نابی
میقربخا ماحیخا کاموني یاقیم لخا ادنای الوهیخا الو تشماعون یعنی پیغمبری
از میان تو از برادران تو مثل من برانگیزاند خدای خالق تو او را بشنوید و بعد از
سفر باید ککل اشر شالتا معیم ادنای الوهیخا بحورب بیوم هقاهال لیمور
لا اوسف لشموع ات قول ادنای الوهای و ات هااش هگدول هزات لو ارئه
عود ولا اموت ویومر ادنای الای هیطیبو اشر دیبرو و حاصل معنی
این فقره این است که خبر مبعوث شدن آنحضرت آن پیغمبر بمن رسید در روزیکه
که در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدرگاه احدیت عرض کردند که ما را دیگر
طاقت شنیدن آواز خدای خالق خود و دیدن آتشها یعنی صاعقه و برق نیست

نبوا که ملتی سیم که از هیبت آن بمیریم و فرمود خداوند عالم که نیکو گفتند این قوم و گویا
قوم بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که در هر وقت و بر هر پیغمبر که وحی نازل
شود باید بوضع نزول الواح بوده با صاعقه و برق و آوازها بوده باشد لهذا استدعا
والتماس رفع این حکم نموده خواستند که طریق نزول وحی بابی وضع نبوده باشد
خداوند عالم بر ضعیفی ایشان رحم نموده فرمود که خوب گفتند و ایشان را مژده داد
و فرمود که نابی اقیم لهم مقرب احیهم کاموخا ونا نتی دباری بپیو ودبار
ودبر الیهم ات کل اشر اصونو یعنی پیغمبری مبعوث میکردانم با ایشان
از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را بدهن او و سخن گوید با ایشان
آنچه را فرمان دهم او را و چون در مقامی که وحی بدهن پیغمبر گذارده شود و بدر حمل
نزول آن علامتی و آیتی با آن نباشد که تمام خلق آن را ملاحظه نموده بفهمند
که آن وحی از جانب خداست چه گونه آن را قبول خواهند کرد و البته در مقام انکار
برخواهند آمد لهذا میفرماید که وهایاه هاایش اشر لا یشمع ال دباری
اشر یدبر بشمی انوخی ادرش معیمو اخ هنابی اشر یازید لدبر
دابار بشمی ات اشر لا صیویتو لدبر بشیم الهیم احریم و مت هنابی
ههو یعنی هر آن مردی که نشنود سخن مرا آنچه بفرماید آن پیغمبر فرستاده
من بنام من انتقام میکشم از او اما آن پیغمبری که دعوی دروغ کند
بسخنی که نگفتم بنام من آنچه من فرمان نداده باشم او را بگفتن و آنچه سخن
گوید بنام معبودان دیگر کشته شود آن پیغمبر و چون از آن فقره مستفاد
شد که سخن گوینده بنام خدا دو شخص خواهد بود یکی آن فرستاده بر حقی
که خدا او را فرستاده باشد و از منکر او انتقام خواهد کشید دوم آنکه
متنبی بوده بدروغ سخنی خود را بر خود بندد و چنین کسی واجب القتل

وکافر است

کافر است و تمیز میان این دو نفر مشکل و از برای همه کس متیسر نیست و با وجود این
پیروی و اطاعت پیغمبر بر هر فرد واجب و کسی از این تکلیف معاف نشده فلهذا باید
علامتی نصب شود که همه کس را مبین باشد که بواسطه آن در مقام تحقیق بر آمده
راستگو را از دروغگو تمیز نماید و میباید آن علامت چیزی باشد که فهمیدن
برای همه کس آسان باشد بوده طلب کردن آن نیز از پیغمبر محتاج باسباب فراوان
نبوده باشد تا هر فرد را احتیاج حکمی شود که در مقام امتحان بر آید و باسانی
او را فهمیدن میسر شود پس خداوند عالمیان آنچه را از همه آسان تر بوده اختیار
فرموده معجزه را اخبار بغیب قرار داده چنانچه میفرماید که وخی توشر بلبابا
مجا ایخاه ندع ات هدابار اشر لا دبرو ادنای اشر یدبر هنابی
بشیم ادنای ولا یهیه هدابار ولا یابو هو هدابار اشر لا دبرو ادنای
بزادون دبرو هنابی لا تاغور میمنو یعنی اگر بگوئی بدل خود که چه گونه
بدانیم آن سخنی را که نفرموده است خدا آنچه سخن گوید آن پیغمبر بنام خدا و نشود
آن سخن و بوقوع نیاید آن سخنی است که نگفته است او خدای و بیجا سخنی
گفته است آن پیغمبر مترس از او یعنی آن پیغمبری نیست که خدا از منکر او
انتقام کشد موافق که در آخر توریت مذکور است که لا قام نابی عود بیسرائیل
کموشه یعنی بر نخیزد پیغمبری دیگر از اسرائیل مثل موسی ع و چون از آیات در دو
موضع از آیات مذکوره تصریح شده است که آن پیغمبر موعود مثل موسی خواهد
بود باید از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و چون علماء بنی اسرائیل چنین میگویند
که آن پیغمبر باید از سلسله ایشان باشد در این مقام سخنی چند ایراد میتوان کرد
نمود اول اینکه لفظ لا قام در آیه صیغه ماضی است و معنی آن اینست
که بر نخواست نه اینکه بر نخیزد و جواب از آن اینست که در لغت عبری لفظ

ماضی بمعنی مستقبل بسیار استعمال میشود چنانچه در لغت عرب هم این رسم شایع است
و قرینه بر اینکه غرض در این مقام بمعنی مستقبل است این است که در بنی اسرائیل که مراد حضرت
یعقوب بوده است پیش از موسی پیغمبری نبود مگر حضرت یوسف و علمای بنی اسرائیل
به پیغمبری یوسف اعتقاد ندارند و آنحضرت را پیغمبر نمیدانند و بر تقدیر یکه آنحضرت هم
پیغمبر بوده باشد معلوم است که مقصود از این آیه ترجیح حضرت موسی بر یوسف
نمیباشد نیست پس غرض از لا قام معنی استقبال است **دویم** انکه تقدیر آیه لا قام
چنین است که آیتی بداعوا ادنای پانیم ال پانیم یعنی که معلوم کند او را خدا
رو برو و مقصود از این آیه این است که پیغمبری برنخیزد از بنی اسرائیل در مثل موسی
که سخن کوید با خدا رو برو و از این لازم نمیآید که در هیچ صفت مثل موسی نبوده باشد
بلکه در همین کلیم الله بودن مثل موسی نخواهد بود پس صحیح است که آن پیغمبر مثل
موسی است در سایر صفات و مثل موسی نیست یعنی در سخن کفتن با خدا رو برو
و کلیم الله بودن جواب میکوییم که این تاویل کمال عبایت دارد با اعتقاد بنی اسرائیل
دارد زیرا که ایشان موسی را بهترین خلق اولین و آخرین میدانند و قایل نیستند
که کسی تا ابدی پایه مرتبه حضرت موسی میتوانند رسید و اعتقاد باین معنی از
اصول دین ایشان است چنانچه بعضی از علمای ایشان تصریح نموده پس این تاویل
حکمی خواهد بود بدون رضای طرفین و ایضا میکوییم که آنچه در آن آیات
در وصف پیغمبر موعود مذکور است که سخن خود را بدهن او میکذارم ظاهر
معنی آن این است که با او رو برو سخن خواهم کفت پس معنی چنین خواهد شد
که آن پیغمبر مثل موسی باشد در اینکه خدا او را معلوم کند رو برو و بی واسطه
و ایضا میکوییم که بنا بر این تاویل باید که پیغمبری از بنی اسرائیل بغیر از حضرت
موسی با خدا و ند جلیل مناجات نکرده باشد و چنانچه مناجات هم کرده باشد

جواب

جواب نشنیده باشد و این خود باطل است که بسیاری از انبیاء بعد از موسی با خدا عز و جل
مناجاتها نموده از آنجناب سؤالات و خواهشها نمودند و جواب انها را شنیدند
مثل فلانی که در کتب بعضی انبیا هست چنانچه از نقد ترتیب کتب سایر انبیاء معلوم میشود **سیم** اینکه
شاید مراد از مثل موسی بودن این باشد که مثل موسی است در اینکه مبعوث
بر خصوص بنی اسرائیل نه بر همه قومها و امتها هر چند در مرتبه و شان و سایر صفات
مثل موسی نبوده باشد و بر این تقدیر میان آیتین منافاتی نیست جواب خواهیم
کفت که آیات آن پیغمبر صاحب شریعت تازه غیر شریعت حضرت موسی خواهد بود
یا بر همان شریعت مبعوث خواهد شد تقدیر اول خلاف معتقد بنی اسرائیل است
زیرا که ایشان شریعت حضرت موسی را همیشه کی میدانند و مطلقا تغییر آن را تجویز
نمیشود و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر سر همین مطلب است چنانچه بعد از این
بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بر تقدیر ثانی مناسب چنین بود که لفظ
ثانی که صیغه مفرد است در این مقام مذکور نشده بصیغه جمع ادا کرده زیرا که
جمیع انبیا که بعد از حضرت موسی مبعوث شده اند در این صفت شریک و در کس
یکی ترجیح بلا مرجح پس لابد باید که آن پیغمبر را صفتی دیکر بوده باشد که در آن
صفت شریک نباشد و سایر انبیا در آن صفت شریک نباشند تا موجب ترجیح
تواند شد و هر کاه این معنی معین و معلوم شود در صحت و سقم آن نقل کرده خواهد شد
چهارم اینکه لفظ میقرب احیهم دلیل است بر اینکه آن پیغمبر باید از بنی
اسرائیل باشد جواب کوییم که جمیع بنی اسرائیل ادم با یکدیکر برادرانه و در
تورات مکرر برادر اولاد عیص را که برادر حضرت یعقوب است برادر بنی اسرائیل
خوانده چنانچه در او اسط بار اشی ال ارهد باریم از سفر پنجم میفرماید
که واتی ها غام صو لموزا تم عو بریم بکبول احیهم بنی عیساو و هم چنین

با حضرت موسی

در چند آیه دیگر بعد از این هم اولاد عیص را برادران ایشان خوانده بلکه ادوم را
که طایفه از کفاراند و از اولاد حضرت ابراهیم هم نیستند در دو موضع توریة
برادر بنی اسرائیل خوانده یکی در پاراش زوت حوقت از سفر چهارم در انجا که
مذکور است وِیِشلَح موشه مَلاخیم مِقادِش اِل مِلِخ اِدوم کوه اَمَر اَحیخا یِسرائیل
و دیگر در پاراش کی تِصِه از سفر پنجم در انجا که میفرماید که لا تِتَعِب اَدومی کی
احیخا هو و در غیر این مواضع هم مذکور است پس ذکر اینکه آن پیغمبر باید از برادران
ایشان باشد چه دلالت دارد بر اینکه از بنی اسرائیل خواهد بود والله یعلم اعلم بحقایق
الامور و ایضا در فصل چهل و دویم کتاب شعیا مذکور است آیه که ترجمه اش
این است اینکه بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده من جان
می بدهم وحی خود را باو شریعت از برای قومها بیرون آورد و این صریح در اینکه شریعت
آن بنده غیر شریعت موسی خواهد بود زیرا که شریعت موسی بیرون آورده شده
بود و از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت شعیا معمول بها بود و مع ذلک وعده
اینکه بیرون خواهد آورد معنی ندارد و در این فقره که شریعت از برای قومها
بیرون خواهد آورد دلیل دیگر است بر اینکه آن شریعت غیر شریعت موسی
است بجهت اینکه موسی مبعوث بر قوم خود خاص بود و ایضا در فصل پنجاه و یکم
کتاب شعیا آیه مذکور است که ترجمه اش این است بشنوید بمن ای قوم من ای
امت من از من گوش کنید که دستوری از من بیرون خواهد آمد و شریعت خود را
از برای روشنائی قومها قرار خواهم داد و در کتاب حبقوق آیه مذکور است
که ترجمه اش این است که بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحها تا آسان
باشد خواندن آن بر قاری که دیگر پیغمبری موعود هست و گفتگو خواهد کرد
از قیامت و دروغ نخواهد گفت اگر دیر کند امیدوار باش که او آمدنی

است

است و دیر نمیکند و هر که سخت رویی کند با او شایسته نباشد با آن کس جان او بلیغ
مستحق کشتنی است و خوبان با یمان آورد با آن زندگی کنند مؤلف گوید که انچه در
این آیه از کتاب حبقوق مذکور است گویا تاکید و تجدید همان خبر است که از توریة
نقل شده است زیرا که منکر آن شخص موعود را در هر دو موضع واجب القتل یاد
کرده و ما این آیه را با آیات کتاب شعیا در موضع دیگر ذکر خواهیم کرد با انچه از این
هر دو استنباط میشود و ایضا در صحیفه دانیال تصریح باینکه حکم توریة نسخ خواهد شد
مذکور است و چون اراده چنین است که بیشتر از آن در این رساله ذکر نمائیم در
این مقام از نقل آن میگذریم و حواله بموضع دیگر مینمائیم بدانکه عمده دلیل
بر اینکه شریعت توریة ابدی نیست و باید نسخ بشود اینست که تمام احکام توریة
مقید است باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کنعان و معمور
بودن بیت المقدس بعمل اید که جمیع احکام توریة وابسته به بیت المقدس است
و چنانچه حکم توریة ابدی میبود تقیید بزمان و مکان معین نداشت با وجود
اینکه در چند آیه از آیات توریة مذکور است که دست بنی اسرائیل از آن زمین
کوتاه خواهد شد و ما آن آیات را نقل خواهیم کرد و انچه الحال علمای بنی اسرائیل
قرار داده اند و در سایر بلاد بعمل میاورند محض اختراع و از بدعتهای ایشان
است و در توریة و سایر کتب معتبره مطلقا از این عبادات خبری و اثری نیست
و ما سه فصل در این مقام ایراد نموده در فصل اول اثبات مقید بودن
حکم توریة مینمائیم و در فصل دوم اختراعی بودن عبادات حالیه و در بطلان
یهود را بثبوت میرسانیم و در فصل سیم جواب از ادله که بر ابدی بودن
حکم توریة اقامه نموده اند میگوئیم و بالله التوفیق **فصل اول** در اثبات
مقید بودن حکم توریة بزمان بودن بنی اسرائیل در ارض بیت المقدس در پاراش

و انجنی که پاراشی دوم از سفر پنجم توریه است مذکور است که حضرت موسی ع
بقوم میفرماید ره‌اه لیمدتی اتخم حوقیم ومشپاطیم کاشر صیونی ادنای
الهای لعسوت کن بقرب ها ارض اشر اتم باییم شاما لرشتاه یعنی
ببینید اموختم مر شما را رسومها و شریعتها چنانچه فرمود مرا خدای خالق من
بکنید این چنین در میان آن زمینی که شما می آیید آنجا برای میراث گرفتن آن
زمینی عرضی زمین کنعان است و ایضا بعد از چند آیه مذکور است که یوم اشر
عامدتا لپنی ادنای الهخا بحورب بامور ادنای الی هقهل لی ات
هاعام واشمعم ات دباری اشر یلمدون یعنی روزیکه ایستاده بودی
به پیش خدای خالق خود در کوه سینا که فرمود خدا بمن که جمع کن برای من این
قوم را تا بشنوانم ایشانرا سخنان خود که بیاموزند تا بترسند از من
همه روزگاران که ایشان زنده اند بر آن زمین و مر پسران خود را بیاموزانند
و بعد از سه دیگر میفرماید واوتی صیوا ادنای باعت ههی للمد اتخم
حوقیم ومشپاطیم لعسوتخم اوتام با ارض اشر اتم عوبریم شاما
لرشتاه یعنی مرا فرمود خدا در آن وقت برای اموزانیدن مر شما را رسومها
و شریعتها برای عمل کردن شما ایشانرا در زمینی که شما میگذرید آنجا
بمیراث گرفتن و ایضا در آخر پاراشی مذکور است که لخ امور لهم
شوبو لاهلیخم واتا پو عمد عمادی وادبرا الیخا ات
کل همصوه وهحوقیم وهمشپاطیم اشر تلمدم وعاسو با ارض
اشر انخی نوتن لهم لرشتاه جناب اقدس الهی بحضرت کلیم در کوه
سینا میفرماید که برو و امر کن بنی اسرائیل را که در پای کوه جمع آمده اند
که بروید شما بخیمه‌های خود و تو در اینجا بایست تا من سخن گویم بتو

توهم

تو همه فرمانها و رسومها و شریعتها را که بیاموزی ایشانرا و بعمل بیاورند در زمینی که
من میدهم ایشانرا بمیراث و همچنین بعد از دو آیه میفرماید که وزوت همصوه وهحو
قیم وهمشپاطیم اشر صیوا ادنای الهخم للمد اتخم لعسوت با ارض
اشر اتم عوبریم شاما لرشتاه یعنی اینکه آن فرمان و آن رسوم و آن
شریعتی است که فرمود خدای خالق شما برای اموزانیدن مر شما را برای عمل
نمودن در زمینی که شما میگذرید آنجا برای میراث گرفتن و ایضا در پاراشی
چهارم از همان سفر که پاراشی ره‌اه انوخی است مذکور است که الهٔ
هحوقیم وهمشپاطیم اشر تشمرون لعسوت با ارض اشر ناتن ادنای الوهی
ابوتیخا لخا لرشتاه کل هیامیم اشر اتم حییم عل هادامه این است آن رسومها
و آن شریعتها که باید نگاه دارید برای عمل نمودن در آن زمینی که داد خدای خالق
پدران شما بتو بمیراث در همه آن روزگاران که شما زنده اید بر آن زمین
و ایضا در پاراشی ویلخ مشه که پاراشی نهم از سفر پنجم است در موضعی
که حضرت موسی در بیابان تیه در وقت رحلت خود بنی اسرائیل جمع نموده وصیت
میفرماید بحضرت یوشع خطاب نموده میفرماید که هقهل ات هاعام هاناشیم
وهناشیم وهطف وگرخا اشر بشعاریخا لمعن یشمعو ولمعن یلمدو
ویارأو ات ادنای الهیخم وشامرو لعسوت ات کل دبری هتوره هزوت
وبنیهم اشر لا یادعو یشمعو ولمدو لیرا ات ادنای الهیخم کل هیامیم
اشر اتم حییم عل هادامه اشر اتم عوبریم ات هیردن شاما
لرشتاه یعنی جمع کن مر این قوم را مردان و زنان و طفل و غریب که در دروازه‌های
تو اند از برای آنکه بشنوند برای آنکه بیاموزند و بترسند مر خدای خالق
شما را و نگاه دارید برای عمل کردن مر همه سخنهای این توریه را و پسران

ایشان که نداستند بشنوند و بیاموزند برای ترسیدن از خداوند خالق شما هر دو کارانی
که شما زنده اید بر آن زمینی که شما عبور کننده کانید مر رودخانه یردن را بجانب زمینی
برای میراث گرفتن مولف گوید که رودخانه یردن مابین بیابان تیه و زمین کنعان
واقع است و بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی و عبور از آن رودخانه گذشته
داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند و از این قبیل آیات در توریة بسیار است
که هرگاه باید تمام آنها نقل شود کلا اقل ثلث توریة نوشته خواهد شد و طالب حق
و خالی از تعصب را همین قدر کفایت میکند و چنانچه تعصب پرده پوش دیده بصیرت
کسی نباشد اورا از مطالعه جمیع کتب سماوی نفعی نخواهد رسید و علاوه برای آیات
که بوسیله عموم مقید است ببودن بنی اسرائیل در آن زمین بسیاری از احکام ایشان
بخصوصه مقید است ببودن در آن زمین و بعمل آوردن فعل آنها موافق شریعت
توریة در غیر آن زمین درست و ممکن نیست از انجمله احکام زن نفسا و مستحاضه
باید بعد از ایام معینی قربانی بکنند تا پاک شود چنانچه در اول پاراش تزریع
که پاراش چهارم از سفر سیوم توریة است بعد از انکه ایام نشستن و پلید بودن
هر یک از زائیدن پسر و مادینه را معین فرموده اند میفرماید آیه حاصل معنی
آن اینست که دو وقت تمام شدن ایام او بیاورد بره یکساله برای قربانی عولا
و بچه کبوتر یا فاخته برای قربان حطات بدر خیمه میعاد بنزد کوهن تا نزدیک
آورد آن را پیش خدا و کفاره خواهد برای آن زن تا پاک شود از پلیدی خون
خود و هرگاه دست رس به بره نداشته باشد دو بچه فاخته یا دو بچه کبوتر یکی
بجهت قربانی عولا و یکی بجهت قربانی حطات به پیش کوهن بیاورد و کوهن
برای او کفاره خواهد تا پاک شود آن زن و این فقرات صریح است که باید
تطهیر زن نفسا در خیمه میعاد که بیت المقدس است بدست کوهن که از اولاد

هرون و خادم بیت المقدس است بعمل آید بدون این اعمال آن زن را طهارت
حاصل نخواهد بود و ایضا در آخر پاراش مصورع که پاراش پنجم از آن سفر است
طهارت از جنابت و حیض را بنی موقوف باعمالی که باید در بیت المقدس بدست
کوهن بعمل آید فرموده و از انجمله حجهای ایشان است که در تفصیل آنها پر فائده
نیست و هیچ یک از آنها مقید باستطاعت نشده بلکه بر همه کس واجب است که
هر سال گر آنها را بعمل بیاورد و وجوب آنها مستلزم اینست که در هر سال سه دفعه
در آن زمین حاضر شده بان اعمال قیام نمایند و ذکر آنها در آخر پاراش راه انوخی
است و از انجمله جمله آنها احکام عیدهاست که بنص صریح توریة بدون حضور
در زمین بیت المقدس ممکن نیست و از انجمله قربانیهاست که بانواع مختلفه مذکور
و از انجمله عبادات واجبه ایشانست و در همه آنها تصریح شده که باید در زمین
بیت المقدس بعمل آید بلکه در اوایل پاراش راه انوخی این آیه مذکور است
هیشامر لخا پن تعله عولوتخا بخل ماقوم اشر ترئه کی ایم بماقوم
اشر یبحر ادنای باحد شباطخا شام تعله عولوتخا وشام تعسه
کل اشر انخی مصوکا یعنی احتراز کن مبادا ببری قربانی عولای خود را بهر
مقام که ببینی مگر بمقامی که اختیار کند خدا در زمینی یکی از سبطهای تو آنجا
بالا بر قربانی عولای خود را و آنجا بکنی هر چه من میفرمایم ترا مولف گوید و نیز از انجمله
است زکوة دادن و نذر بعمل آوردن و صدقه معینه دادن و بسیاری از احکام که
ذکر هر یک جدا جدا و نشان دادن مواضع آنها از توریة موجب طول خواهد شد
بلکه بیشتر آنها در چند موضع مذکور است و هر که خواهد به پاراش راه انو
خی رجوع کند تا بر تفصیل اکثر آنها مطلع گردد و مقید بودن همه را بزمین
بیت المقدس صریحا ملاحظه نماید و از برای طالب حق آنچه نقل کرده شد کافی

است و بالله الاستعانة و در کتاب هوشع پیغمبر مذکور است که وهشبتی کل مسو
سها حگاه حادشاه وشبتاه وکل معداه یعنی باطل خواهم کرد همه شادیهای ایشان
و حجهای ایشان و ماههای ایشان و شنبه های ایشان و همه عیدهای ایشان را
و این آیه صریح است در انقراض شریعت بنی اسرائیل **فصل دویم** در اثبات اینکه
عباداتی که اکنون در میان بنی اسرائیل متداولست اختراعی است باید دانست
که آنچه بالفعل متمسک علمای یهود است در اثبات عبادات خود اینست که
جناب اقدس الهی در کوه طور فرمایی چند زبانی بحضرت موسی داده که هیچیک
از آنها داخل توریة نیست و گفته اند که مجموع آنها شصت باب است که لا اقل
چند برابر توریة است و آن فرمانها از عهد حضرت موسی تا دو هزار سال بر زبانها
جاری و در سینها نقش بوده و بعد از انقضاء آن مدت طویل علماء آنها در قید
کتابت کشیده مسمی کردانیده بمشنا و اقوال کتاب اینست که مشه قیبل توراه مي
سيني ومساراه لیهوشع ویهوشع لزقنیم یعنی موسی گرفت توریة را از سینا
و سپرد بیوشع و یوشع سپرد به پیران و این عبادات که بالفعل در میان بنی اسرائیل
بناست از آن کتاب است و باوجود این خود قائل اند که این عبادات در زمان
آبادی بیت المقدس اول نبوده و بعد از خرابی بیت المقدس اول بنا شده و این سخن
بسیار پریشان و بچند وجه مردود است **اول** اینکه جمیع انبیاء از حضرت موسی
و یوشع و سایر انبیاء بنی اسرائیل که بعد از این دو بزرگوار مبعوث شده اند تاکید
و سفارش بسیار به بنی اسرائیل فرموده اند که بر پا دارید احکام این توریة را و از
احکام مشنا هیچ خبری و اثری نیست و هرگاه آنهم داخل شریعت و احکام مطلوب
بایست در یک موضع سفارش بر پا داشتن آن نیز شده باشد و اگر اغماض کنند
گویند که چون آن احکام نبایست در آن زمان بعمل آید و تا در زمین بیت المقدس

بودن

بودن بایست باحکام توریة عمل نمایند فلهذا جمیع انبیا سفارش بآنچه بایست
در آن زمین و در آن زمان بعمل آید فرموده اند و دیگری را ذکر نکرده اند و از این جهة
است که از احکام مشنا هیچ اثری در کلام انبیا نیست جواب میگوئیم که در
چند موضع از توریة مذکور است که شما بسبب نافرمانی از بیت المقدس بیرون
کرده خواهید شد و دست شما از این زمین کوتاه خواهد شد از آنجمله در پاراش
واتحنن از سفر پنجم مذکور است که هعیدوتی باخم هیوم ات هشا
میم وات ها ارص کی ابود توبدون مهر معل ها ارص اشر اتم عوبریم
ات هیردن شاما لرشتاه لا تاریخون یامیم عالیها کی هشامد تشا
مدون یعنی گواه میگیرم امروز بر شما مر این آسمانها و مر این زمین را که پراکنده
و گم میشوید بتعجیل از بالای آن زمینی که شما میگذرید مر یردن را بآنجا
برای میراث گرفتن آن زمین طول نمیکشد ایام بودن بر آن زمین که نیست
میشوید نیست شدنی و هم چنین در پاراش ویلخ مشه از سفر پنجم مذکور است
که هعیدتی لاخم هیوم کی ابود توبدون لا تاریخون یامیم عل ها اد
ما اشر اتا عوبر ات هیردن لا بوشاما لرشتاه یعنی اعلام کردم بشما
امروز که پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد که ایام مانند بر آن زمین
که تو میگذری رودخانه یردن را با آمدن ما بآن زمین برای میراث گرفتن آن
و آیات دیگر بهمین مضمون در توریة و سایر کتب انبیاء بسیار است هر که خواهد
رجوع کند و ایضا در توریة و کتب سایر انبیا مکرر مذکور است که بنی اسرائیل
بیفتند و هرگز بر نخیزند و ما بعون الله تعالی بعضی از آنها را در باب علی
حده نقل خواهیم نمود و الحال میگوئیم که باوجود این مراتب بایست لا اقل
در یک موضع از این مواضع همین قدر مذکور باشد که در وقت کوتاه شدن

دست شما از این رفیق عمل کنید بان شریعتی که زمانی بشما سپرده است وایضا اعتقاد
بنی اسرائیل این است که انبیا خبرهای بسیار از احکام آینده داده اند وهمه روزه
انتظار آنرا میکشند بلکه میگویند که جمیع آنچه در عالم خواهد شد انبیا خبر داده اند
مثل آنکه میگویند که ما شیح بیرون خواهد آمد وعمل بشریعت توریة خواهد نمود پس
چه گونه میتواند بود که با وجود آن اخبار هیچیک از انبیا خبر از احکام مشنا نداده خبر
از شریعت ما شیح که باعتقاد فاسد ایشان شریعت توریة است داده باشند و حال
اینکه احتیاج بخبر دادن مشنا ضرورتر است بجهة اینکه آن احکام در زمانی ضرور
بود که احدی از انبیا در میان بنی اسرائیل نبود وتمام حیران وسرگردان بودند
بلکه بهمین جهة ارتکاب وسفارش کردن باقامه توریة هم بسیار ضرورتر بود بجهت
اینکه تا بیت المقدس برپا بود همیشه پیغمبری بود که خلق را هدایت نماید وایشانرا
بمنزل نجات رساند وبعد از خرابی بیت المقدس اول انبیا از ایشان منقطع شد
واعتقاد ایشان اینست این است که در بیت المقدس ثانی انبیا نداشتند با وجود
اینکه در تاریخ یوسف بن کوریان که تاریخ معتبر ایشان است وهمچنین در قرآن
هم مذکور است که حضرت عیسی وحضرت زکریا وحضرت یحیی ع در بیت المقدس
ثانی بودند اگرچه اسم حضرت عیسی ع در آن تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت
یحیی وزکریا مذکور است وچون که حضرت زکریا و یحیی بشارت دهنده بظهور
حضرت عیسی بودند اسم ایشانرا هم از میان انداخته اند ودر هیچ موضع
اسم ایشانهم مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور که حق تعالی بدل او انداخته
واسم ایشانرا بتقریبی مذکور ساخته است الحمد لله وایضا در توریة وسایر کتب حکایات
احوال ماضیه که بحسب ظاهر نفعی بر نقل آن متصور نیست بسیار است پس
چگونه میتواند بود که از این احکام با وجود شدت احتیاج ساکت باشند

واکران

16

واکران اغماض کرده ابرام نموده تا بنا بگوییم که لفظ توراة هم در لغت عبری بمعنی
دستور است وچه مانع از اینکه آنچه در سفارشات انبیاء بلفظ توراة مذکور
شده بمعنی لغوی بوده شامل توریة ومشنا هردو باشد نه اینکه حمل بر معنی اصطلاحی
نموده خصوص توریة از آن فهمیده شود جواب میگوییم که بیشتر بلکه تمام آنچه
در سفارشات انبیا مذکور است لفظ هتورا هزوت بود لفظ ها و کلمه هزوت
هر دو اسم اشارة است یعنی این توریة همین توریة و با وجود لفظ دال بر
اشاره چگونه حمل بر معنی عام میتوان نمود دویم اینکه در تواریخ وکتب بنی
اسرائیل مذکور است که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل باسیری
افتادند وهفتاد سال در زمین بابل ماندند بعد از آن کورش مجوس ایشانرا
مرخص نموده به بیت المقدس برگشتند وچون بان زمین رسیدند توریة را بلکه
خط خود را نیز فراموش نموده بودند ودر بادیه حیرت در اندیشه چاره جوئی
سرگردان میگشتند تا اینکه عزیر که توریة را از حفظ داشت وفراموش نکرده
بود تا بنا بجهت ایشان نوشت ودر صورتی که کتابی را سالها معمول به ایشان
بوده در هفتاد سال فراموش کنند که محتاج شوند باینکه شخصی تازه بجهت ایشان
بنویسد چگونه ممکن است که مشنا را با آن بزرگی که باید لا اقل ده برابر توریة
باشد در دو هزار سال در حفظ نگاه داشته باشند واین وجه ووجه اول
اگرچه استبعاد است اما در مقام افاده یقین میکند واکثر علماء بنی اسرائیل
گفته اند که وقتیکه بنی اسرائیل از اسیری بابل نجات یافتند وبزمین
کنعان آمدند خط عبری را بالمرة فراموش نموده بودند واین خط که الحال
مینویسند بخط اشوریت مشهور است یعنی خط همان جماعت زمین بابل
است سیم اینکه در چند موضع از توریة مذکور است که چیزی از احکام توریة را

کم و زیاد مکنید پس اگر احکام مِشنا موافق و مطابق احکام توریة است پس کلیت
بوچیزی که وراي انچه در توریة است ندارد و اگر مخالف با توریة است عمل
بان مستلزم زیاد و کم شدن توریة است و نقص توریة مود و دخواهد بود
چهارم اینکه در پاراشه شوفطیم از سفر پنجم از جمله وصایای حضرت موسی بقوم
اینه مذکور است که حاصل معنی ان اینست که هرگاه امری بر تو مشکل شود برو
سؤال کن از کوهن بیت المقدس تا در ان مقام از این توریة حکم کند و تاکید بسیار
میفرمایند که انچه از گفتار توریة را ان کوهن بتو اعلام کند عمل کنید و بیمین
و شمال میل مکنید و چنانچه احکامی دیگر میبود نبایست تخصیص این توریة
داده شود بلکه لااقل حکم مطلق بایست مذکور شود پنجم اینکه در کتاب
یوسف بن کوریان که از کتب معتبره ایشانست مذکور است که در اواخر بیت
المقدس ثانی بنی اسرائیل دو گروه شده طایفهٔ که ایشان را پروشیم میگفتند
بعضی اعمال و عبادات بعمل میاوردند و ان طایفهٔ دیگر که باسم قرائیم مذکور
بودند بر طایفهٔ اول انکار بلیغ نموده از ایشان دلیل بر شریعت ان افعال میطلبیدند
و ایشان مستمسک بغیر از عمل آبا و قول علما ندانستند قرائیم از ان قبول نکرده
سخن ایشان این بود که انچه میگویند در توریة نیست و انچه در توریة نیست دلیل
نخواهد بود تا اخر الامر کار بجدال و قتال کشیده خلق کثیر بقتل رسیده و چنانچه
این همه احکام از جانب خدا میبود طایفهٔ پروشیم بان استمساک جسته سخن
خود را بکرسی نشانند و قرائیم را نمیرسید که بر انچه غیر توریة باشد انکار نمایند
اکمال بدانکه عمده عبادات و احکام بنی اسرائیل در این زمان چهار عمل است
و کمال اعتنا بانها میکنند بلکه انها را داخل اصول دین خود میدانند و اعتنای
ایشان باین احکام بسیار بیش از احکامیکه در توریة مذکور است بیشتر است

اول

اول عبادت هر روزهٔ ایشانست که انرا نماز یومیه میخوانند دویم اینکه هرگاه عیب خارجی
در ریهٔ ذبیحه یافت شود انرا حرام میدانند سیم اینکه ذبح حیوانات را باید عالم بجمیع
مسائل ذبیحه ایشان بکند و ذبیحهٔ غیر چنین عالمی حرام است چهارم انکه گوشت
حیوانات را با لبنیات نمیخورند حتی در یک سفره هم جمع نمیکنند و تا از خوردن یکی
تا چند ساعت نگذرد ان دیگری را نمیخورند و در خصوص نماز یومیهٔ خود میگویند
که این عوض آن قربانیهاست که در زمان اقامت بیت المقدس واجب بود و در این
باب دلیلی اقامه نموده اند بلکه خود قائلند که دلیل ندارند و حال سخن بی دلیل
معلوم میشود که چیست و انچه دلیل میکنند بر اینکه باید ذبح را عالم بکند و اگر عیبی در ریهٔ
ذبیحه یافت شود حرام است این است که در توریة مذکور است وزابحتا و اخلتا
کاشر صیویتیخا یعنی ذبح نمائید و بخورید چنانچه فرمودم ترا و این عبارت فرمودم
ترا علمای بنی اسرائیل دست اویز خود کرده اند میگویند فرمودم ترا اخبار است لسانی
غرض از این عبارت فرمودم ترا اینست که چون قبل از موسی ع هر چیزی را که بهر نوعی
میکشتند یا میمردند میخوردند این فرمان امد که چنین مکنید بلکه بطریقیکه گفتم ترا و فرمودم
ترا بعمل آورید یعنی بگردن ذبح نمائید و پاک و حلال بوده باشد بخورید و از این
قبیل کاشر صیویتیخا در توریة بسیار است از انجمله در پاراش مشپاطیم جهت واقعهٔ
عید میوه بندان گفته کاشر صیویتیخا ایضا در پاراش کی تیشا اول جهت اسباب
و اساس خیمهٔ میعاد یکی جهت اداب عید فطیر بندان و در هر دو گفته کاشر صیویتیخا
یعنی چنانکه فرمودم ترا و ایضا در توریة مذکور است که و انشیه قدش تهیون لی
و باسار بساده طریفا لا توخلو لکلیب تشلیخون اوتو یعنی مردمان مقدس
باشید برای من و گوشت در صحرا افتاده تحجیس شده مخورید برای سگ بیندازید
انرا وکاشی معلوم میشود که دلالت این ایات بر اینکه ذبیحهٔ غیر عالم حرام است و هرگاه

در بریه ذبیحه عیبی نالبته حرام است مجمله نحو استان قدر هست که از مفهوم عبارت
چند موضع از توریة خلاف این باعتقاد ایشان میتوان فهمید یکی مفهوم همان آیه
آنست قبل ازین که از دلیل پنداشته اند و دیگر آیه که در پاراش مِشپاطیم از سفر دوم
مذکور است و ترجمه اش اینست که اگر شاخ زدن گاوی مردی یا زنی را و بمیرد آن
مرد یا زن سنگسار کنند آن گاو را و خورده نشود گوشت آن و دیگر مفهوم آیه که در
پاراش کی تیسا مذکور است و حاصل آن نهی است از خوردن ذبیحه کفار و چنانچه
ذبیحه غیر عالم حرام میبود چه احتیاج به تخصیص ذکر حرام بودن این ذبایح مخصوص بود
وایضا در پاراش احرِی موت از سفر سیم مذکور است که ایش ایش می بنی یسرائیل
ومن هگر هگار بتوخام اشر یاصود صید حیا او عوف اشر یئاخل وشافخ
ات دامو وخیسا هو بعافار یعنی مردی مردی از بنی اسرائیل یا غریبی که در
میان ایشان جا گرفته است شکار کند حیوانی یا مرغی که ماکول اللحم باشند
و بریزد خون او را باید بپوشد آن خون را بخاک و از این آیه مستفاد که شکار
کرده شده بنی اسرائیل یا کسی در میانه ایشان باشد و خدا پوست باشد از
قبیل بندگان ایشان میتوان بود خورد هرچند در این دلالت نوع خفائی هست
واما در خصوص حرام بودن لبنیات را با گوشت دلیلش را این کلمه دانسته
اند که لا تبشل گدی بحلب امو یعنی طبخ مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر
او وطریق استدلال باین کلمه در میان علماء بنی اسرائیل باین نحو است که میگویند
این کلمه در سه موضع از توریة مذکور است در موضع اول منع از طبخ فهمیده
میشود و در موضع دوم منع از اکل آن و در موضع سیم منع از مطلق انتفاع
بودن با آن هرگاه این معانی فهمیده نشود باین تکرار باید و تکرار بی فایده خواهد
بود عرفهی وسستی این استدلال کمال ظهور دارد زیرا که بسیاری از احکام

وبعضی

وبعضی کتب سماوی هست که مکرر مذکور شده حتی اینکه در توریة حکمی که در ده دو
موضع مذکور است بسیار و موجود میباشد و هیچکس برای تکرار نکته نفهمیده و نگفته
و بر تقدیر یکه که نکته گفته شود چه چیز دلالت دارد که این علت تکرار است و بعد
تسلیم آنچه میتوان گفت گوشت بزغاله و شیر مادر اوست نه هر گوشت و هر شیر و چنانچه
راه استدلال را در اینجا بیان نکرده بودند و مثل سابق مهمل گذاشته بودند صرف از
برای ایشان بیشتر بود خداوند عالم بهمه کس دیده بصیرت کرامت کند و هم مبنی
استدلال کردن باید دیگر که در توریة مذکور است و آن اینست که شور او سیه او تو
وات بنو لا تشحطو بیوم احاد یعنی گاو و یا گوسفند را با بچه آن در یک روز ذبح مکنید
مثل استدلال سابق است بلکه اندکی از آن پریشان تر و نا تمام تر زیرا که در این آیه
مطلق اسم لبنیات نیست فصل سیم در ذکر ادله که بر ابدی بودن توریة اقامه
نموده اند وجواب از آنها بدانکه اعتقاد جمیع علمای بنی اسرائیل از متقدمین و متاخرین
اینست که شریعت حضرت موسی ع ابدی است و بعضی از ایشان این اعتقاد را داخل
اصول دین میدانند و دیگری بر او انکار نموده و گفته که داخل اصول دین بودن این
اعتقاد مسلم نیست نهایت اعتقاد جمیع یهود اینست که شریعت موسی ع ابدیست
ومتاخرین این طایفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه کرده اند بعضی نقلی و بعضی
عقلی ومتقدمین ایشان اکتفا بادله عقلیه نموده اند از آن ادله نقلیه در کلام ایشان
اثری نیست بلکه از کلام ایشان معلوم میشود که چیزیکه دلالت بر این مدعا کند در
کتب انبیا موجود نیست و ما ادله عقلیه ایشان اکه عمده مناط حکم و اتفاقی میان
متقدمین و متاخرین ایشان است ذکر نموده جواب از آنها میگوئیم و بعد از آن با دله
نقلیه که متاخرین آن را علم با فتره و دلیل پنداشته اند پرداخته بعون الله ابطال
نمو جواب میگوئیم ومن الله الاستعانة والتوفیق اما ادله عقلیه ایشان سه دلیل است

[illegible]

7

اول انکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بشأن و مرتبه و رتبه حضرت
حضرت موسی بوجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که شریعت چنین کسی باین منسوخ
نشود زیرا که منسوخ شدن شریعت بشریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت
اولست از صاحب شریعت دویم و ما در جواب میگوییم که اتمام این دلیل موقوف است
بر اثبات همان دو مقدمه که اعتقادی ایشان است و آن مقدمه ادعاء محض است
و هیچ دلیل ندارند و انچه منتهای دلیل ایشان است آیه ایست که در توریة در سفر
چهارم در پاراش بهعلوتخا مذکور است و ان در مقامیست که بنی اسرائیل حضرت
کلیم الله را متهم بصحبت داشتن با زنی که بر ان حضرت حرام بود دانسته اند و خدا
وند رحیم مهربان در مقام برائت ان بزرگوار بهارون و مریم خواهر او میفرماید
که چنین سخنان مکویید درباره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست
بنده من موسی و اوست در همه خانهای من امین و معتبر و رو برو سخن میگویم باو
و بنورمی نقل میکند چه سبب نترسید که سخن گفتید درباره بنده من موسی و در دو
آیه قبل از این آیات مذکور است که مُشه عاناو مِوُدْ میکول هاادام اشِر
عل پنی هاادما یعنی موسی بسیار متواضع تر است از هر انسانی که بر روی این
زمین است و خلاصه انچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی
در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی منکر این مطلب نیست و با اینکه انحضرت پیغمبر
مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیعه و شان بزرگ و کلیم خدا و افضل از بسیاری
از انبیا بوده همه کس اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد و بنی اسرائیل
راضی و نیست که از برای اثبات این مدعا این گناه شنیع خود را که اسناد
داد ند چنین امر شنیع بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند
سبحان الله آیا از خدا شرم و از خلق آزرم نکردند استغفر الله ربی و اتوب الیه

تمت

19

نهایت این مراتب منافات ندارد با اینکه کسی دیگر مثل آن حضرت یا بهتر از انحضرت
بهم رسد و ناسخ شریعت انحضرت باشد بلکه عبارت اشِر عل پنی هاادامای
بالجمله نابندری میکند و ایضا میگوییم که چون بعد از این بادله قاطعه ثابت خواهد شد
که پیغمبری مبعوث بجمیع بنی ادم خواهد شد و بعد از اثبات این مقدمه بهمین
دلیل لازم میاید که آن پیغمبر اشرف از حضرت موسی علیه السلام باشد دویم انکه ادله عقلیه
اینکه معلوم است که غرض از بعث رسل و انزال کتب بغیر از رسانیدن احکام الهی
بعباد بهمان احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح معاد و معاش ایشان باشد نیست
و در صورتیکه پیغمبری مبعوث شد و تمام انچه را صلاح معاد و معاش من خلقت است
رسانید ارسال پیغمبر دیگر که ناسخ شریعت پیغمبر اول باشد ممتنع است زیرا که آن پیغمبر ثانی
هرگاه امر کند بانچه پیغمبر اول بان امر کرده است ناسخ شریعت اول نخواهد بود و اگر
امر کند بغیر انچه پیغمبر اول امر کرده و حال اینکه مفروض اینست که ان پیغمبر اول جمیع
احکام را اورده است پس انچه را پیغمبر ثانی بیاورد مخالف صلاح و خلاف فرموده
خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغگو است و قابل پیغمبری نیست پس
هرگاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نیست یا اینکه پیغمبر
ثانی تابع پیغمبر اولست و برپا دارنده شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد از
حضرت موسی باین وضع بودند و مبعوث شدند و شریعت حضرت موسی را برپا داشتند
و یا اینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام نیاورده و محتاج است باینکه دیگری
ان را تمام نماید و انچه را او بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت
ابراهیم مبعوث شد و شریعت انحضرت را تمام کرد که تمام و کامل نبود تمام کرد
و چیزی از احکام انحضرت را نسخ نکرد و علماء ایشان تصریح کرده اند باینکه
نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید و بیان این مقدمات میگویند

که چون شریعت حضرت موسی تمام و کامل است و چیزی از احکام نمانده است که در آن
شریعت بیان نشده باشد پس بعثت پیغمبر دیگر که از جانب خدا که حکمی کند که در
شریعت موسی نباشد ممتنع خواهد بود چه جای اینکه نسخ احکام توریة نموده
حکمی بجای حکمی قرار دهد و این دلیل بچند وجه مردود است اول اینکه چگونه
میتواند بود که صلاح معاد و معاش در تمام عمر عالم نسبت بجمیع طوایف و امم
یکچیز بوده باشد اصلا تغییر و تفاوت در آن راه نیابد و صلاح طایفه مخالف
صلاح طایفه دیگر نباشد و حال اینکه هر طایفه را رفتاری دیگر و آدابی علی
حده میباشد هرگاه یکی از ایشان یکی را ترک نموده طریق طایفه دیگر را پیش گیرد
بقول عقلا قبیح خواهد بود بلکه شخص واحد که بر طریق طایفه واحد بوده باشد
و در هر زمانی چیزی دیگر مناسب اوست مثل اینکه شخصی را در حین طفولیت
در دامن پدر خود نشستن جایز بلکه خوش‌نما است و بعد از آن بتدریج نسبت
رفتار او در خدمت پدر خود تعیین نموده کار بجایی میرسد که بغیر از ایستاده
در حضور پدر وضعی دیگر او را لایق نیست پس میتواند بود که امری در زمانی
مستلزم صلاح بوده همان امر در وقت دیگر مستلزم فساد گردد پس پیغمبر اول
در زمان اول امر بآن نموده پیغمبر ثانی در زمان ثانی از آن نهی کند دویم اینکه
قول باینکه شریعت پیغمبر اول ناتمام است کلامی است بی‌معنی زیرا که آن
احکامیکه آن پیغمبر بیاورده در آن وقت [illegible] ناقص بوده یا نه بر تقدیر
اول مفاسد بسیار لازم میاید از انجمله جهل کردن خدا و گمراه و متحیر کردن
بندگان و بی‌فایده بودن ارسال پیغمبر و بر تقدیر ثانی آن شریعت
تمام بوده نقصی نخواهد داشت سیم اینکه علمای بنی اسرائیل تصریح
نموده‌اند که نسخ بسیار در احکام الهی واقع شد و احکام بسیار بجای احکام

دیگر جاری

دیگر جاری کردید از آنجمله یوسف بن البو در فصل سیم از باب چهارم کتاب عیقاریم ذکر
کرده که بتتبع و تدبر کتب سابقه کردیم و یافتیم که حلال خدا گاهی حرام میگردد
و حرام در وقتی حلال میگردد چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا زمان نوح
خوردن غیر گیاه زمینی حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقا حلال شد و هم چنین
حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوانات بی تزکیه را حرام فرمود و هم چنین عقد
بعضی از محارم یعنی از زمان حضرت موسی حلال بود آنحضرت از آن حرام ساخت
و ساختن مذبحا که عبارت از موضع مرتفعیست که بجهة گذاشتن قربانی میسازند در
اول بعثت موسی حلال بود و آنحضرت در پای کوه دوازده مذبحا ساخت و بعد
از چند وقت در حیوة موسی حرام شد و آنحضرت منع از ساختن آن فرمود و بعضی دیگر
از مواضع را نیز شمرده اند چهارم اینکه آنچه میگویند که شریعت موسی تمام است
مقصود از آن چیست هرگاه غرض اینست که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت ضرور بود
در آن شریعت مذکور است مسلم میداریم اما چه دخل بمدعا دارد و اگر مقصود این
است که مشتمل بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضرور شود ممنوع است زیرا که هیچ
دلیلی بر این اقامه نشده بلکه هیچکس این ادعا نکرده است و چگونه کسی میتواند این
ادعا بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیا مذکور است که شریعتی بهم خواهد
رسید که بر بلندیها آواز کنند و عبادت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال
این بسیار است و مابعد از این اکثر آنها را ایراد خواهیم نمود و هم چنین خبر از نقل قیامت
و احوال بهشت و دوزخ و زنده شدن مردها مطلقا در شریعت موسی مذکور نیست
و چگونه میتواند بود که در شریعتی که کامل و تمام بوده است مطلقا خبری از امر
آخرت نبوده باشد مؤلف گوید که در عبارات علماء بنی اسرائیل در تقریر این دلیل
بجای کلمه شریعت موسی شریعت توریة مذکور است و ما بجهت دفع تهمت اینکه هرگاه

شریعت توریة تمام است پس احکام منسوخیت وازکجاست لفظ شریعت توریة در الشمس
موسیٰ بدل کردیم واین بحث را که فی الحقیقة بحث عمده بود از ایشان مندفع ساختیم
سیم ادلهٔ عقلیهٔ ایشان دلیلی است که باعتقاد ایشان دلالت میکند براینکه
شریعت توریة تاحال فسخ نشده ولکن این است که میگویند که چون در وقت نزول توریة
علامات بسیار ظاهر شد از صاعقها و برقها و آوازهای عجیب و در آن وقت
ششصد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند پس هرگاه کتابی یا شریعتی دیگر نازل
شود باید تمام آن علامتها در وقت نزول ظاهر شده و آن جمعیت فراهم آید و تا حال
هنوز این امور اتفاق نیفتاده پس شریعت توریة هنوز نسخ نشده و بطلان این دلیل
از آن اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد و گویا فراموش کرده اند آنچه را
خود در روز جمعیت در پای کوه استدعا نمودند که طاقت دیدن و شنیدن این
علامات و آوازها نیست و مکرر سیم که هرگاه دیگر اتفاق افتد بمیریم و خداوند عالم
التماس ایشان را پذیرفت استدعاء ایشان را باجابت مقرون فرمود و با ایشان وعده
داد که پیغمبر دیگر که مبعوث شود سخن خود را بدهن او میگذارم و این علامتها را
در حین نزول وحی ظاهر نمیسازم و ما این آیات را در فصل اول [illegible] باب [illegible]
شوفطیم نقل نموده آنرا ترجمه کردیم اما ادلهٔ نقلیهٔ ایشان اول دلیلیست که
هارمبتم که یکی از مفسرین معتبر ایشان واعتقاد بابدی بودن شریعت توریة را
داخل اصول دین شمرده ذکر کرده است و آن اینست که در سفر پنجم توریة در
پاراشی راه انوخی مذکور است که ات کل هدبار اشر انوخی مصوه اتخم
او تو تشمرو لعسوت لا توسف عالاو ولا تگرع ممنو یعنی هر همان سخنانی را
که من فرمان میدهم شمارا از آنکه دارید برای عمل کردن نه بیفزایید بر او و نه
کم کنید از او ومفسر مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد مکنید استدلال بر ابدی

بر ابدی بودن نموده وگویا چنین فهمیده که هرگاه خدا طایفه را امر کند که شما دخل
و تصرف مکنید آنچه را من فرمان میدهم بکم و زیاد بعمل آورید بر جناب اقدس
الهی نیز لازم میشود که این امر را تغییر ندهد و نتواند که هیچ دخل و تصرف در آنها
بفرماید و بطلان این ادعا کمال ظهور دارد چنانچه آیه لفظ لا اوسف ولا اقرع هم
بصیغه متکلم بجای لا توسف ولا تگرع مذکور بود یعنی من که خداوندم زیاد
و کم نمیکنم راهی بجائی داشت دویم از ادلهٔ نقلیه دلیلیست که از این مفسر مذکور
ذکر نموده و آن اینست که در سفر پنجم در پاراشی اتیم ولبانینو عد عولام لعسوت
ات کل دبری هتورا هزوت یعنی این پنهانها از برای خدای خالق ما و آن آشکارها
برای ما و فرزندان ما همیشه برای بفعل آوردن هرهمه سخنان توریة اینکه را این
آیه را بدو وجه میتوان فهمید اول آنکه لفظ عد عولام قید ما قبل بوده معنی چنین
میشود که پنهانها از برای خدای و آشکارها برای ماست همیشه و تتمهٔ آیه که از
لعسوت تا آخر بوده باشد معنیش این است که سخنهای این توریة از برای عمل
کردن و بجا آوردن است و بنا بر این توجیه بهیچوجه دلالت بر مدعای مفسر
نمیکند دویم اینکه لفظ عد عولام را قید ما بعد گرفته معنی چنین شود که این
سخنان توریة از برای عمل کردن است همیشه و گویا مفسر مذکور آیه را باین
معنی حمل نموده باین استدلال جسته است و مخفی نخواهد بود که عد عولام را قید
ما بعد گرفتن بعید است بجهة اینکه هرگاه قید ما بعد بود بایست در آخر ذکر شود
و قطع نظر از اینکه آنچه این قید را ضرور دارد اول آیه است زیرا که چون مذکور
شد که از برای ما و فرزندان ما منظور میرفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان
بی واسطه ایشان باشد پس بجهت رفع این توهم قید عد عولام ضرور بود مگر
اینکه عبارت بطریق دیگر توجیه نموده بگوئیم که عد عولام قید اول و لعسوت

با آن تفسیر اشکارها باشد و حاصل معنی چنین شود که اشکارها برای ماست همیشه
وا آن عمل کنید یا این بعث این توریة است و بطلی این تقریر در جواب میکوییم که اولا بر مفسر
مذکور لازم میاید که حکم بر بطلان احکام غیر توریة از زمینا و غیره نماید چنانچه سابق
بر این اشاره کردیم و ثانیا بر او لازم است که لفظ عد عولام را حمل بر معنی جاوید نماید
و سابق بر این اشاره نمودیم که این لفظ از الفاظ مشترکه و بچند معنی استعمال شده
چنانچه در توریة و سایر کتب انبیاء مکرر استعمال شده بمعنی زمان طویل بلکه بمعنی
کاهی استعمال شده و مقصود از آن هفتاد سال است از آنجمله در کتاب امیاء در
لسان بیست و پنجم مذکور است که بنی اسرائیل را بکو که بسبب نافرمانی شما خواهم
بنده خود بخت النصر را بر زمین شما و این زمین را خراب خواهم کرد خراب کردنی تا عولام
و در آیه بعد از آن خبر داده که بنی اسرائیل بعد از هفتاد سال از اسیری خلاص شده ثانیا
این زمین را آباد خواهند کرد بلکه در میان بنی اسرائیل عد عولام را بیوبل تفسیر میکنند
و یوبل بمعنی پنجاه سال است چنانچه در مقام حکم آزاد شدن بنده بان تصریح شده است
و یوسف بن البو در مقام رد بر هارمبم بسیار بیست استعمالات عد عولام را در غیر
معنی جاوید جمع نموده و در کتاب عیقاریم ایراد کرده است هر که خواهد بان رجوع
مؤلف کوید که هارمبم این دو دلیل را بیکدیکر متصل کرده و باین نحو تقریر کرده که از
آیه اول مستفاد میشود که همین توریة مخصوص را یعنی بدون کم و زیاد تا جاوید بعمل
آورند و باعتقاد خود چنین پنداشته که دلیل بانی و جبر مذکور تمام تر است و چون
بعون الله تعالی جواب از آن دو دلیل داده شد معلوم خواهد بود که حال این ترکیب
چه نحو است و ایضا با هارمبم مضایقه ننموده از او استفسار مینماییم که آیا جمیع
آنچه در توریة مذکور است معمول به است یا چیزی در توریة هست که نباید
بان عمل کرده شود ثانی البته باطل خواهد بود و شق اول منتج مطلب ماست زیرا که

ما از توریة

ما از توریة و سایر کتب انبیا اثبات نموده و خواهیم که نمود که شریعت توریة موقت
است و باید ترک کرده شود و پیغمبری دیکر که مبعوث بر کافه ناس بوده باشد
مبعوث خواهد شد بلکه مبعوث شده است و چنانچه قضا بعینی توریة باین ایات عمل
مینمایند باید توریة را کذشته و الا باید بنسخ شدن آن قایل شوند سیم از ادله نقلیه
ایشان دلیلیست که از اینجا همان مفسر مذکور ایراد کرده است و آن اینست که در
پاراشی اتیم نیصابیم آیه مذکور است که مضمون آن اینست که فرمانی که من
فرمان دادم شما پوشیده نیست و دور نیست از تو در آسمان نیست که بکوئی
کی میاورد از برای ما و در کنار دریا نیست که بکوئی که میرود و از برای ما میاورد
بلکه نزدیک است بشما که در دل و زبان شما است باید عمل بیاورید مفسر
مذکور کفته که چون میفرماید که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیکر حکم و شریعتی
نیست و ضعف این دلیل از آن اظهر است که احتیاج بتعرض داشته باشد بلکه
مؤلف از ذکر این دلیل خجالت بسیار کشید چهارم از ادله نقلیه ایشان
دلیلی است که از آیه هارمبم از کتاب یکی از انبیا که او را ملاخی میکویند
استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که میکویند که در آخر آن کتاب
مذکور است که زخرو تورت موشه عبدی اشر صیویتی اوتو بحورب
عل کل یسرائل حوقیم و مشپاطیم یعنی یاد آورید دستوری موسی بنده من
که فرمان دادم او را در کوه سینا بر همه بنی اسرائیل رسمها و شریعتها و در آیه
بعد از آن کفته که هینه انوخی شولیح لاخم ات الیا هنابی لفنه بوء یوم
ادنای هکادول وهنورا وهیشیب لب ابوت عل بانیم ولب بانیم عل ابو
تام پن ابوء وهیکیتی ات ها ارض حرم یعنی اینک من میفرستم بر شما الیاء
نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرک سهمناک و برکرداند دل پدران

بفرزندان و دل فرزندان را بپدران که مبادا بیایم و بزنم مر این زمین را و خراب کنم نفس
مذکور میگوید که ذکر این ایه بعد از ایه اول دلیلست بر اینکه باید رسمها و شریعتهای حضرت
موسی برقرار باشد و مردم بان عمل نمایند تا امدن الیا و الیا در اخر دنیا متصل بروز بزرگ
خدا که روز قیامت است خواهد امد چنانچه فرموده لفینه بیوم ادنانی پس باید
شریعت حضرت موسی تا قیامت برقرار باشد و ماده جواب میگوییم که هادمیم را التزام
یکی از دو امر لازم است یا اینکه باید اقرار کند باینکه الیا پیش از قیامت مبعوث خواهد
نامعین از ایه دویم که الیا مهربان کرداند دل پسر و پدر را بیکدیگر و مهربانی موجب
عدم خرابی ان زمین گردد درست آید زیرا که در قیامت کل زمینها شده خراب مهربانی
درمیان نیست و پسر متصور نیست پس لازم میاید که شریعت موسی مقید بوقتی بوده
تا زمان امدن الیا بر پا باشد و بعد از ان نسخ شود و یا اینکه التزام کند که مهربان کرداند
دلها کسی دیگر است و از این ایه باول دخل ندارد پس اصل استدلال او باطل خواهد بود
زیرا که مبتنی است بر اینکه باید معنی هر دو ایه که بعد از هم ذکر شده بهم متصل باشد و کسی
این ادعا نکند از هیچیک از این دو ایه بتنهایی استدلال نمیتواند نمود و ایضا میگوییم
که هر گاه هادمیم ایات بعد از یکدیگر بهم متصل نموده از ان معنی میفهمد باید از تمام
توریت و هم چنین کتب دیگر غیر از یک معنی نفهمد زیرا که تمام آیات آن بعد از یکدیگر
مذکور است و هر یک بما قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی و انفصال بعضی
دیگر ترجیح بلا مرجح است بلکه میگوییم ملاخی پیغمبر ایه اول را در مقام موعظه فرموده
و مثل ان موعظه در کلام دیگر انبیاء موجود نیست و باعث بر این طریق وعظ اینست
که بنی اسرائیل در بیت المقدس اول نافرمانی بسیار کردند و خدا از ایشان انتقام کشید
و ایشانرا باسیری بخت النصر گرفتار کرد این پیغمبر بایشان میفرماید که معصیت مکنید
و احکام و فرمانهای حضرت موسی بر پا دارید و در ایه دویم خبر از امدن الیاء پیغمبر داده

چنانچه

چنانچه عادت تمام انبیاء اینست که خبر از امدن پیغمبر بعد از خود میدهند و اکسر در این مقام
بر مفسر مذکور که از بزرگان علمای یهود است تفضل نموده دل او را نشکنیم و با او در فهم
معنی ایه موافقت نموده اتصال دو ایه را بیکدیگر فرض کنیم و بپذیریم که باید شریعت موسی
تا مبعوث شدن الیا در روز بزرگ سهمناک برقرار باشد در جواب میگوییم که روز خدای
بزرگ سهمناک در بسیاری مواضع از کتب انبیاء مذکور است که بوجهی روز ثانی بیت
المقدس که ان وقت ظهور حضرت عیسی ابن مریم بود قرار گرفته از جمله آیه که روز خدای بزرگ
و همناک در کلام انبیا بسیار است از جمله اوایل کتاب حضرت یوئیل پیغمبر تا نیا در اوایل کتاب
حضرت سفنیاء پیغمبر در نشان سیوم کتاب حضرت ارمیاء پیغمبر همچنین این ایما را نفس
نزدیک بودن قیامت نکویه مکو همه این ایما را و اخر بیت المقدس ثانی در روز مبعوث
شدن عیسی ابن مریم قرار میکیرد و بس چنانچه در نشان سیم کتاب حضرت ارمیاء پیغمبر
مذکور است اول انما خبر از نجات یافتن بنی اسرائیل از اسیری بخت النصر و ساخته شدن
بیت المقدس ثانی اجزداده بعد ایه که اول او اینست که هوی کی کادل هیوم بغیر ولی
که چه بزرگ است ان روز مثل ان روز دیگر نشده وقت دشواری و عذاب است ان روز
از برای اولاد یعقوب و از انهم فرج یابند آن روز بزرگی که فرموده روز تولد عیسی ابن
مریم است اینکه فرموده وقت دشواری عذاب است از برای اولاد یعقوب انکسانی
اند که ایمان بان حضرت نیاورده اند و منافق شده اند اینکه فرموده فرج یابند کسانی آنان
کسانی اند که ایمان بانحضرت اورده فرج یافتند در باب الیاس نبی هم مذکور است
که جماعت نصاری کلا اعتقاد ایشان اینست که در زمان حضرت عیسی ع حضرت الیاس
هم ظاهر شد و در انجیل هم مذکور است بعضیها از انجماعت حضرت یحیی را الیاس دانسته
اند و بهر جهت در ان زمان حضرت الیاس مبعوث شد جماعت بنی اسرائیل اسم او را هم
مثل حضرت زکریا و یحیی انداختند و علمای ایشان تصریح کرده اند پس مفسر مذکور را چه

خرابی

باعث است که باید روز خدای بزرگ سهمناک را در این مقام حمل بر روز قیامت نموده چون
در مضیق چنین تجشمی اندازد و حال اینکه دلیلی برای حمل ندارد بلکه ظاهر اینست که روز خدای
بزرگ سهمناک در این مقام نیز بیهمان معینی بوده بعثت حضرت الیاس همان ایام اتفاق
افتاده باشد و بظهور شریعت عیسوی شریعت موسوی منسوخ شده باشد و اگر گویند که بنا بر
این باید حضرت الیاس در آخر بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد و حال اینکه از بعثت آنحضرت
کسی خبر نداده اند در جواب میگوئیم که آیا مقصود اینست که از یهود کسی خبر به بعثت حضرت
الیاس نداده یا اینکه مطلقا در میان هیچ طایفه خبر از بعثت آنحضرت نیست اما ثانی معلوم
است که در میان غیر یهود خبر از آنحضرت که با ایلیای نبی در میان سایر طوایف مشهور است
بسیار است و جمیع علماء سیر و تواریخ ذکر کرده اند و گفته اند که در زمان قریب بزمان
حضرت عیسی ع مبعوث شد لیکن نبودن خبر بعثت آنحضرت در میان طایفه یهود دو وجه
میتواند داشت **اول** اینکه چون بعثت آنحضرت بعد از خرابی بیت المقدس شد و بنی اسرائیل که در یهودیت
باقی بودند باسیری افتادند و دیگر دو مرتبه جمع نشدند و فراغتی از برای ایشان اتفاق
نیفتاد که توانند چیزی را ضبط نمایند چنانچه در اسیری اول که بدست بخت النصر گرفتار
شدند خط و کتاب خود را فراموش کردند و حال اینکه آن اسیری از هفتاد سال بیشتر نبود
دویم اینکه میتواند بود که چون بعثت حضرت الیاس علامت انقراض دین یهود بود آنرا
دانسته منکر شده از روی تعصب و محبت بدین آبا و اجداد ترک ذکر او کرده باشند
چنانچه حضرت زکریا و یحیی که از جمله پیغمبران بزرگ و مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و
ناسخ شریعت ایشان هم نبودند مطلقا ذکر ایشان در میان یهود نیست بلکه یهود میگویند که
در بیت المقدس ثانی مطلقا پیغمبری مبعوث نشد و یوسف ابن کوریان که از جمله مورخین
معتبر یهود است در تاریخ خود ذکر زکریا و یحیی کرده و سبب قتل یحیی را ذکر نموده
و تصریح به پیغمبری ایشان کرده و گفته است که این همان یحیی است که مردم را در رودخانه

بودن

بودن غسل میداد **مؤلف گوید** که نقل غسل دادن حضرت یحیی مردم را که یوسف بن کوریان
تصریح کرده اینست که آنحضرت در وقت بعثت خود بشارت پیغمبری حضرت عیسی بن مریم
داده مردم را در رودخانه بردن غسل میداد و توبه میفرمود و ایشان را مستعد ادراک
خدمت حضرت روح الله ع میکرد و در کتب نصاری باین مراتب تصریح شده و یهود بجهت
جهت پیغمبری او منکر شده مطلقا در کتب خود اسم آنحضرت را مذکور نساخته اند
و میتواند بود که ذکر نشدن اسم این دو پیغمبر نیز بجهت اول بوده باشد و الله العالم باید
دانست که چون در میان بنی اسرائیل مبعوث شدن پیغمبران معین است که در چه زمان
بوده و این ملاخی که ها دیم این دلیل را از کتاب او استنباط نموده وقت بعثتش
معلوم نیست علمای بنی اسرائیل بهمین جهت او را خاتم پیغمبران گفته اند و بوجود
پیغمبری دیگر بعد از او تا نزد قیامت قائل نیستند و این دلیل علاوه بر اینکه دلالت
اش بر مدعا بوضعیتی که ملاحظه میشود و چند پیغمبر دیگر هم در میان بنی اسرائیل
هست که زمان بعثتش معلوم نیست پس بنا بر این دلیل باید تمام اینها خاتم پیغمبران
باشد دلالت میکند بر خلاف اعتقاد ایشان زیرا که خاتم پیغمبران بودن این نبی لازم
دارد که بعد از جمیع انبیا مبعوث شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا وقت مرخص
شده از اسیری بخت النصر پیغمبران بودند پس باید این نبی در بیت المقدس ثانی
مبعوث شده باشد تا خاتمیت بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد ایشانست
از ادله نقلیه ایشان دلیلیست که یکی از مفسرین توریة از آیات آخر توریة
استنباط نموده و آن اینست که میفرماید تورا صیوا لنو مشه موراشا قهیلت
یعقوب یعنی این دستور را فرمان داد بما موسی بمیراث بنسل یعقوب و در این
آیه توریة را میراث خوانده و میراث نباید انتزاع شود و این دلیل از ادله
غریبه است و معلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا که اگر همین ظاهر را

مختص کتابخانه مسجد اعظم قم
از کتابخانه خارج نشود

خواسته باشد که هر چه میراث شد باید هر گز از ذیل وارث انتزاع نشود و اگر خدا هم خواهد
که از وارث میراث را بگیرد جایز نباشد بسیار واهی خواهد بود و باید در پهلوی
دلیل سیم که از هارمبم نقل نمودیم نوشته شود **ششم** از ادله نقلیه ایشان آیه
ایست که در پاراش اتم نصابیم مذکور است و آن اینست وشاب ادنای الهخا
ات شبوتخا ورخمخا وشاب وقبصخا مکل هاعمیم اشر هفیصخا ادنای
الوهخا شاما یعنی باز گرداند خدای خالق تو مر اسیران تو را و رحم کند ترا و باز
گرداند و جمع کند از همه قومها که پراکنده کرده خالق تو آنجا و آنچه از قبل یهودی
اتمام این دلیل میتوان گفت اینست که چون خداوند عالم بحضرت موسی وعده فرموده
که جمع کند قومهای پراکنده او را در زمین بیت المقدس پس بنابراین لازم است که
جمیع یهود البته در زمین کنعان جمع شده بشریعت موسی عمل نمایند و هر گاه شریعت
موسی نسخ شود چگونه جایز است که ثانیا باز شریعت منسوخ عمل شود پس باید
نسخ نشود و دلالت این دلیل بر مدعا مثل ادله سابقه است و احتیاج بطول
دادن کلام ندارد در رد آن و آنچه مقصود از این آیه است چنانچه از مطالعه اول پاراش
تا این آیه معلوم میشود اینست که خداوند عالم بحضرت موسی خبر میدهد که بعد از تو
قوم تو از بیابان تیه خلاص شده داخل زمین کنعان خواهند شد و بسبب نافرمانی
و بت پرستی باسیری خواهند افتاد و دست ایشان از آن زمین کوتاه خواهد شد
و ثانیا بر ایشان رحم نموده ایشان را جمع خواهیم نمود و آن زمین را آباد خواهند کرد
و این وعده ها تمام بعمل آمد و بنی اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند و مدتی
در آنجا اقامه نموده بیت المقدس را ساختند و بعد بسبب معصیت بسیار بدست
بخت النصر اسیر شدند و مدت هفتاد سال در زمین بابل باسیری گرفتار بودند
و بعد از بخت النصر کورش مجوس ایشان را رخصت نموده بزمین کنعان رفتند و آن را

ثانیا

ثانیا آباد کردند و مدتی دیگر در آن زمین اقامه نمودند و جمیع وعده های خدا درست
شد و در هیچ موضع خبری و اثری از ابدی بیت المقدس ثالث بدست یهود نیست
بدانکه متاخرین علمای یهود که در قریب باین زمان بوده اند چون یافته اند که از ادله
سابقین چیزی دلالت بر ابدی ندارد دست از آنها برداشته باعتقاد خود دو آیه
یکی از کتاب شعیا و دویم از کتاب ارمیا جسته از ادله قرار داده اند و ما هر دو را
در این مقام ایراد نموده میگوئیم که **هفتم** از ادله نقلیه ایشان دلیلیست که متاخرین
از کتاب شعیا جسته اند و آن چنین است که در اواخر کتاب شعیا مذکور است که
کی کاشر هشامیم هحدشیم وهاارص هحدشا اشر انی عسه عمدیم لفانی
نائوم ادنای کن یعمد زرعخم وشمخم یعنی چنانچه آسمان نو و زمین نو
آنچه من میآفرینم باشند در پیش من گفتار خداست چنین باشند فرزندان
شما و اسم شما از این آیه استدلال بر ابدی بودن شریعت حضرت موسی نموده اند
و حقیر هر قدر تامل و تفکر نمود که بلکه راهی از برای این مطلب جسته بیابد میسر نشد
و از کلام مفسرین کتاب شعیا نیز چیزی که از آن رایحه استدلال استشمام نمایند یافت
نشد از آن گذشته منحصر نقل دلیل دیگر شد **هشتم** از ادله نقلیه ایشان
دلیلیست که از کتاب ارمیا جسته اند و آن اینست که در لشان سی و یکم آن کتاب
آیاتی چند مذکور است که خلاصه مضمون آن اینست که خداوند عالم ببیداری
از بدیهای بنی اسرائیل را بر ایشان میشمارد و تهدید و تخویف بسیار بایشان
میکند و میفرماید که بسبب این نافرمانیها و گناهها ولایت ایشان خراب خواهد شد
و ایشان باسیری خواهند افتاد و بعد از ذکر این مراتب در مقام ترحم خبر آبادی ثانی
بایشان میدهد و میفرماید که ثانیا شرط میکنم با ایشان شرط نو نه آن شرط که با
ایشان کردم در روز خروج از مصر و ایشان آن شرط را نگاه نداشتند و آن شرط

که الحال میکنیم اینست که باید تمام بنی اسرائیل مرا بشناسند و احکام مرا بدانند و باید
شناختن و دانستن از روی یقین بوده در این باب تقلید را روا ندارند و هر کس را
علم حاصل باشد و در این صورت من خدای ایشان باشم و ایشان قوم من و من هم
میآمرزم گناهان ایشانرا و میکذرم از خطاهای ایشان و بعد از این فقرات آیهٔ مذکوره
است که ترجمه اش اینست که چنین فرمود خدای دهندهٔ افتاب برای روشنائی
روز و ماهتاب و ستارکان برای روشنائی شب شکافندهٔ دریا و موج آورندهٔ آن
خدای رب العالمین که اگر بکردد و تغییر کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان
اسرائیل باطل شوند از بودن قوم من همه روزکاران یعنی اگر از این شرط که من کردم
بکردند و انرا نکاه ندارند و حق انرا مراعات نکنند من که خداوند افتاب و ماه و ستاره
ها و خالق و متصرف جمیع اشیا و رب العالمین لهم از ایشان انتقام کشم و ایشانرا
باطل کنم باطل کردن هر کس بر نخیزد و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان
تجدید عهد کردم دیکر نکنم و جمیع الجمهور را خدا در این آیه خبر داده است اتفاق
افتاد و بنی اسرائیل در آن نوبت باسیری افتادند و بعد از هفتاد سال بزمین
کنعان برکشتند و مرتبه دیکر در آن زمین بامنیت کذرانیدند و بعد از آن خراب
شدن خانه که دیکر بر نخواستند و علماء یهود همین آیه اخر را بتنهائی نقل نموده
با آن استدلال برابدی بودن شریعت موسی ع میکنند و میکویند که مراد از اینکه
اگر این رسمها بکردد بنی اسرائیل باطل شوند این است که اگر روشن کردن
افتاب روز را و ماهتاب ستاره شب را بکردد بنی اسرائیل باطل شوند کشتن این رسمها
ممتنع است پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممتنع خواهد بود و بنابراین معنی
قطع نظر از اینکه نظم سخن از یکدیکر خواهد کسیخت قیودی مصرف در کلام
بسیار خواهد شد و بنا برای لفظ همو قیم ها که مقید باسم اشاره است
غلط

غلط خواهد بود و مطلقا کلام مربوط بیکدیکر نخواهد شد و ظاهر انچه از این آیه استنباط میشود
دلیل موقت بودن است نه ابدی بودن و نظر باینکه متقدمین مثل هارمبیم و امثال او منفطن
شده اند که این آیه دلیل بر ایشان است نه از برای ایشان مطلقا ذکر این دلیل را نکرده باد له
مذکوره متمسک شده اند و علمای این زمان از این معنی غافل شده خود را هدف سهام
ملامت ساخته اند **باب سیم** در ذکر علاماتیکه در کتب انبیا بجهت ظهور پیغمبر صاحب
شریعت مذکور است و بیان اینکه مصداق ان ایات و علامات کیست و در ان چند فصل است
فصل اول در علاماتیکه از توریة استنباط میشود در سفر پنجم در باب سی و هشتم مذکور
است که نابی میقربخا الی آمرها و ما تمام این آیه را در اول باب دویم این کتاب نقل نموده
ترجمه کردیم و در انجا ثابت شد که باید ان پیغمبر از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و باید با بنی اسرائیل
برادر بزرگ و رتبه او از رتبه موسی کمتر نباشد و صاحب شریعت تازه باشد و نزول شریعت
بر آنحضرت بطریق نزول الواح که با صاعقه ها و آوازها بود نباشد و معجزه ان پیغمبر این باشد
که از غیب خبر دهد و خدا از منکران او و جزء دهد او انتقام کشد و او را مسلط کند بر همه ادیان
پس در هر آمدن این علامات بر انبیائیکه بعد از حضرت موسی از بنی اسرائیل مبعوث شده اند
ممتنع خواهد بود و هم چنین بر حضرت عیسی بن مریم نیز درست نخواهد آمد زیرا که آنحضرت
از بنی اسرائیل بود بلکه این علامات بالتمام بر احوال حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله
صادق است زیرا که آنحضرت از بنی اسمعیل نه از بنی اسرائیل و برادری بنی اسرائیل
با بنی اسمعیل ظاهر است و نزول وحی و شریعت بر آنحضرت بطریق سخن در دهان
گذاشتن بود و هیچکس نقل نکرده که بر چنین نزول وحی بر آنحضرت ظاهر شده باشد و اخبار
بغیب فرمودن آنحضرت از آن مشهورتر است که احتیاج بذکر داشته باشد از انجمله
خبر دادن باینست که بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد و حال هزار و دویست
سال از زمان آنحضرت کذشته و کسیکه ادعای پیغمبری بکند بهم نرسیده چه جای آنکه

26

مؤلف گوید نشانها اینکه در این آیات مذکور است باقطع نظر از آنچه در صحیفه نحمیان
در تبیین آن تصریح شده کمال ظهور بر مقصود دارد زیرا که جمیع بنی اسرائیل قائلند که
غرض از این آیه خبر دادن بوجود شخص عظیم الشانی است این قدر هست که میگویند
باید این پیغمبر شخصی از بنی اسرائیل بوده باشد و بر آن تفتیش دلیلی ندارد بلکه از بعضی
از فقرات آن خلاف این فهمیده میشود والحال میگوئیم که باید آن پیغمبر فرمان دهد
بعدم فرمان و از این عبارات یکی از دو معنی مقصود میتواند بود اول اینکه فرمان دادن
این پیغمبر بعد از فرمان دادن پیغمبران دیگر باشد و این معنی خاتم النبیین بودن است دوم
اینکه فرمان دهد این پیغمبر بعد فرمانی باین معنی که جمیع احکام شریعت آن پیغمبر دفعةً واحدة
بر او نازل نشود مثل نزول توریة که دفعة واحدة بر حضرت موسی نازل شد بلکه بتدریج
در زمان طویل روز بروز بآن حضرت کتاب و شریعت نازل شده هر روزه فرمان
دهد فرمان تازه بعد از فرمان دیگر مثل نزول قرآن بر خاتم پیغمبران که در بیست سال و چند
بتدریج بر آن حضرت نازل شد و لفظ زعر در لغت عبری بمعنی قلیل و لفظ شام
بمعنی مکان و زمان هر دو استعمال میشود و مراد از این فقره نیز یکی از دو معنی خواهد
بود یکی آنکه فرمان دادن آن پیغمبر و نزول وحی بر او قدری در مکانی و قدری
در مکان دیگر یا قدری در زمانی و قدری در زمانی دیگر خواهد بود مانند نزول
قرآن بر پیغمبر آخر الزمان که قدری در مکه و قدری در مدینه و قدری در سفرها در
ازمنهٔ مختلفه اتفاق افتاده نه مثل نزول توریة که تماما در کوه سینا بیک دفعه نازل
گردید دیگر آنکه شریعت آن پیغمبر مشتمل باشد بر شریعت جمیع پیغمبران بدین معنی که از
هر شریعتی چیزی در شریعت آن حضرت یافت شود چنانچه بالفعل مشاهده میشود
که در شریعت اسلام از هر شریعتی چیزی موجود هست مثل وجوب ختنه کردن از
شریعت حضرت ابراهیم و حرمت نکاح محارم از شریعت حضرت موسی و غیر ذلک و صدق

پیغمبر عرب بهم رسد و انتقام کشیدن خدا از منکرین آنحضرت کمال ظهور دارد چه هر کس
متابعت آنحضرت نکرد یا برطرف شد یا بقید ذلت و خواری گرفتار شد والحال نیز
همه روزه شریعت آنحضرت در تزاید است و در اطراف و جوانب عالم خلقی در آن
داخل میشوند و هرگز کسی از آن شریعت بیرون نرفته است و از مطالعهٔ فصول
بعد قطع و بت حاصل خواهد شد که مقصود از آن نبی غیر از جناب ختمی مآب نیست

فصل دویم در نقل آیاتیکه در کتب شعیا مذکور است اول آیاتیست که در فصل
بیست و هشتم آن کتاب مذکور است و مشتمل است بر لفظ قو لا قاو و لفظ قو لا قاو
در کتب هیچیک از انبیا نیست مگر کتاب نحمیان که در میان یهود به نبوات هبلیل
مشهور است مذکور است که مجری نساخ قو لا قاو است و ما عبرانی کتب را در موضع
خود نقل باین رساله خواهیم نمود انشاء الله تعالی و آن آیات اینست کی صو لا
صاو صو لا صاو قو لا قاو قو لا قاو زعر شام زعر شام کی بلعجی سافا و بلاشان
احرت یدبر ال هاعام هزه اشر امر الیهم زت همنوحا هنیحو لعایف و زت
همرگعا ولا ابو شموع وهایا لهم دبر ادنای صو لا صاو صو لا صاو قو لا
قاو قو لا قاو زعر شام زعر شام لمعن یلکو وکاشلو احور ونشبارو ونوقشو ونلکادو
در کتاب شارشیم که از کتب لغت است در فصل قوه مذکور است که معنی قو لا قاو
این است که فرمان دهند پیغمبران فرمانی بعد از فرمان اندازه کنند بعد اندازه اندک
اینجا اندک اینجا که بزبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و بزبان دیگر سخن گوید با این
قوم را آنچه امر کنم بایشان اینها آسایش است برای خستگان و این است آسودگی
و نشنیدن خواهش ایشان نیست و حال اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان
دهد بعد فرمان و اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا باین سبب برطرف
شوند و پس نگون شوند پس شوند و شکسته شوند و بتله افتند و گرفته شوند

مؤلف گوید

فقرهٔ بعد که بلغت دیگر سخن گوید با این قوم بر پیغمبر عجب ظاهر است زیرا که لغت آنحضرت
عربی بود و عربی غیر از عبری است و آن عبری مشکل است زیرا که مشتمل است بر اعراب
و علامات که در لغت عبری نیست و بمجرد دانستن تحت اللفظ مفهوم مقصود نمیشود
بلکه لازم است که لااقل علم صرف و نحو و معانی بیان را بدانند و مصداق این مضمون
که دین اسلام آسانی است مبعوث بدین سمح سهله بودن آنحضرت است زیرا که بنیاد آن نیست
احکام هیچ شریعتی با آسانی شریعت اسلام نیست از آن جمله در هر زمینی که باشند وجه
ایشان جایز است که در آن زمینی عبادت کنند و بر ایشان لازم نیست که در موضع مخصوصی
بوظایف عبادت خود قیام نمایند چنانچه بر بنی اسرائیل واجب است که البته در زمینی
بیت المقدس بلکه در مکان معینی از آن زمین بعبادات خود قیام نمایند و حج در اسلام
مقید است بموضع معینی مقدس حرم است و وجوب آن در عمری یک دفعه بیشتر نیست
و آنهم بشرط استطاعت است و مثل حجهای یهود نیست که در سالی سه دفعه واجب
باشد و استطاعت در آن شرط نباشد و همچنین عبادات اسلام در اطراف شب و روز
و اوقات فراغت از اشغال قرار داده شده که بهیچ وجه مزاحم اشغال و آسانی
نبوده باشد و مثل عبادات نصاری نیست که ادای آن در نصف شب لازم باشد
و غیر از اینها نیز بسیار است که ذکر اینها موجب طول خواهد گردید و اینکه فرموده
که خواهش و اراده ایشان نیست شنیدن از او و باین سبب بلاها گرفتار خواهند شد
احتیاج به بیان و تفصیل ندارد زیرا که نشنیدن و قبول نکردن یهود سخن آنحضرت را
و کشته شدن و ذلیل شدن ایشان از دست آنحضرت از آن مشهورتر است
که بر کسی مخفی باشد دویم آیتیست که در فصل چهل و دویم کتاب شعیاه مذکور
است و آن اینست که هن عبدی اتماخ بو بحیری راصتا نفشی ناتتی روحی
عالاو مشپاط لگویم یوصی لا یصعق ولا یشا ولا یشمیع بحوص قولو قانه

راصوتی

راصوص لا یشبر و پشتا کهاه لا یکبنا لامت یوصی مشپاط و لا یکهه و لا یاروص
عد یاسیم باارص مشپاط و لتورتو ایم ییحیلو یعنی اینک بندهٔ من
اعانت کنم او را برگزیده می پسندیده جان من بدهم وحی خود را بر او شریعت برای قومها
بیرون آورد و فریاد نکند و در تیه بر خود قرار ندهد و نشنوانند به بیرون سخن خود را نی
خورده شده را نشکند و فتیله کتان نیم سوز را خاموش نکند براستی بیرون آورد شریعت را
ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد در زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعتهای او جزیرهها
هم امیدوار باشند مؤلف گوید که علمای بنی اسرائیل سعی و کوشش بسیار نموده اند که
بلکه این آیات را بهر وضع که بوده باشد بر کسی درست آورند تا بر پیغمبر آخر الزمان
صدق نکند که بعون الله تعالی بر هیچکس بغیر از آن حضرت درست نیامده اما انچه ایشان گفته
اند سخنی بیدلیل ایشان است که در هر مقام میگویند و آن اینست که باید آن پیغمبر از بنی
اسرائیل باشد و مع ذلک میگویند که بر هر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل واجب است
که متابعت شریعت حضرت موسی نموده باین شریعت دیگر نداشته باشد و هر چه ادعا
کند باطل خواهد بود و غافل شده اند از اینکه این بندهٔ برگزیده خدا باید شریعت از
برای قومها بیرون آورد و متابعت شریعتی کردن شریعت بیرون آوردن نیست و هم
چنین صدق این علامات بمهدی دلیل بر ماشیح که باعتقاد ایشان نزد قیامت ظهور
خواهد کرد درست نیست زیرا که بزعم ایشان آن ماشیح بر شریعت موسی خواهد بود
و بعضی از علمای ایشان چون فهمیده است که بر پیغمبران بنی اسرائیل و ماشیح بنابر
معتقد ایشان صدق ندارد دست و پا کرده و از برای خود مفری جسته و این بندهٔ
برگزیدهٔ خدا را حمل کرده بر کورش مجوس و آن پادشاهی بت پرست بوده که بعد از
بخت النصر بر زمین بابل مسلط شد و بنی اسرائیل را رخصت برگشتن بر زمین
کنعان داد و این حمل از امور عجیبه است که هیچ نادانی خود را راضی نمیکند که چنین

بعضی از علمای ایشان [illegible] ... [illegible]

سخنی بگویید و بنده برگزیده خدا را که این همه تعریف و ستایش او فرموده حمل کنند بر شخصی
بت پرستی که هرگز خدا را نشناخته باشد و از این قبیل سخنان بسیار در این مقام گفته‌اند
که در نقل آن فایده بسیاری نیست پس بر میگردیم به تحقیق کلام حضرت شعیا و میگوییم که
آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بن مریم هم که نصاری معتقد اند صدق ندارد
زیرا که میفرماید که آن بنده نگریزد تا بنهد بر زمین شریعت را و این دال است بر اینکه
آن بنده مامور بجهاد باشد و حضرت عیسی بن مریم مامور بجهاد نبود و آنچه در فقره
آخر مذکور است که بکتاب و جزیره‌ها هم امیدوار باشند دلیل بر اینست که آن بنده
مبعوث بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامات در شان
حضرت سید المرسلین بکمال ظهور دارد زیرا که شریعت و وحی تازه بآن حضرت داده شد
و از برای قومها و تمام خلق بیرون آورد و بر همه مبعوث بود و با کفار و مشرکین جهاد
تا اینکه بدین او در آمدند یا قبول جزیه کردند و ضعیف نشد و در هیچ جنگ نگریخت و سلاطین
صاحب سطوت و شوکت را تابع و منقاد ساخت و با این همه مرتبه باجود قرار داد
بلکه بر روی خاک مینشست و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و با بندگان و ضعفا
صحبت میداشت و هرگز صدا بلند نکرد و شریعت او باطراف زمین حتی جزیره‌ها و دریاها
رسید و بعد از این آیات فقرات چند که مشتمل بر مرحمت بنی اسرائیل و اینکه از
گناهان ایشان بازخواست خواهم کرد مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شعیا
فرموده میفرماید منم خدا اینکه خواندم ترا براستی و محکم گیرم دست ترا و نگهدارم
ترا برای شرط قوم و روشنائی قومها برای شکافتن چشمهای کوران و بیرون
آوردن بندیان از بند و خلاص کردن زندانیان از زندان تاریک منم خدا اینکه
که هو اسم من است و عزت را بدیگری ندهم و ستایش خود به بت ندهم پیشینیان
آمدند و آنچه کائن است پیش از آمدن بشما اعلام میکنم مدح گویید از برای خدا مدح نو

ونیز

و تسبیح کنند اورا از کنارهای زمین و دریاها و جزیره‌ها و بیابانها و شهرها و خانها که آنها
که مسکن اولاد قیدار است و ساکنان کمر کوهها از سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت
از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیره‌ها تعلیم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید
که ببرم کوران را براهی که ندانسته‌اند و ایشان را بجاده برم که ندانسته باشند و بجای تاریکی
که پیش ایشان باشد روشنائی بدل کنم و کجی راهها به همواری بدل کنم این سخنان را
که خبر داده‌ام البته خواهم کرد پس شرمنده و سیاه شوند آنجماعت که پناه به بت میبرند
و میگویند به بتهای ریخته که شما خدایان ما باشید مؤلف گوید که این قیدار همان قیدار پسر
حضرت اسمعیل است و اولاد قیدار عرب اند و این فقره صریح است در اینکه این اشخاص
که عبادت از مدح و تسبیح نو از برای خدا قرار دادن و در بلندیها فریاد کردن و عزت از برای
خدا قرار دادن و راه هموار راست و جاده مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد و شریعت
شامله که جمیع اهل عالم را شامل باشد و جزیره‌ها و اطراف عالم برسد تماما از عرب خواهد
بود و طالب حق را از این واضحتر دلیلی ضرور نیست و تطبیق جزئیات این فقرات بر احوال
پیغمبر آخر الزمان ص و امت آنحضرت احتیاج بذکر ندارد و هر نظر کننده میفهمد بر میگردیم
بترجمه تتمه وحی خداوند عالم در یک آیه ذکر فرموده که آن بنده من امی و ناخوان باشد
و از کسی تعلیم نگرفته باشد و حاصل معنی آن آیه اینست که ای جماعت امیین و کوران
بشنوید و به بینید نیست کور و کری مثل بنده من که بفرستم او را مسلم و فرمانبردار
است هر چیزی را میبیند و میشنود نهایت ندیده و نشنیده می انگارد و خدا میخواهد
بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را و قوی گرداند و بعد از آن میفرماید که این قوم
تا الان شده غارت رسیده شده و پریشان احوال شوند و جوانان ایشان همه در چاهها
پنهان شوند و غارت و تالان کرده شوند و خلاص کننده برای ایشان نباشد و
کسی که شفاعت ایشان را بکند کیست در میان شما که این را بشنود و گوش کند والطاعت

کند باخرین مؤلف گوید که آنچه بر بنی اسرائیل وارد شد از غارت شدن و بقتل آمدن ایشان و
و آنچه که مذکور شده که کسی شفاعت ایشان نکند در مقدمه قتل قریظه درست ظاهر شد
زیرا که بعد از شکستن ایشان عهدی را که با رسول الله ع بسته بودند و ساختن با کفار
و یهود که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع شده بودند حضرت رسول ص بر حصار ایشان
مسلط شدند و حکم بقتل عام ایشان فرموده ایشان چون پیش از بعثت با انصار حلیف
بودند استدعا نمودند که حضرت رسول ص بر ایشان حکم کند بآنچه رای سعد انصاری اقتضا
نماید و مظنه ایشان چنین بود که چون با سعد سابقه خصوصیت و آشنائی داشتند شفاعت
ایشان خواهد کرد و حکم بقتل ایشان نخواهد کرد حضرت سید رسل استدعاء ایشان را
باجابت مقرون فرموده باحضار سعد فرمان داد و سعد انصاری بعد از حضور حکم بقتل
عام ایشان نمود و اهل آن قریه تمام علوفه شمشیر اهل اسلام گردیدند و بهیچ وجه شفاعت
کردن ایشان بخاطر سعد خطور نکرد چه جای اینکه ایشان را شفاعت کند و صدق کلام خدا
که بحضرت شعیا فرموده بود بظهور رسید و مراد از آخرین که میفرماید که کیست بشنود
و اطاعت کند باخرین همان آخرین است که در اول وحی مذکور شد مثل که پیشینیان آمدن
و آینده کان و پیشی از آمدن بشما اعلام میکنم و اکثر علماء یهود در تفسیر آن ذکر کرده
اند که مراد از آخرین بلیه ایست که در آخر کار با ایشان میبایست برسد و حرفی است
بی معنی زیرا که اطاعت کردن بلیه نامعقول است و بعد از این آیات میفرماید که
کی بنی اسرائیل را در ورطه غارت و تالان گرفتار کرد بغیر از خدائی که معصیت
کردیم او را و رضای او را تحصیل نکردیم و بکتاب او عمل ننمودیم غضب کرده و کارزار قوی
شد و آتش فتنه شعله کشید و ایشان آنها را بر خود قرار ندادند و چنین دانستند که از گناه
دیگران است و گویا مراد از این فقره جواب مجملی بوده باشد که مبادا کسی توهم کند
که چه گونه میتواند بود که بندهٔ برگزیدهٔ خدا که تمام او رحمت و راحت و روشنائیست

و از برای

و از برای هدایت قومها مبعوث شده و میخواهد که مردم را بسوی خدا دعوت کند بنی اسرائیل که در آن
زمان بحسب ظاهر خداپرست منحصر بایشان بود بکشد و ایشان را غارت کند جواب میگوید که آن
بنده ظلم نمیکند و بنی اسرائیل بدو سبب مستوجب این عذابها شده اند یکی اینکه گناه بسیار
کرده بودند دویم اینکه خود را گناهکار نمیدانستند و چنین میدانستند که ایشان هیچ گناه
نکرده اند و دیگران گناهکارند و الحق صفت دویم در جوشش آوردن دریای غضب حق تعالی بسیار
سریع و شدید الاثر است از اول نعوذ بالله من هذا و من ذالک سیم از آیاتی که در کتاب
شعیا مذکور است آیه که در فصل چهل و پنجم ذکر شده و آن بعد از خطابی است که خداوند
عالم به بنی اسرائیل میفرماید و میگوید که ای باقی ماندگان قومها در یک مکان نزدیک بیکدیگر
جمع شوید بیائید ایستمدن اجماعت که بدست خود بت میتراشند و آنها را خدایان خود
قرار میدهند و عبادت آنها میکنند رستگاری ایشان از آنها ممکن نیست و از یکدیگر مشورت
کنید که این بت پرستی را از قدیم کی بشما تعلیم کرده آیا نه من خدایم و نیست خدائی بغیر از من
و فرج دهنده نیست بغیر از من و چون در آن زمان خداپرستی بغیر از طایفه بنی اسرائیل
ظاهر نبود و پیغمبری هم بر قومی دیگر مبعوث نشده بود مظنه میرفت که بنی اسرائیل باین
سخنان گوش نداده متمسک شوند باینکه هرگاه بت پرستی بد بود چرا از برای تمام خلق
غیر از بنی اسرائیل منعی وارد نمیشد و پیغمبری بر ایشان مبعوث نمیگردید پس باید بت
پرستی امری باشد مرغوب مبنی بر اصل و همین شبهه را دلیل پنداشته از بت پرستی
ممنوع نشده نشوند فلهذا بعد از آن میفرماید که پنو الی وهیوشعو کل اپسی ارص
کی انی ال و این عود بی نشبعتی یاصا می پی صدقا دابار و لا یاشوب کی لی
تخرع کل برخ تیشابع کل لاشون یعنی روی کنید بمن تا رستگار شوید ای همه
اهل اطراف زمین که منم خدا و نیست دیگری بذات خود سوگند میخورم بیرون آمد
از دهن من سخن براستی و برگشت ندارد که برای من دوته شوند همه زانوها و قسم

خورند همه زبانها و مقصود از این دو آیه اینست که من این بت‌ها را باطل خواهم کرد و چنین میکنم
که کل عالم مرا عبادت کنند و همه قسم خورند و معبودی دیگر نپرستند و چون این امور هنوز
اتفاق نیفتاده بود بجهت اطمینان خاطر ایشان خبر را مؤکد بقسم فرموده و گفته که راست است
و برگشت ندارد البته چنین خواهد شد و گویا نفی نکردن همه قومها و پیغمبر نفرستادن برای ایشان
در آن وقت مبنی بر حکمتی بوده که بر ما مخفی است و ادا فرمودن این مطلب را که تمام خلق عبادت
می خواهند کرد باین عبارت که همه زانوها دوته شود برای من و حال اینکه در آن زمان زانو
دوته کردن در عبادت متعارف نبود اشاره است باینکه آن وقت همه عالم را صنع خواهم کرد که در عبادت
زانو دوته کردن را قرار دهم و آن پیغمبر که باین طریق عبادت کند مبعوث بر کافه ناس خواهد بود
و فایده آن اشاره اینست که بر کسی وقت ظهور پیغمبر مبعوث بر کافه ناس مخفی نماند و این که فرمود
که همه قسم خورند همه زبانها شاهد لیست قوی برای این مطلب زیرا که در شریعت خاتم انبیا
نهی از قسم خوردن بغیر خدا شده حتی اینکه قسم خوردن بکتاب خدا و انبیاء و بزرگان از انبیا تجویز
نکرده اند بلکه در هیچ امری باین قدر تاکید نشده پس در این آیه سه نشان مذکور است یکی زانو
دوته کردن در عبادت دویم قسم بغیر خدا خوردن را حرام کردن هر چند مقسم به از بزرگان
خدا باشد سیم مبعوث بر کافه ناس بودن و صدق این هر سه بر جناب ختمی مآب ص کمال ظهور
دارد و اگر کسی گوید که در این آیه مذکور است که همه زانوها دوته خواهد شد برای خدا و همه
زبانها قسم بخدا خواهند خورد و هیچیک بعمل نیامده زیرا که تمام خلق داخل در این دین
آنحضرت نشده اند که زانو را دوته کنند و بغیر از خدا قسم نخورند جواب میگوئیم که بعد از
بیان مقصود از این سخن بهیچوجه ورود ندارد زیرا که دانستی که غرض رفع شبهه
بنی اسرائیل بوده که نگویند که هرگاه بت پرستی اصل ندارد چرا خدا سایر خلق را منع
نمیکند و پیغمبری بکافه خلق نمیفرستد و این غرض بمجرد اینکه بفرماید که کسی را بر کافه خلق
خواهم فرستاد حاصل میشود و مقصود این نیست که خبر دهند که تمام خلق او را اطاعت خواهند

کرد

... از لفظ کل لفظ مذکور در آخر
... صفحه ظاهر میباشد

کرد تا این بحث لازم آید و ایضا میگوئیم واجب نیست که در روز اول بعثت پیغمبر تمام عالم باو
ایمان آورند بلکه بتدریج پیغمبر تا بعهد و تا پایان آن پیغمبر هر قسم که بوده باشد خلق را داخل
در نعمت فرمان شریعت میکند تا اینکه با تمام داخل خواهند شد و وعده خدا درست خواهد شد
و این از واضحات احوال شریعت پیغمبر آخر الزمان ص ظاهر است زیرا که همه روزه فوج فوج
داخل در اسلام میشوند و تا حال اتفاق نیفتاده که کسی از دین اسلام بیرون رفته باشد
یا در شهری و ولایتی که اساس اسلام شده موقوف شده باشد و لله الحمد چهارم ایاتیست که
در فصل چهل و ستم مذکور است و مضمون آن تاکید همان فقرات است که در دویم و سیم
نقل شد و در اول فصل چهل و سیم از کتاب اشعیای نبی بنی اسرائیل است از نسخه النصرو و ابادی بیت
المقدس و بعد میفرماید که کُل هنقرا بشمی ولخبودی براتیو یصرتیو اف عشیتیو
یعنی همه خلق را برای خواندن نام خود و عزت منزلت خود آفریدم و خلق کردم و بنیکجا
رسانیدم و این فقره مطابق است با آنچه در قرآن مجید میفرماید که وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و مقصود از این همان مطلب است که در آیه پنج شعیتی مذکور شد
و بعد از این میفرماید که بیرون آورد قوم بنی اسرائیل کور که چشم هست برایشان و کرها
که گوش هست در ایشان همه قومها جمع شوند یکسان و جمعیت کنند امتها کیست در
ایشان که معلوم کنند با ایشان اینها را و اولیها را بشنوانند با ایشان بدهند شهادت
ایشان و تصدیق کنند و بشنوند و بگویند راست است شما شاهد من هستید میفرماید
خدا و آن بنده من که برگزیدم او را از برای اینکه بدانید و اعتقاد کنید بمن و بفهمید
که منم هو و پیش از من نبوده است بزرگواری و بعد هم نخواهد بود منم منم خدا و نیست
جز من نجات دهنده من معلوم کردم و نجات دادم و خبر دادم و نیست در میان شما بیگانه
و شما شاهد هستید میفرماید خدا منم بزرگوار مولف گوید که از این آیات و آنچه
از آیه هی عبدی معلوم شد مستفاد میگردد و علاوه بر آن مشتمل است بر

امر نمودن بنی اسرائیل را که آن بندهٔ برگزیدهٔ منی که با من است او شما را اعلام کردم شما شاهد
بر پیغمبری او باشید و در وقت آمدن تصدیق کنید که اینست که خدا به پیغمبران خبر داده
و ما را اعلام کرده و بر تمام قومها و امتها مبعوث شده است و تمام این فصل و فصل قبل از این
و بعد از این بلکه تمام کتاب حضرت شعیا مشتمل است بر امثال این اخبار و نفی نمودن بنی
اسرائیل از بت پرستی و ما از این فصول بهمین قدر اکتفا نموده یک آیهٔ دیگر از کتاب آن
پیغمبر عظیم الشان که خبر در آن از این نسخ نیست نقل مینمائیم و طالب حق و متعصب را هدایت
نمود و امیدواریم که ان الله یهدی من یشاء **پنجم** آیاتیست که در فصل پنجاه و یکم آن
کتاب مذکور است و آن اینست که هقشیبو الی عمی ولئومی الی هازینو کی توره
مأیتی تصی و مشپاطی لاور عمیم ارگیع قاروب صدقی یاصا یشعی و زراعی
عمیم یشپوطو الی ایّیم یقوّو و الزراعی یحلون یعنی گوش دهید بمن ای قوم
من و امت من بمن گوش دهید که کتاب و دستوری از نزد من بیرون میآید و شریعت
خود را برای روشنائی قومها قرار دادم میدهم نزدیکست راستی من بیرون آید رستگاری
من و بقوت بازوی من قومها شریعت بجا آورند بمن گروهها امیدوار باشند و بقوت
من امیدوار باشند **مؤلف گوید** که دیسی که یکی از مفسرین معتبر بنی اسرائیل است
تصریح کرده باینکه توریه هر کتابیست که بر پیغمبری داده شود و تصریح کرده است باینکه
این علامات تمام ظاهر خواهد شد و آنچه در این آیه وعده شده است تمام در وقت ظهور
شافا برورا که در کلام صفنیاء پیغمبر مذکور است خواهد شد و ما آن کلام را در این
کتاب نقل نموده مقصد از آن معین خواهیم کرد و ابن عزرا که او هم از مفسرین معتبر است
گفته این عبارت ارگیع که در آیهٔ فوق مذکور است ما صدق عبارت هم گیناه که در
وقتی قوللا قا و مذکور است ظاهر میشود و ما صدق وجی قوللا قام معلوم شد که گفت
و بعد از این هم ترجمهٔ صحیفهٔ عثمان تا نیابینی مینمائیم و بعد از این آیه آیاتی چند مذکور

اکت

است که خلاصه ان خبر است که احکام خدا برگشت ندارد و آنچه را میفرماید و وعده میدهد
خواهد کرد **فصل سیم** در نقل آنچه در کتاب صفنیاء پیغمبر مذکور است و صفنیاء پیغمبریست
از آل داود که در اواخر بیت المقدس اول مبعوث شد و کتاب او کتابیست مختصر مشتمل
بر سه فصل و تمام آن کتاب مشتمل است بر خبر دادن از احوال آتی که بر بنی اسرائیل وارد
خواهد شد از خرابی ایشان و اسیری ایشان و برگشتن ایشان به بیت المقدس و آباد
شدن بیت المقدس کرت دویم و خبر از پادشاهان جبار که در کتاب دانیال مفصل آن
مذکور است و در نشان سیم آن کتاب فقرهٔ مذکور است که خلاصهٔ ترجمه آن اینست
که عهدت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همهٔ پادشاهان را بر طرف کنم بریختن غضب خود
بر ایشان و کری من خشم من بسوزد همهٔ زمین را و بعد از آن فقره میفرماید کی آز
اهفخ ال عمیم شافاه برورا لقرؤ کولام بشم ادنای لعابدو شخم احاد
یعنی آن وقت برمیگردانم بقومها لب پاکیزه برای خواندن همهٔ ایشان بنام خدا و
عبادت کردن ایشان بیک روش و وجود این اخبار مطابق است با آنچه در کتاب
دانیال مذکور است و در آن مقام کتاب از این مقام ابسط بیان شده ما را ضرور
نیست که در این مقام تفصیل آنرا بیان نموده پادشاهان جبار و انقراض ایشان را
بیان کنیم بلکه حواله بوقت توجه نمودن صحیفهٔ دانیال میکنیم **فصل چهارم** در ذکر
آیاتیکه در کتاب حبقوق مذکور است بدانکه حبقوق از پیغمبران عظیم الشان
بوده و آنچه از تاریخ یوسف بن گوریان معلوم میشود اینست که در وقت مسلط
شدن بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از آن در حیوة بوده زیرا که در فصل سیم از کتاب
اول آنکتاب مذکور است که چون زمان پادشاهی بخت النصر و پسر پسر او رسید
و سلطنت بابل بداریاوش که داراب مجوس است قرار گرفت و بعهدی که در کتاب
دانیال مذکور است دانیال را در برکهٔ سباع انداخت و در آن وقت حبقوق

که در زمینی بیت المقدس مبعود وحی رسید که بدرید دانیال بود و آنحضرت بطی الارض
از بیت المقدس به بابل آمده در چاه در بندگان رفته با حضرت دانیال صحبت داشته بهمان
راهیکه آمده بود برگشت اینست خلاصه آنچه در تاریخ ابن کوریان مذکور است بدانکه چون
حبقوق پیغمبر تسلط بخت النصر را که مرد بت پرست کافر بود بر بنی اسرائیل که خداپرست
بودند دید و همه روزه اساس ظلم او در تزاید میدید از این معنی دلتنگ و متفکر شد
که آیا حکمت در این چه خواهد بود در مقام مناجات از حضرت قاضی الحاجات حکمت این را
استفسار نمود و مضامین مناجات آنحضرت در نشان اول از کتاب خود مذکور
است و فی الحقیقه مضامینی است که از دل سوخته و خاطر افروخته و احوال پریشان
و دیده گریان شبیه با عتراضاتی که گاهی عشاق بر معشوق میکنند صادر گردیده و در
اول نشان دویم کتابش میفرماید که در آن مقام ایستاده منتظر جواب بودم که ناگاه بمن
وحی شد که گفت حازون وبائر علهلوحت لمعن یاروص قوز ا بولکی عذ
حازون المعد ویافیخ لقص ولا یکذب ایم یتمهم حک لوکی بوئیابو
ولایاحر هینی عویده لا یاشر نفشو بو وصدیق بامونا تو یحیه
یعنی بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحی از این جهت که آسان باشد بر قاری
خواندن که پیغمبری لوعده هست که گفتگو کند از انجام و دروغ نگوید اگر دیر کند
امید وار باش بآمدن او که البته آمدنی است و دیر نمیکند هر که سخت روئی
کند با او شایسته نباشد جان او با او و صالح بسبب ایمان آوردن با او زندگی
کند مؤلف گوید که لفظ حازون آنچه در لغت عبری استعمال شده است بمعنی
نبوت و وحی است و در نظر حقیر نیست که در جائی بمعنی پیغمبر استعمال شده باشد
و چون در این مقام میفرماید که حازون که لوعده است خواهد آمد و چنین خواهد
گفت و چنین خواهد کرد ظاهر است که بمعنی پیغمبر باشد هر چند نبوت لوعده بوده

وظاهر

و ظاهر شد لازم دارد که بنی اسرائیل لوعده بوده باشد زیرا که ممنوع است که نبوت
بی نبی ظاهر شود فلهذا در این مقام به پیغمبر تفسیر کرده شده و لفظ قص بمعنی انجام
است و چون در این مقام حضرت حبقوق استفسار از سبب و علت وقوع این امور
که عبارت از غلبه دشمن بر دوست بوده باشد نموده بود در جواب فرمودند که
پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد و در این دو احتمال میرود اول اینکه خبر از انجام
داشتن و دانستن اینکه این امور بچه سبب اتفاق خواهد افتاد و چه فایده از او
متفرع خواهد شد از اسراریست که هنوز وقت بروز آن نشده و مختص به پیغمبریست
که خواهد آمد و تو را فهمیدن آن میسر نیست و آنچه بر تو لازم است اینست که مردم را بر این بداری
که بآن پیغمبر ایمان آورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد و اگر کسی را بخواطر رسد که چگونه
میشود که باید خبری در وقتی بروز کند و جایز نیست بروز آن در وقت دیگر میگوئیم که از امثال
مشهوره است الامور مرهونة باوقاتها و بسیاری از اخبار بود که انبیاء سابق خبر نداده
اند و انبیائی که بعد از ایشان مبعوث شدند آن خبرها را گفتند مثل آنچه حضرت موسی ع در تورات
خبر داده انبیاء سابق مثل ابراهیم ع و نوح و آدم و غیرهم خبر نداده اند و همچنین انبیاء بعد از
موسی ع مثل شعیا و دانیال و غیرهما خبرها بسیار دادند که از حضرت موسی ع نقل نشده است
و دویم از دو احتمال که در اینجا عبارت میرود این است که پیغمبری در وعده هست که خبر از
انجام که قیامت باشد خواهد داد و دروغ نخواهد گفت پس عالمی دیگر که انجام این عالم بوده
باشد خواهد بود و تسلط بدان بر نیکان بسبب حصول اجر و مزید درجات نیکان در آخرت
است و بدان بجزاء اعمال خود خواهند رسید و این زحمت کشیدن چندروزه دنیا در جنب
آن نعمتها که از برای ایشان بازاء آن مهیا است بسیار آسان است و بهر تقدیر این
آیه صریح است در اینکه مراد از این نبی موعود پیغمبران بنی اسرائیل نیستند زیرا که
هیچیک از انبیاء بنی اسرائیل خبر از انجام نداده اند و نفرموده اند که امر عالم و آدم بکجا خواهد

رهیین وانقیامت مطلقا گفتگو در میان ایشان نیست و باعتقاد بنی اسرائیل بعد از حبقوق پیغمبری
مبعوث نشد زیراکه دانستی که اعتقاد بنی اسرائیل اینست که در بیت المقدس ثانی پیغمبری مبعوث نشد
وچنانچه دانستی حبقوق بعد از خرابی اول بیت المقدس با بنی دحی سرافراز گردید وصدق این آیه
بر پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور دارد زیراکه بیش از کتاب آنحضرت ذکر قیامت واحکام آخرت است
وتمام مردم را دعوت باخرت میفرمود وفی الحقیقه گفتگوی که بغیر از اینکه باید تدارک سفر آخرت
درست کرد نداشت وچون عبارت کتاب حبقوق درست فهمیده شد دیگر احتیاج باین نخواهی
داشت که هرچه علماء بنی اسرائیل در تعیین این نبی گفته اند وبر کسانیکه قرار داده اند
ذکر کنیم وبر ابطال آن استدلال نمائیم وآنچه در آخر مذکور شده که هرکه سخت روی کند با آن
پیغمبر جان او با او سزاوار نیست اشاره بآن فقره است که در توریة در آیه نابی اقیم مذکور شد
وما در آن فصل بآن اشاره کردیم وغرض از اینکه فرموده که بنویس وواضح کن بنویس که برقاری
آسان باشد خواندن آن اینست که چون این حیرت وشبهه از برای هرکس حاصل میشود ولسبیل
اند که در این مقام معطل مانده وکافر شده عدالت خدارا انکار کرده اند وچنانچه حبقوق باآن
عظم رتبه وپیغمبری در این مقام متحیر شود از دیگران که رعیت اند چه توقع است فلهذا امیر میفرماید
که بنویس وواضح بنویس که برکسی مشتبه نماند وبعد از این جهت تاکید این مطلب که دنیا بهیچ
نمی ارزد ودر جنب ثواب آخرت قدری ندارد چیزی آید در مذمت دنیا وشراب که فی الحقیقه ام
الفساد واصل اساس دنیاست فرموده وما بنا در نشان ستیم که خبر پیغمبر موعود را تکرار فرموده
نشان از مکان بعثت آن حضرت داده وقدری از صفات آنحضرت را ذکر نموده وعبارت آن اینست
که الوه متیمان یابوء وقادوش مهر پاران سلاه کیسا شامییم هودو وتهیلاتو مالاها
ارص یعنی رحمت خدا از جانب جنوب خواهد آمد وخاصی از کوه پاران هست خواهد بود
خواهد پوشانید آسمانها از شرافت او وستایش او پر خواهد کرد زمین را **مولف گوید** که لفظ الوه
در لغت بمعنی الله است وچون خدارا مکانی نیست وآمدن ورفتن نسبت بذات خدا معنی ندارد

پس باید

پس باید بمعنی رحمت خدا وشرع خدا ووحی خدا بوده باشد ودر بعضی الوه استعمال شده وملائکه مقصود است
واین معنی در این مقام مناسب است وجمهور مفسرین یهود پاران را مکه تفسیر کرده اند چه در اینجا
موضع وچه در مواضع دیگر از توریة وغیره ودر معنی آیه تاویلی کرده اند که خالی از تکلف نیست
وفی الحقیقه شنیدنی است وآن اینست که در اول پاراشی لزخا توریة عبارتی مذکور است که ترجمه
آن اینست که خدا آشکار شد از سینا وبدرخشید از ساعیر وفیض بخشید از پاران ومراد
از آن ظهور موسی وعیسی ع ومحمد ص است چه محل تجلی ونزول وحی بر حضرت موسی ع کوه
سینا بود ومحل بعثت حضرت عیسی ع ساعیر بود ومحل ظهور نور محمد ص پاران بود وعلماء
بنی اسرائیل در بیان این آیه گفته اند که اول خدا بر کوه پاران تجلی کرد بر بنی اسمعیل وایشان را
تکلیف بپاداشتن توریة کرد وایشان قبول نکردند وبعد از آن بر ساعیر تجلی کرد بر فرزندان
عیص برادر یعقوب ایشان نیز قبول نکردند وبعد از این هردو بر کوه طور بر بنی اسرائیل تجلی
کرد وایشان قبول کردند وچون عجیب اعتقاد ایشان بنی اسمعیل وبنی عیص در آن عصر ضد
نیستند که محل نزول وحی وتجلی الهی باشند اعم از اینکه قبول کنند یا نکنند واین بیان ضد
مذهب ایشان خواهد بود فلهذا آمده اند وبر طنبور نغمه افزوده اند وگفته اند که براین دو
جماعت تجلی نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در آسمان خلق کرده که بزرگ
آن قوم است واختیار آن قوم در دست اوست ومیکائیل را بزرگ بنی اسرائیل می
دانند وجبرئیل را بزرگ بنی اسمعیل وهمچنین سایر طوایف را وگفته اند که تجلی ساعیر
وپاران بر دو ملک بزرگ بنی اسمعیل وبنی عیص بوده وآن دو ملک قبول نکردند وبنابر
این معنی آیه بر عکس ترتیب ذکری خواهد بود که باعتقاد ایشان اول تجلی پاران
بوده بعد ساعیر وبعد سینا ودر آیه عکس این ترتیب است ومراد از آشکار
شدن ودرخشیدن وفیض رسانیدن عرض کردن وحی بملک وقبول نکردن ملک خواهد
بود ودلالت این عبارت بر این مدعا اگر از مقام مشکل تر نیست البته آسانتر نخواهد بود

وچون بمقام تفسیر همین آیه از کتاب حبقوق رسیده است اند حوالد بتفسیر این آیه از تورته
نموده اند واَمدن مقدس را از جانب کوه پاران بهمان تجلی بر ملک بنی اسمعیل نمودن
وملک قبول نکردن معنی کرده اند واین داستان چه بسیار شبیه است بحکایت شخصی که
نام حضرت یعقوب را فراموش کرده بود از کسی پرسید که چه بود نام آن امام که دختر او را
شغال خورد آنکس گفت که تمام این عبارت بر خلاف واقع است زیرا که امام نبود بلکه پیغمبر
بود و دختر نبود بلکه پسر بود و شغال نبود بلکه گرگ بود و با این همه خورد باطل است زیرا که
نخورد وما قطع نظر از انچه بر این بیان نسبت باینه تورته وارد میاید واینکه مستلزم اسنادهای
غریب وعجیب است بخدا وملائکه وانبیاء نموده بر انچه در حل نمودن آیه کتاب حبقوق بر این معنی
لازم میاید اشاره میکنیم ومیگوییم که لفظ یا بُو در این مقام صیغه مستقبل است وصیغه مستقبل
در عبری بمعنی ماضی استعمال نشده اگرچه لفظ ماضی بمعنی استقبال استعمال شده واینکه اینکه
میفرماید که همیشه خواهد بود با اینکه روز اول قبول نکردند همچو باید بکرها ملائم میشود وایضا
میفرماید که خواهد پوشانید شرافت اکی او آسمانرا ودر قبول نکردن وحی وتجلی خدا چه شرافت
است بلکه هرگاه نقیض شرافت را ثابت نکند وسراسر از هم بکوبد بسیار مناسب تمام شده
خواهد بود وایضا فقره که میفرماید که ستایش او زمین را پر خواهد کرد هیچ معنی ندارد
ونخواهد داشت زیرا که امری که در آسمان اتفاق افتد وخدا کسی را ملائکه خود امری
کند وآن ملک قبول نکند چه دخل بر زمین دارد وچه ستایشی که زمین در زمین بر این
متفرع میشود وایضا باعتقاد ایشان تجلی بر ساعیر وپاران هر دو شد وهر دو قبول
نکردند وذکر احد هما در این مقام بدون دیگری وجهی ندارد وایضا این مطلب مطلق
بعبارت کتاب حبقوق ملائم نیست ودخل بنقلی که سخن در آن است ندارد سبحان
الله عناد ولجاج وتعصب ومحبت مذهب آبا واجداد وحب ریاست دنیا شخص را
بچه مهلکه ها می اندازد وکار را بچه جایها میرساند وعاقل را بچه نحو کر وکور میسازد

که امور بدیهیه را نفهمد وبایی پریشانی سخنی بگوید که مستلزم نقیص خدا ورسول وملائکه بوده باشد
ومع ذلک اظهار نماید که توقع اجر از خدا هم دارم نعوذ بالله من ذلک وما هر چند در این رساله
التزام کرده ایم که نسبت بهیچکس پا از جاده ادب بیرون نگذاشته مباحثه ومجادله علی را
بمفاحشه ومراتب جدال نکشیم نهایت در این مقام قلم تیز رو اندکی سر کشیده نموده چندگاهی
عنان کشیده وحرکت کرده استغفر الله من طغیان القلم برگشتیم بتفسیر اینه کتاب حبقوق
در جانب جنوب بودن مکه معظمه که محل بعثت پیغمبر آخر الزمان بود نسبت به بیت المقدس
که مکان نزول وحی بر حضرت حبقوق پیغمبر است کمال ظهور دارد ومذکور شد که جمهور مفسرین
پاران را بمعنی مکه تفسیر کرده اند لیس مارا احتیاج باثبات آن نیست وهمیشه بودن
آن حضرت باین معنی است که شریعت آنحضرت نسخ نخواهد شد وحال هزار و دویست
سال از بعثت آنحضرت گذشته وهر روزه ظهور شریعت آنحضرت از روز پیش
بیش است وشاید مراد از پوشیدن آسمان از شرافت آنحضرت اشاره بمقدمه معراج باشد
وهرگاه کنایه از بیان شان وبزرگی آنحضرت نیز باشد مناسب است وحاصل معنی اینکه
ستایش او زمین را پر کند این است که آن حضرت مبعوث بر تمام خلق زمین است زیرا که
معنی ستایش او یا ستایش کردن او خدا راست یا ستایش کردن خلق او راست وهر دو معنی
مستلزم اینست که تمام خلق متابعت او کنند ودر همین نشان ستیم که بتمام شدن این کتاب
حبقوق تمام میشود بعضی دیگر اشارات مذکور است هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند ومن
الله التوفیق والهدایة ⁘

فصل پنجم در نقل آیات واخباریکه در کتاب دانیال مذکور است ودر آن چهار نمایش است

نمایش اول در ذکر صنم در فصل دویم از کتاب
دانیال مذکور است که در سال دویم پادشاهی بخت النصر پادشاهی خوابی دید وپریشان
حال واشفته شد وآن خواب را فراموش کرد ودانایان ومنجمان را طلبیده بایشان گفت
که میخواهم بمن بگویید که چه خواب دیده ایم وتعبیر آن چیست ایشان گفتند که پادشاه

خواب را بما بکویید تا ما اورا تعبیر کنیم پادشاه کفت من خواب خود را فراموش کرده ام وچنانچه آن خواب

بمن خبر دهید و تعبیر آن نکویید شما را بقتل میرسانم وخانهای شما را خراب میکنم وهرکاه مرا خبر

دهید بخشش وانعام وعزت بسیار بشما میرسانم ایشان همان جواب اول را دو مرتبه بعرض رسانیدند

غضب بر پادشاه مستولی شده ایشانرا بتهدید وتخویف بسیار نمود وایشان بعرض رسانیدند

که آدمی بر روی زمین نیست که تواند سخن پادشاه را معلوم کند وهرکز هیچ پادشاهی چنین

تکلیفی بدانشمندی نکرده است وغیر از ملائکه آسمان که صحبت ایشان با بنی آدم میسر نیست

کسی بر آن امر قادر نیست آتش غضب پادشاه مشتعل کشته حکم بقتل تمام حکما ودانشمندان

که در آن مملکت حاضر بودند کرد ودر آن وقت حضرت دانیال با بنی اسرائیل در زمین بابل

باسیری کرفتار بودند وآنحضرت را نیز حاضر ساختند که با دانشمندان بقتل آورند دانیال سبب

غضب پادشاه بر دانشمندان را از سرکرده جلادان استفسار نموده سرکرده جلادان ماجری را

بتفصیل از برای دانیال نقل کرد دانیال خود را بپادشاه رسانید ومهلت طلبید که تعبیر

خواب را اعلام کند وبعد از حصول مهلت بخانه خود رفته با سه نفر دیکر از پیغمبران وبزرکان بنی اسرائیل

حل این مشکل را از خلاق مشکلات مسئلت نمودند ودر شب خداوند عالم این مقصود را

بر حضرت دانیال ظاهر ساخت وآنحضرت بعد از قیام باداء شکر وثنای حضرت باری سحر کرده

جلادان را اعلام بخشید واو آنحضرت را به تعجیل نزد پادشاه برد وبعرض رسانید که

دانیال آمده که حکایت خواب را با تعبیر بیان نماید پادشاه او را نزد خود طلبیده کفت که آیا تو

خواب مرا میدانی وتعبیر آنرا میکوئی دانیال کفت که هیچیک از بنی آدم این سر را نمیتوانند

کفت وعالم بآن خدای خالق آسمان است ومیخواهد در این خواب خبر دهد تورا از اموریکه

واقع خواهد شد در روزکاران بعد ونه اینست که من بعقل خود خبر میدهم ترا بلکه باعلام

خداست خبر دادن ای پادشاه در خواب دیدی که صنم بزرکی که قد تش بلند بود وشکوه

او بسیار بود در برابر تو ایستاده بود وسر آن صنم از طلای خالص بود وسینه وبازوی

آن نقره بود

آن نقره بود وشکم وران آن ازمس بود وساق او از آهن بود وپاهای او بعضی از آهن وبعضی

از سفال بود وبعد از آن دیدی که سنکی از کوه رها شد وبر پاهای آن صنم که از آهن وسفال

بود خورد وآن صنم را خورد کرد وباد اجزاء او را متفرق کرد واثری از آنها باقی نماند وآن

سنک بزرک شد مثل کوه وتمام روی زمین از آن پر شد اینست خواب تو وتعبیر آن اینست

که توئی پادشاه وپادشاه پادشاهان که خالق آسمان وزمین است پادشاهی وحسن وقوت

وعزت بتو بخشیده ومسلط کرده تورا بر ساکنان روی زمین از بنی آدم وحیوانات صحرا

ومرغان هوا توئی آن سر که در آن صنم طلا بود وبعد از تو برخیزد پادشاهی دیکر که از تو

پست تر باشد وپادشاه سیمین که از مس بود مسلط شود بر همه روی زمین وپادشاه

چهارم باشد قوی چون آهن وهمچنانکه آهن خورد میکند ومیتراشد همه آنها را خورد کند

وبشکند وآنچه دیدی که پاهای او وانکشتان او بعضی از آنها سفال کوزه کری وبعضی

از آنها آهن بود پادشاهی ایشان دو صنف باشد بعضی قوی وبعضی ضعیف واین دو

صنف بیکدیکر مخلوط نشوند همچنانکه آهن مخلوط نشود بسفال ودر ایام این پادشاهان

برانکیزاند خدای آسمان پادشاهی را که در روزکاران تغیر نشود وپادشاهی را بقوم دیکر وا

نکذارد خورد کند وتمام کند همه این پادشاهان را واو بماند در روزکاران وآنچه دیدی که

از کوه سنک بخودی خود رها شد وکسی مباشر آن نبود وخورد کرد آهن ومس وسفال

ونقره وطلا را اشاره است باینکه آنچه را که دیدی البته خواهد شد وراست است خواب

ومعتبر است تعبیر آن وبعد از این مراتب مذکور است که بخت النصر تعظیم وتوقیر دانیال

بعمل آورده بخشش بسیار بآنحضرت کرده او را مسلط بر تمام مملکت بابل کرده ودانیال

باطلاع پادشاه هریک از بزرکان بنی اسرائیل را بخدمتی از خدمات ملکی مامور ساخته

خود در خدمت پادشاه بود مؤلف کوید که آنچه از این کلام مستفاد میکردد اینست

که پادشاهی از زمان بخت النصر تا آخر عالم در پنج سلسله بوده باشد وسلسله اول همان

سلسله است که بخت النصر از ایشان بوده وعلامت سلسله دویم این است که از سلسله اول پست تر
وضعیف تر باشند وعلامت سلسله سیم اینست که عالم گیر بوده باشند و بر تمام روی زمین مسلط
شود وعلامت سلسله چهارم اینکه دو سلسله با یکدیگر بزرگ شوند و با یکدیگر آمیخته باشند
اما با یکدیگر مخلوط و ممزوج نشوند و یکی از آن دو سلسله که تعبیر آهن است بسیار قوی باشند و سلسله
دیگر که تعبیر سفال است و در کتاب دانیال بلفظ حسف طینا مذکور است ضعیف باشند
وعلامت سلسله پنجم اینست که تمام هر چهار پادشاه را بشکند وضعیف نشود و همیشه باقی باشد
و پادشاهی را بسلسله دیگر ندهد و بقوم دیگر وانگذارد و خورد کند آهن ومس وسفال ونقره
وطلا را وسایر این علامات که در پنجم مذکور است باید که اثری از هر یک از پادشاهان اربعه با ظهور
پنجم باقی باشد والا صادق نخواهد بود که سلسله پنجم در روزگار آن پادشاهان پیدا شود و خورد
کند آهن ومس وسفال ونقره وطلا را وعلمای بنی اسرائیل هر یک از این سلسله ها را ملکوت اسم
گذارده ودر میان ایشان در تعیین ملکوت اول و دویم و سیوم خلافی نیست واختلاف
ایشان در ملکوت چهارم بسیار است وملکوت پنجم را هنوز منتظر اند ومیگویند که آن ملکوت
ماشیح است وماشیح باعتقاد ایشان همان کسی است که انبیا بوجود او بشارت داده اند وآنچه
در تعیین ملکوتها گفته اند اینست که بخت النصر بتصریح حضرت دانیال ملکوت اول است
و پادشاهان مجوس که بعد از بخت النصر بهم رسیدند که کورش و داریاوش از ایشان
است ملکوت دویم اند ومراد از ملکوت سیوم اسکندر رومی است ودر ذکر ملکوت چهارم
سه فرقه شده اند فرقه گفته اند که ملکوت چهارم قیاصره اند که در روم میبودند وطیطوس
رومی که بیت المقدس را دفعه ثانیه خراب کرد از ایشان است وفرقه دیگر گفته اند که مراد
از ملکوت چهارم ملکوت اسلام است که در نزد بنی اسرائیل بملکوت قیداریه وملکوت بنی
اسمعیل مذکور است وقیاصره را داخل ملکوت سیم میکنند وفرقه ثالثه ملکوت چهارم
مرکب از قیاصره وقیداریه گرفته اند ودر نظر تمام ایشان همین مطلب بوده که عبارت را

بخوبی

بخوبی درست کنند که هنوز داخل ملکوت پنجم نشده باشند واز اینجائی که بر هر یک از مذاهب ثلثه وارد
می آید غافل شده اند یا تغافل کرده اند وما بعد از اینکه عبارت را موافق علامات که حضرت دانیال
فرموده ومطابق آنچه در تواریخ عالم مذکور است معنی کردیم اشاره باین معنی بر بعضی از آن ابحاث
خواهیم کرد والله ولی التوفیق آنچه از تتبع کتب تواریخ مع اختلافها معلوم میشود این است
که اول پادشاهان عالم پیشدادیان که اول ایشان کیومرث است بوده باشند وبعد از انقضا
دولت ایشان بطایفه که ایشان را کیان می گفتند واول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت
وبعد از آن اسکندر رومی بر عالم مسلط شده بعد از آن ملوک الطوایف شد وبعد از ملوک
طوایف بطایفه دیگر که بساسانیان شهرت دارند تعلق یافت وساسانیان بظهور دولت
اسلام منقرض شوند واین دو سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند وسایر سلسله ها
یا تابع بعضی از این پادشاهان بوده اند در ناحیه از نواحی مملکت بحکومت اشتغال دا
شتند یا اینکه ذیل یکی از این پادشاهان بزرگ بوده در حکم همان ملکوت بودند یا پا
دشاهی ایشان مختص بشهری و ولایتی بود ودر تعداد پادشاهان عالم نبودند مثل فراعنه
مصر و پادشاهان بنی اسرائیل وعمالقه وامثال اینها بلی در زمان ظهور پادشاهان ساسانی را
در میان عرب پادشاهان بهم رسیدند و بزرگی ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان
خدمت میکردند ودر جنب ساسانیان بسیار ضعیف بودند وباید دانست که علما
تواریخ در تحقیق احوال بخت النصر اختلاف بسیار کرده اند بعضی گفته اند که در ایام لیس
کودرز بود واز جانب کیان حاکم بابل بود ومسعودی او را از جانب لهراسب حاکم
بابل دانسته اما در ذکر پادشاهان کلدانیین او را اسم نبرده وکلدانیین بتقریر مسعودی
چهل و پنج نفر بودند که در بابل و زمین فرس فرمان فرما بودند واول ایشان نمرود جبار
گفته وسی وسیم ایشان را بخت النصر جبار ذکر کرده واز این تقریر معلوم شد که مسعودی
کلدانیین را در زمان بخت النصر تابع فرس میدانسته وبعضی از مورخین بخت النصر را

پادشاه مستقل برسر خود نقل کرده واین قول موافق است با اعتقاد یهود وبعد تعیین برغرض
از ملکوت اول بنص حضرت دانیال بخت النصر است وچنانچه بخت النصر پادشاه مستقل
بوده باشد خواه از کلدانیین وخواه از غیر ایشان واز کیان نباشد مراد از کیان ملکوت
دویم کیان خواهد بود واز لهراسب وگشتاسب وما بعد هما وبعضی از علماء تواریخ یارنجی
بطریق جدول بعبارت ترکی نوشته ودر آنجا تصریح کرده باینکه کورش همان مجوس گشتاسب است وضعف
گشتاسب در سلطنت مشهور است وعلامت ملکوت سیم حضرت دانیال بر غیر اسکندر
دعوی صدق نمیکند زیرا که پادشاهی که عالم گیر باشد وتمام ربع مسکون را اسیر کند وبعد
از حضرت دانیال باشد وملکوت قدیم بر شکسته وتمام شود بغیر از اسکندر رومی نیست ومراد
از ملکوت چهارم باید ساسانیان باشد زیرا که تمام علامات که حضرت دانیال فرموده
بر ایشان صدق میکند بجهة اینکه ایشان با پادشاهان عرب با یکدیگر بزرگ شدند
واین بعد از ملکوت طوایف بود وپادشاهان عرب از ایشان ضعیف تر بودند وبیشتر
خدمت ایشان را میکردند وبمصالحه ومهادنه روزگار میگذرانیدند وبا ایشان آشنا
بودند نهایت مخلوط با ایشان نمی شدند زیرا که مراد از مخلوط شدن چنانچه علماء یهود
تصریح کرده اند تزویج کردن است وپادشاهان عرب با اینکه از فرس ضعیف تر بودند
هرگز بتزویج کردن با ایشان راضی نبودند وخبر کشتن کسری نعمان را در
این خصوص مشهور است وواقعه عظیمه که بنی شیبان را با کسری در خصوص
دختر نعمان اتفاق افتاد در السنه وافواه مذکور وشعراء عرب در این خصوص اشعار
بسیار گفته اند وابن خاتون عاملی این حکایت را بتفصیل در کتاب سوانح الیمن
نقل کرده وآنچه حضرت دانیال خبر داده که ملکوت چهارم که از آهن است بر همه زمین
غالب باشد در پادشاهان آل ساسان ظاهر بود زیرا که نقل کرده اند که در روزی
که نامه خاتم پیغمبران صلعم بخسرو پرویز که یکی از پادشاهان ساسان است رسید

هفت

هفت پادشاه که یکی خاقان چین ودیگری کرای هند بود در پایه سریر او حاضر بودند پس مراد از
آهن پادشاهان آل ساسان ومراد از خسف خلفای عرب اند وتمام علامات درست آمد
وآنچه در وصف ملکوت پنجم فرموده بر ملکوت اسلام که قیداریه است درست میآید زیرا که
ایشان بزرگ شدند در روزگار همه آن پادشاهان در وقتی که ساسانیه وحربیه پادشاه
بودند واشکانیه نیز هنوز در روم برپا بودند وکیان واشکانیان نیز در دولت
ساسانیان صاحب اعتبار وسردار وفرمان روا بودند وتمام اینها در دست اسلام
برطرف شدند وحال اثری از هیچ طایفه از این طوایف نیست واسلام پر کرد اطراف
عالم را باسم واو از مخود پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم ساسانیه وعرب
بودند واز پنجم اسلام وبعضی فرقه اولی از علماء یهود که ملکوت چهارم را بقیاصره
تعیین کرده اند بیجا است زیرا که باید ملکوت چهارم دو صنف باشد باهم وغیر مخلوط
بهم وقیاصره یک طایفه بودند وهمچنین بر قول فرقه دیگر که بقیداریه قرار میدهند
نیز همین بحث وارد میآید وبر هر دو قول وقول ثالث که بقیاصره وقیداریه باهم قرار میدهند
لازم میآید که ساسانیه را مطلقا التفات نفرموده باشد با اینکه ایشان پادشاهان
بزرگ وصاحب تسلط بودند وبر قول اول لابد قیداریه ملکوت پنجم میشود با اینکه تاویل
کنند وبگویند قیداریه را نیز مثل ساسانیه انداخته وهمین قیاصره را که ذیل اسکندریه اند
وفی الحقیقه پادشاهان علیحده نیستند ذکر کرده وبر قول ثالث که ملکوت چهارم را مشترک
میان قیاصره وقیداریه میکنند بحثی دیگر لازم میآید وآن اینست که معنی باهم بودن
وبهم مخلوط نشدن باطل میشود زیرا که اول دولت قیداریه آخر دولت قیاصره بود
وهرگاه جایز باشد که دو سلسله که باهم نباشند بیکدیگر ضم کرده بیک ملکوت تعیین
کنند چه را جایز نباشد که تمام پادشاهان عالم را بیکدیگر ضم ساخته بیک ملکوت
تعیین شود وخواب بخت النصر بی مصرف شود واز این مراتب تماما قطع نظر نموده

میکویم که منتهای مطلب یهود این است که به ثبوت رسانند که هنوز ملکوت چهارم تمام
نشده و وعده ظهور ملکوت پنجم نرسیده و آن در وقت ظهور ماشیح که در آخر دنیا است
خواهد بود و ثبوت این مطلب مادام که کلام حضرت دانیال را دروغ و بی معنی نسازند
بکوسیی نمی نشیند زیرا که از کلام آنحضرت معلوم شد که باید صاحب ملکوت پنجم در
روزکاران این باشد پادشاهان بهم رسد و او ایشانرا تمام کند و حال هیچ اثری
از آن پادشاهان که تعبیر طلا و نقره و مس لوبه اند نیست و تمام برطرف شده
اند و ایضا باید دانست که متقدمین علمای بنی اسرائیل در تفسیر آیه که در نسان
چهاردهم کتاب حضرت زکریا پیغمبر مذکور است و آن اینست که وقها یا یوم احاد
الی آخرها یعنی باشد یک روز که آن ظاهر است در پیش خدا نه روز باشد و نه
شب در وقت غروب روشنائی ظاهر شود تصریح کرده اند که غرض از آن وقت
که نه روز باشد و نه شب ایام دولت چهار ملکوت است و روشنائی ظاهر
شدن اول ایام ملکوت پنجم است و تصریح کرده اند که ایام چهار ملکوت هزار سال
است و تمام علماء ~~بنی اسرائیل~~ ایشان از متقدمین و متأخرین متفق اند که ابتداء
دولت بخت النصر در سنه سه هزار سیصد و نوزده از هبوط آدم ع بوده
و هم چنین متفق اند که هجرت حضرت خاتم الانبیاء ص در چهار هزار و سیصد و
سی و چهار بوده و مابین این دو تاریخ یک هزار و پانزده سال میشود و ظهور
اسلام بچند سال قبل از هجرت بود پس هزار سال که ایشان قرار داده اند
درست شد و در اول ظهور اسلام وعده ظهور ملکوت پنجم رسید مواهب لدنیه
که این زکریا غیر از زکریاء پدر یحیی است و از زکریاء پدر یحیی در میان یهود مطلقا
خبری نیست چنانچه سابق بر این اشاره شد مطلب دویم در ذکر چهار حیوان
در فصل هفتم از کتاب دانیال مذکور است که در سال اول پادشاهی بلشنصر

پادشاه بابل حضرت دانیال شبی در خواب دید که اطراف عالم دریاء بزرگی پیدا شد و از آن دریا
چهار حیوان بزرک بیرون آمد که هر یک مغایر دیگری بود حیوان اول بشکل شیر بود و پرهای داشت
مثل پرهای کرکس و بعد از بیرون آمدن از دریا پرهای او ریخته شد و بر پای خود مثل آدمیان
ایستاد و داده شد باو دل آدمی زاد و حیوان دویم بشکل خرسی بود و آمد و در پهلوی
آن یک ایستاد و سه استخوان چوب دنده در میان دندانهای او بود کفتند باو برخیز و بخور
کوشت بسیار و حیوان سیم بصورت پلنک بود و چهار پر داشت مثل پر مرغ و چهار سر داشت
و باو داده شد تسلط و حیوان چهارم شکل مهیب داشت و قوی بود بسیار و دندانهای
او از آهن بود و بزرک بود میخورد و خورد میکرد و آنچه باقی میماند پایمال میکرد و این حیوان
از جمیع آن حیوانات عجیب تر بود و ده شاخ داشت دانیال میفرماید که چون در آن شاخها
نکریستم دیدم که شاخ کوچکی از میان آن شاخها بیرون آمد و سه شاخ از آن شاخها کنده شد
و افتاد از پیش آن شاخ کوچک و بر شاخ کوچک او چشمان بود مثل چشم آدمی و دهنی بود که سخنان
بزرک میکفت و بعد از آن دیدم که کرسیها کذاشته شد و پیری سالخورده بر بالای آن نشست
که لباس او مثل برف سفید بود و موی سر او مثل پشم پاکیزه بود و کرسی او چون شعله آتش و پایهای
آن کرسی چون آتش سوزان بود و رودخانه از آتش از پیش روی او بیرون میاید و کشیده
میشد و هزار هزار خدمتکاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار در پیش او ایستاده
بودند و دیوان کردن نشست و کتابها کشوده شد و دیدم که آن شاخ سخن میکفت و دیدم که
کشته شد و سوخته شد آن حیوان و باقی آن حیوانات سلطنت از ایشان کرفته شده
و مهلت داده شدند تا وقت وعده و دیدم در میان ابر آسمان کسی بصورت انسان آمد
تا رسید بنزد آن پیر و بر کرسی نشسته بود و باو داده شد تسلط و عزت و پادشاهی و مقرر
شد که همه قومها و امتها و اهل لغتها او را خدمت کنند و تسلط باو داده شد که از او باز
کرفته نشود و پادشاهی باو داده شد که تباه نشود و من از این احوال پریشان

حاصل شدم و نزدیک یکی از آنها که ایستاده بود رفتم و استفسار کردم گفت تعبیر اینها این است
که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه باشند که در روی زمین بهم رسند و بعد از ایشان
پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه و یحسنون ملخوتا عد عالما وعد عالم عالمیا
یعنی و نیکو نگاه دارند پادشاهی را تا عالمها و تا عالم عالمها دایما میفرماید که خواستم
تحقیق کنم حیوان چهارم را که عجیب تر از همه آنها بود و بسیار مهیب بود و دندان آهنی داشت
و ناخن مس داشت و میخورد و خورد میکرد و پایمال میکرد و سؤال کردم از ده شاخ که در سر
داشت و از شاخ دیگر که بیرون آمد و از افتادن سه شاخ و چشمهای آن شاخ و دهن آن
بزرگ ها و از اینکه آن شاخ کوچک جنگ کرد با خاصان و غالب شد و از اینکه
دو نگاهبان بیامد و دین داد بخاصان بلند مرتبه و اینکه دیدم که وقت رسید و پادشاهی را
نیکو قبول کردند خاصان چنین گفت که حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد که در زمین بهم رسد
که عجیب تر از آن سه پادشاه باشد بخورد همه زمین را و بکوبد و بخورد و خورد کند و شاخهای
او ده پادشاه باشند که برخیزد و بعد از ده پادشاه پادشاهی برخیزد که عجیب تر از ایشان
باشد سه پادشاه را برطرف کند و سخنان از جانب بالا گوید و بخاصان بلند مرتبه
ناسزا گوید و خواهش کند تغییر دادن وقتها و شریعت و داده شود بدست او تا وقت و دو
وقت و نصف وقت و اینکه بدیوان بنشست بگردانند و نیست کرد و گم کرد پادشاهی
او را تا آخر و پادشاهی و سلطنت و بزرگی که پادشاهی تمام زیر آسمان بوده باشد
بخشیده شد بقوم خاصان بلند مرتبه پادشاهی او پادشاهی عالم است و همه سلطانی
برای او خدمت کنند و سخن او را بشنود دایما میفرماید که تا اینجا بود آخر سخن و من بسیار
آشفته شدم و این سخن را در دل نگاه داشتم **مؤلف گوید** که علماء یهود تمام در این مقام
ذکر کرده اند که مقصود از این نمایش و نمایش صنم یکی است و تعبیر سه حیوان اول همان
تعبیر سه ملکوت اول آن نمایش است و چون در آن سه ملکوت اختلافی نکرده اند در این سه

حیوان نیز

حیوان نیز اتفاق دارند و اختلاف ایشان نیز در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافیست که در تعیین ملکوت
چهارم مذکور شد و همان اقوال بعینها در این مقام مذکور است و یوسف ابن کوریون در کتاب تاریخ
خود میگوید که بعد از مردن اسکندر یونانی مملکت او را چهار امیر تقسیم کرده هریک در ربعی فرمانفرما
شدند و بعد از گذشتن دور کاری قیاصره بهم رسیدند آن سلسله های چهار گانه را برطرف کردند و گویا
ابن کوریون مصداق چهار پر و چهار سر حیوان سیم را که باتفاق جمیع علماء یهود اسکندر است
این چهار امیر میدانسته فلهذا در اول ذکر قیاصره تصریح کرده باینکه اینست تعبیر حیوان چهارم
که در کلام دانیال مذکور است نهایت چون یوسف مذکور معاصر سلطان هشتم از قیاصره بوده نتوانسته
که تحقیق کند که غرض از ده پادشاه کیست و کدام است و مقصود از آن شاخ کوچک چیست و خلاصه
کلام ابن کوریون در این مقام اینست که پادشاه هشتم از قیاصره که پدر طیطوس رومی بود بمحاصره
بیت المقدس آمد و مدتی بمحاصره قیام نمود تا اینکه خبر برطرف شدن قیصر هفتمین رسید و سلطنت
روم بپدر طیطوس قرار گرفت و او پسر خود را بر لشکری که بمحاصره مشغول بودند سردار کرده
خود بدار الملک رفت و طیطوس بر بیت المقدس تسلط یافت و آنرا خراب کرد و بنی اسرائیل را
اسیر کرد و ایشانرا ذلیل ساخت و صاحب تاریخ که یوسف ابن کوریون است گفته که من در جمیع
مقدمات حاضر بودم و همه را برای العین مشاهده کردم و چون سایر مفسرین یهودی مقصدی
غیر از این نداشته اند که سخنی بگویند و عبارت را بطریقی معنی کنند که هنوز زمان ملکوت چهارم
باقی باشد و نوبت دولت بخاص خاصان نرسیده باشد و مطلقا در بند اینکه آنچه میگویند مربوط
است یا نه و موافق علامات درست میآید یا نمیآید نبوده اند و باعتقاد خویش نمایش صنم را
حسب الخواهش خود معنی کرده اند لهذا در این مقام زیاده بر این که مقصود از این و آن نمایش یکی است
چیزی نگفته اند و والد فقیر در رساله موسومه بانباء الانبیاء که بعد از تشرف بشرف اسلام قبل از تصنیف
آن موفق شده اند تعبیر سه حیوان اول را که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علماء یهود نقل کرده
اند و در تعبیر حیوان چهارم متابعت یوسف ابن کوریون کرده و الحقیقة اعلم و اقدم آن سلسله است

نموده کلام او را بر طایفه یهود جهت ساخته در اتمام آن فرموده اند که مراد از شاخ کوچک طیطوس که بر بیت المقدس مسلط شد و خاصان بلند مرتبه بنی اسرائیل را ذلیل کرد و بیت المقدس را خراب کرد و خواهش که شریعت خدا را تغییر دهد و در تفسیر اینکه داده شود باو وقت و دو وقت و نصف وقت میفرمایند که شاید مراد از وقت دویست و ده سال بوده باشد و مراد از دو وقت دو چندان که عبارت از چهارصد و بیست سال بوده باشد و مراد از نصف وقت یکصد و پنج سال بوده باشد که مجموع آن هفتصد و سی و پنج سال بوده باشد و در اثبات این مدعا محتاجیم بدو مقدمه **اول** در توجیه تفسیر یک وقت بمدت دویست و ده سال **ثانی** در اثبات امتداد مدت پادشاهی ملکوت بمدت هفتصد و سی و پنج سال اما توجیه تفسیر یک وقت بمدت مذکوره اینست که ابتداء رفتن یعقوب و فرزندانش بمصر تا وقت بیرون آمدن بنی اسرائیل از آنجا که در این زمان در مشقت و تعب بودند دویست و ده سال بوده باشد پس مراد از یک وقت همین قدر مدت خواهد بود و اما امتداد مدت پادشاهی ملکوت چهارم باین نهج است که در تاریخ یوسیفون در آخر فصل سیم مذکور است که ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم با ابتداء پادشاهی هیتمونائیم که یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است موافق بود و از ابتداء پادشاهی هیتمونائیم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه ثانی دویست و سی سال گذشته بود و از هبوط آدم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه ثانی سه هزار و هشتصد و بیست و هشت سال گذشته بود و بعثت خاتم النبیین در چهار هزار و سیصد و سی و چهار بود و بیست و سه سال بعد از بعثت آنحضرت مسلمانان بر سر بقیه ملکوت چهارم که پادشاه ایشان هرقل بود رفتند و ایشان را برطرف کردند بنابر این ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتی که هرقل پادشاه آخر ایشان برطرف شده است هفتصد و سی و پنج سال میشود و شبهه نیست که بعد از انقضاء ملکوت چهارم ابتداء پنجم است پس مراد از ملکوت پنجم اسلام است و ایشانند خاصان خاصان تمام شد خلاصه کلام والد علیه الرحمة و فقیر را هنوز در این مقام شبهه چند بخاطر میرسد **اولاً** اینکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که آن پادشاه

که بعضی

تعبیر شاخ کوچک است بعد از ده پادشاه بهم رسد و طیطوس باعتقاد یوسف بن کوریان بعد از هشت پادشاه بوده و انچه مسعودی در مروج الذهب نوشته اینست که طیطوس بعد از شش پادشاه پادشاه شد بشراکت دیگری و بتنهائی پادشاه نبوده **دویم** اینکه از کلام حضرت دانیال چنین مستفاد میشود که باید پادشاهان ملکوت چهارم یازده نفر باشند ده نفر تعبیر ده شاخ و یک نفر که در آخر است تعبیر شاخ کوچک و قیاصره بنابر انچه مسعودی نوشته از اول تا قسطنطین که یکی از پادشاهان بزرگ ایشان است و او همان پادشاه است که از بت پرستی بیرون آمده داخل دین نصرانیت شد زیاده از چهل نفر بوده اند و همچنین از قسطنطین تا هرقل جمعی کثیر از ایشان بسلطنت رسیده اند و انچه بعضی در تعیین ده نفر گفته اند که همان هشت نفر که یوسف بن کوریان اسم ایشان را مذکور کرده است با قسطنطین و هرقل ترجیح بلا مرجح و سخنی بی دلیل است و اعتمادی بر آن نیست **سیم** اینکه قیاصره وقتی تعبیر حیوان چهارم میشوند که تعبیر اول بخت النصر تنها بوده باشند و ظاهر کلام حضرت دانیال اینست که این چهار پادشاه بعد از این نمایش بهم رسیدند زیرا که در کلام آن فرشته که از برای دانیال الحیوانات را تفسیر میفرمود لفظ یقوموں بصیغه مضارع است و مضارع در لغت عبری بمعنی مستقبل است بصیغه ماضی دیده شده و این نمایش از برای دانیال در زمان بلشتصر پسر بخت النصر اتفاق افتاده و در آن وقت پادشاهی بخت النصر تغییر یافته و مدتی بر آن گذشته بود بلکه قریب باتمام رسیده بود و اگر کسی گوید که چون در نمایش صنم از تمام مفسرین کلام دانیال ع تخلف ورزیدی و ملکوت چهارم را با آل ساسان تعبیر کردی و حال اینکه هیچ یک از ایشان این سخن را نگفته بودند بلکه با آن نیز راضی نبودند پس ترا چه چیز مانع است که با ایشان در این سخن که مراد از دو نمایش یکی است موافقت نمائی و این را نیز بهمان آل ساسان تعبیر کنی جواب میگوئیم که ما در این رساله التزام کرده ایم که سخن بی دلیل نگوئیم و از کسی تقلید ننمائیم و در بند رضامندی احدی بغیر از خدای خالق آسمان و زمین نباشیم و از سرزنش کسی نیندیشیم و انچه را حق میدانیم و بکرسی میتوانیم نشانید بگوئیم و چنانچه خواهیم که این نمایش را همان تفسیر که در ثانی

صنم ذکر شد تفسیر کنیم از عهده بیرون نخواهیم آمد زیرا که معلوم نیست که مقصود از حیوان اول
کیست و بر پا ایستادن او و دادن شدن با دل آدمی زاد اشاره بچیست و چه را بکل شیر بود و پرها
لسان کرکس داشتن و بعد از بیرون آمدن ریختن چه مقصود است و همچنین سایر حیوانات و جزئیات
صفات آنها مبهم ماند پس از تعیین و تفسیر آن گذشتیم و از احوال ربا هل آن نمودن اولی خواهد بود
عسی الله ان یاتینا بالفتح او امر من عنده و آنچه بر سبیل احتمال در این مقام مذکور میشود اینست که
شاید مقصود از این ثانی و ثانی صنم غیر یکی بوده باشد زیرا که ثانی صنم از برای بخت النصر اتفاق
افتاده بود و آن اشاره بود با موری که در مملکت او و ما حوی اتفاق میافتاد و احوال پادشاهانی
بود که در مملکت بابل و آن سر زمینها مسلط بوده خواستند شد و این ثانی تعلق بحضرت دانیال
داشت و ظاهر اینست که ذکر پادشاهان بیت المقدس و احوال آن سر زمین و چگونگی حال بنی
اسرائیل بوده باشد پس هر دو را حمل بر یک معنی کردن بعید خواهد بود و یکی از مؤیدات قوت
ما که در این که ملکوت چهارم ثانی صنم را با آل ساسان تعبیر کردیم و بقیاصره تعبیر نکردیم همین
بود که قیاصره را هرگز بر مملکت بابل و آن ولایات که در تصرف بخت النصر بود تسلطی بهم نرسید
و همیشه آل ساسان بر آن زمین مسلط بودند و مبادا یهودی را از مطالعه این فصل بخاطر رسد
که اعتراف و اقرار ما بعجز از فهمیدن مقصود از این فصل کلام حضرت دانیال ع موجب ضعف
ادله دالّه بر اصل مطلب که اثبات نبوت خاتم انبیاء است میشود زیرا که بعون الله تعالی ما اثبات
آن مطلب را بوجوه مختلفه نموده و خواهیم نمود و از اینکه ما این فصل را نفهمیدیم دلیل یهود
نمیشود زیرا که ایشان نیز در نفهمیدن با ما شریک اند **تمام بوسیم** در ذکر غوچ و بز در فصل
هشتم کتاب دانیال ع مذکور است که در سال سیم از پادشاهی بلشصر بعد از آنکه آن نیز
اولین بر من ظاهر شده بود در کنار رودخانه ایستاده بودم چشم را گشادم دیدم که یک
غوچ در کنار آن رودخانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود و یکی بلندتر
بود از دو یمین و آن بلندتری بالا رونده بود بر دیگری و آن غوچ شاخ میزد بجانب مغرب

و جنوب

و جنوب و شمال و هیچ حیوانی در پیش او نمیایستاد و خلاصی کننده نبود حیوانات را از دست او
و آنچه خواهش او بود میکرد و بزرگ شد بعد از آن بزی را دیدم که از همه بزها کوچکتر بود از جانب
مغرب آمد و بر همه روی زمین سیر کرد و نبود پاهای او رسنده بر زمین و از میان دو چشم او
شاخی نمودار شد و بیامد نزدیک آن غوچ که در کنار رودخانه ایستاده بود و حمله کرد بر او
و بزد او را و در هم شکست شاخهای او را و آن غوچ نتوانست که در پیش او بایستد و او را بر زمین
انداخت و پایمال کرد او را و نبود خلاصی دهنده مر آن غوچ را از دست آن بز و آن بز کوچک بسیار
بزرگ شد و آن شاخی که داشت بجز بعینه خود شکسته شد و بجای آن چهار شاخ دیگر برآمد
که محاذی چهار طرف آسمان بود و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ کوچک بیرون آمد و بزرگ
شد تا جنوب و مشرق و بیت المقدس و بزرگ شد تا بسپاه آسمان رسید و سپاه آسمان و ستارها
از آن بر زمین انداخت و پایمال کرد و از او برخواسته شد قربانی دائمی و انداخته شد جای
خاص آن و کرد آنچه کرد و فیروزی داده شد **مؤلف گوید** که آنچه در این مقام بغوچ تفسیر تعبیر
کرده شده در کتاب دانیال بلفظ ایل مذکور است و چون مفسرین یهود ایل را بغوچ تفسیر کرده
بودند ما نیز متابعت ایشان کردیم و الا ظاهر اینست که ایل بمعنی کبش که نوع ذکور معز است بوده
باشد چنانچه در عربی باین معنی آمده است و بالجمله مقصود از این کبش سلسله مجوسیه اند که
پیش از اسکندر سلطان و فرمان فرما بودند و سلطنت ایشان بجمیع اطراف عالم سوای مشرق زمین
که در تصرف سلاطین ترک بود و پیوسته با مجوسیه جدال میکردند رسیده بود و پادشاهان
اطراف عالم از جنوب و مغرب و شمال منقاد ایشان بوده فرمایشات ایشان را بجز اطاعت چاره
نداستند و از همه آن پادشاهان که تابع مجوس بودند اهل روم ضعیف تر و کوچکتر بودند
فلهذا در این مقام اسکندر را به بز که نوع اناث کبش است تعبیر فرموده فرمودند که از همه بزها
کوچکتر بود و شاخ بزرگ آن بز خود اسکندر است که بر پادشاهان مجوس مسلط شد و ایشان را
شکست و بجز بعینه خود مرد و کسی او را بر طرف نکرد و بعد از او آن چهار امین که یوسف بن گوریان

نقل کرده بسلطنت رسیدند و هر یک در بعضی سلطنت کردند و تعبیر آن چهار شاخ که بجای یک شاخ
روییدند ایشانند و از یکی از آنها امیران که در مملکت روم فرمان فرما بود قیاصره که تعبیر آن شاخ است
که از یکی از آن شاخها روییده بیرون آمده بسیار بزرگ شدند و سلطنت و عظمت ایشان
بسیار بود شد و با بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان خدا پرست و خوبان منحصر بایشان بود و بسیار اهل
راه هدایت و لشکر خدا بودند جنگها کردند و الامر طیطوس بر بیت المقدس مسلط شد و آن مکان
مقدس را خراب کرد و رسوم شریعت بنی اسرائیل که عمده آن قربانی کردن در بیت المقدس بود از میان
برخواسته شد و آن مکان شریف خراب و بایر ماند و آنچه خواست از جور و تعدی کرد و مخفی نماند
آنچه در این نمایش مذکور است که آن شاخ از یکی از شاخهای چهارگانه بیرون آمد مؤید لیست برآنچه
در نمایش صنم مذکور شد که قیاصره ذیل اسکندریه اند والله یعلم برگشتیم بتتمه کلام حضرت دانیال ع
آنحضرت میفرماید که شنیدم فرشته با فرشته سخن میگفت و سؤال آن این بود که عَدْ مَاتَی هِحا
زُون هَتَامید وهَپِشَع شُومِم تِت وَقُدِش وَصَبا مِرمَس معنی تحت اللفظی این فقره اینست
که تاکی این وحی باین دائمی و این گناه شوم داده شود و قدس و سپاه پایمال باشد و والد فقیر
در رساله ابناء الانبیاء میفرماید که حاصل معنی این سؤال اینست که پرسید تا کی خواهد بود این
وحی و نمایش که تفصیل آن مذکور شد که عبارت از گذارش احوال سه سلسله ملکوت بابل
غرض اینکه میپرسد که نهایت مدت پادشاهی سه پادشاه که تسلط ایشان غضب خدا
کی خواهد بود و تا کی خواهد بود دائمی یعنی حکم قربانی دائمی که از جمله عبادات بنی اسرائیل بود
تا کی خواهد بود و حکم آن باقی و منسوخ نخواهد بود و تا کی خواهد بود این گناه شوم یعنی آن بت پرستی
تا کی رواج خواهد داشت و قدس و سپاه تا کی پایمال خواهند بود یعنی بیت المقدس و لشکر خدا تا کی
پایمال این جماعت بت پرستان خواهند بود و بعد از سؤال آن فرشته جواب داد و در جواب خطاب
بحضرت دانیال نمود چون غرض از سؤال و جواب اعلام آنحضرت بود و الفاظ جواب اینست
وَیُومِر اِلَی عَد عِرِب بُقِر اَلْفَیِم وَشْلُش مِاوُت وَنِصدَق قُدِش یعنی گفت بمن تا شبی

وبامداد

[illegible]

و بامداد دو هزار و سیصد و راست شود قدس بدانکه بعضی از مفسرین کلام دانیال دو هزار و سیصد را
بدو هزار و سیصد روز تعبیر کرده اند و بعضی از تفسیر آن ساکت مانده اند و بعضی بامور چند وارد
آورده اند که درست نیامده و خلاف آن ظاهر شده و آنچه والد فقیر در تعیین آن گفته عجب ظاهر تر
می آید و آن اینست که دو هزار و سیصد را بدو هزار و سیصد سال معنی فرموده و فرموده که چون از جمله
سؤالات این بود که تا کی خواهد بود این بت پرستی و خرابی بیت المقدس و آنچه مشاهد و مرئی
است بت پرستی بظهور اسلام برطرف شد و بیت المقدس از خرابی برآمد پس انتهای آن مدت
ظهور اسلام خواهد بود و راست شود قدس بعثت پیغمبر آخر الزمان خواهد بود و چون انتهای آن
معلوم شد باید معلوم شود که ابتدای آن بکجا و بکه میرسد و هرگاه دو هزار و سیصد حمل بر روز شود
پیش از ظهور اسلام باین قدر زمان امری نبود که توان ابتدا قرار داد پس حمل بر سال نموده میگوییم
که ظهور اسلام در سال چهار هزار و سیصد و سی و چهار از هبوط آدم بود و ولادت حضرت اسمعیل
بنص توریه در دو هزار و سی و چهار بوده پس مابین این دو واقعه دو هزار و سیصد سال خواهد بود
پس ابتدای مدت مذکوره ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه اینکه چرا فرشته ابتدا را از ولادت
آنحضرت قرار داده بر فطن زیرک مخفی نخواهد بود زیرا که ولادت آنحضرت اول ظهور کرامت
پیغمبر عربی بود چنانچه در باب اول این کتاب معلوم شد برگشتیم بنقل تتمه نمایش حضرت دانیال ع
میفرماید که بعد از دیدن این علامات طلب فهمیدن آنها نمودم دیدم در برابر من کسی بصورت مردی
ایستاده و ندایی شنیدم از میان نهر که گفت ای جبرئیل بفهمان باو این وحی را و بیامد جبرئیل
به پهلوی من و من از آمدن او ترسیدم و بر رو افتادم گفت بمن جبرئیل که بفهم ای فرزند آدم
این نمایش را که متصل است بقیامت من از سخن گفتن او بیهوش شدم و بر رو در افتادم جبرئیل
مرا برپا داشت و گفت ترا اعلام میکنم از آنچه خواهد شد تا عاقبت این غضب آن قوچ که دیدی
که صاحب شاخها بود پادشاه مادی و پارس خواهد بود و آن بز کوهی پادشاهان یاون خواهند
بود و آن شاخ بزرگ که از میان دو چشم او بیرون آمد اول ایشان خواهد بود و آنچه دیدی که آن

درست

شاخ شکسته شد و در جای آن چهار شاخ دیگر بیرون آمد چهار پادشاه خواهد بود که از قوم او بیرون
خواهند آمد و نباشد بقوت او و در عاقبت پادشاهت که نزدیک تمام شدن جرم گناهکاران است برخیزد
پادشاه سخت روی فهم کننده و قوی شود نه بقوت خود معجزها را تباه کند و فیروزی یابد و بکند
و تباه کند قویها را و قوم خاصان را و بر عقل فیروزی یابد مکرها در دست و دل او باشد و در بی
همواری تباه کند بسیاران را و بر روی امیر امیران بایستد و بتمام شدن قوت شکسته شود و
صبح و شام که گفته شد راست است و تو پنهان کن این وحی را زیرا که تا روزگاران بسیار که صفرها این که من
دانیال شکسته شدم و بیمار شدم چند ایام و برخواستم که بشغل او در خدمت پادشاه و عمل کن بودم
بدان نمایش و نتوانستم که بفهمم **مؤلف گوید** که مراد از مادی و پارس مدایی و فارس است و مراد
از یاون یونان است و مراد از پادشاه سخت روی فهم طیطوس رومی است که بر بیت المقدس
مسلط شد و صاحبان قوت از بنی اسرائیل را شکست و مکر و حیله و فریب طیطوس در تاریخ یوسف
کوریون با بسط و جهی مذکور است هر که خواهد مطلع شود بآن رجوع کند و آنچه که فرموده نتوانستم
که بفهمم غرض نمایش صبح و شام است **نمایش چهارم** در ذکر هفتاد هفته حضرت دانیال در فصل
نهم کتاب حضرت دانیال ع مذکور است که در سال اول پادشاهی داریاوش مطالعه میکردم کتابها را
که در آن بود شماره هفتاد سالیکه خداوند عالم خبر داده بود بارمیا پیغمبر ع که با بین بیت المقدس
در آن ظرف مدت خراب باشد پس روزه گرفتم و پلاس پوشیدم و بر خاکستر نشستم و در مقام
تضرع و زاری بر آمدم و تضرع کردم بسوی خدای خالق خود و گفتم ای خدای خالق بزرگوار وفا
کننده بوعدها خطا کردیم و براه کج رفتیم و ظلم بر خود کردیم و ترا فرمان برداری نکردیم و نشنیدیم
سخن پیغمبران ترا که از جانب تو سخن گفتند بکن شنگان ما خداوندا حکم تو عدل است و ما شرمسار
و رو سیاهیم رحمتها و بخششها از جانب تو است و ما همه گناهکاریم و از فرمان تو و پیغمبران تو
بیرون رفته ایم و آنچه بما رسیده است بسبب گناهان ماست که ما را خبر داده بود بدست بنده تو
موسی مقبول پیوست سخنان او که گفته بود با و معصیت بسیار کردیم و توبه نکردیم و پشیمان نشدیم

ورسید

۴۴

ورسید بما آن سزاها و بدیهای آن اعمال زیرا که درست کردار و عادل است خدای خالق ما
و اکنون بشنو ای خدای خالق ما تضرع بنده خود را و نالهای او را و رحم کن بر آن زمین مقدس که خراب
شده است بنام تو خدایا مستجاب کن دعای ما را و رحم کن بر پریشانی ما و بر پریشانی آن شهر که ما
در آن شهر عبادت میکنیم ما بنیم را نکان و تضرع ما با امید بسیاری رحمت تو است خدایا بجهت ما را
و مستجاب کن دعاهای ما را و تاخیر مینداز استجابت دعای ما را زیرا که میخوانیم ترا و دعا میکنیم
بنام تو و این قوم پرستندگان تواند و این شهر شهر برگزیده تو است و من اقرار کننده ام بگناهان خود
و گناهان قوم خود که بنی اسرائیل اند قبول کن التماس مرا و استجابت کن دعای مرا حضرت دانیال ع
میفرماید که من در نماز بودم و تضرع میکردم که ناگاه همان جبرئیل که او را در وحی سابق دیده بودم
و مشتاق خشم پر و از کنان بنزد من آمد و وقت شام بود که بنزدیک من رسید و گفت ای دانیال اکنون
آمدهام که بفهمانم ترا در اول تضرع کردن تو بیرون آمد سخن و من آمدم که اعلام کنم ترا زیرا که تو
پسندیده فهم کن سخن را و بفهم نمایش را و الفاظ جبرئیل اینست شابوعیم شبعیم نختخ عل عمخا
و عل عیر قادشخا لخلی هپیشع ولحاتم حطاوت ولخپر عاون ولهابی صدق عولا
میم ولحتوم حازون ونابی ولمشوح قدش قاداشیم یعنی هفتهای هفتاد بریده شد بر قوم
تو و بر شهر خاص تو بجهت اتمام شدن جرم و ختم شدن خطا و بکفاره شدن گناهان و با آوردن
راستی عالمها و مهر شدن نبوت و نبی و بزرگ شدن خاص خاصان **مؤلف گوید** که تمام علمای
یهود متفق اند که شابوع در این آیه بمعنی هفت سال است و این معنی مطابق است با آنچه در
لغت عربی سابوع بسین مهمله را استعمال میکنند زیرا که اطبا و منجمین در تقسیم عمر مولود
میگویند که در سابوع اول چنین و چنین خواهد شد و در دویم چنین و غرض ایشان در هفت
سال اول و هفت سال دویم است و در فصل دهم کتاب دانیال نبی که شابوع بمعنی هفت
روز استعمال شده مقید بیامیم است پس مراد از هفتاد هفته هفتاد سال که چهارصد و نود
سال است خواهد بود و ایضا تمام علماء اتفاق کرده اند که در این آیه خبر است از آبادی بیت المقدس

هفتم

در مرتبه دوم نهایت هیچیک متوجه معنی آن نشده اند که معنی تحت اللفظ این آیه عجب غریب باید دیگر
مربوط میشود وچه نحو جواب استدعاء حضرت دانیال میشود بلکه خلاصه آنچه گفته اند اینست که در
این آیه شش امر مذکور است اول تمام شدن جرم دویم ختم شدن خطا سیم کفاره شدن گناهان
چهارم آوردن عدل عالمیان پنجم مهر شدن نبوت ونبی ششم بزرگ شدن خاص خاصان
وگفته اند سه امر اول در آن زمان که بیت المقدس آباد شد بعمل آمد ودر سه امر آخر اختلاف بسیار
کرده اند مثل اینکه بعضی گفته اند که این سه امر بعد از قیامت بوقوع خواهد رسید وبعضی دیگر
گفته اند که این سه امر هم در بیت المقدس ثانی بعمل آمد وراستی عالمها را با بانی بیت المقدس
ثانی تعبیر کرده اند ومهر شدن نبی ونبوت را هم گفته اند که در بیت المقدس ثانی در میان بنی
اسرائیل وقوع یافت وبزرگ شدن خاص خاصان را میگویند که عبارت از این است که بیت
المقدس خراب بود آباد شد وبزرگ شد وبطلان امثال این سخنان وعدم ربط آن بفقره
ظاهر است وخلاصه آنچه والد فقیر در رساله ابناء الانبیاء مرقوم نموده اند این است که مراد از
هفته هفت سال است واین معنی در میان بنی اسرائیل شایع است ومجموع هفتاد هفته چهار
صد ونود سال میشود وابتداء مدت هرچند معلوم نیست اما چون از سخنان جبرئیل که
بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر میشود که انتهاء آن خراب شدن بیت المقدس ثانی از دست
طیطوس رومی پس بنا بر این ابتداء مدت خراب شدن بیت المقدس مرتبه اولی خواهد بود
زیرا که ما بین این دو خرابی چهار صد ونود سال بود ومراد از قطع شدن این مدت بر بنی
اسرائیل وشهر خاص که بیت المقدس است تعیین وتقدیر این مدت است بر ایشان باین معنی
که بیش از آن از برای ایشان مهلت نیست وبعد از انقضای این مدت باید ایشان بر طرف
شوند ومذهب وملت ایشان نسخ شود وبیت المقدس خراب شود وپادشاهی وپیغمبری
از ایشان بدیگران منتقل شود ومراد از آوردن راستی عالمها قرآن است که اخبار
صادقه عالمها در آن مذکور است ومعنی ختم شدن نبی ونبوت ظاهر است ومراد از بزرگ

شدن

شده خاصان ظهور پیغمبر آخر الزمان است که بآن حضرت ختم شد نبوت تمام شد خلاصه نفی انباء الانبیاء
وآنچه بخاطر فقیر میرسد در این مقام اینست که نوشته میشود بدانکه کلمه نخنخ را در کتاب بهاء دانیال بونی
شده نوشته اند وطایفه یهود دار العباده یزد نخنخ را بمعنی مقطع شده ترجمه میکنند وبریده شده هم باین
معنی میتواند بود که خلاصه آن چنین باشد که هفتاد هفته دیگر بر قوم تو قرار داده شد وامر ایشان باین
معنی مدت بریده واندازه کرده شد واین معنی را از کتاب شارا ئیم نیز میتوان فهمید ولیکن
هیچ یک با پنج فقره دیگر احتمال دارد که متفرع بر فقره اولی باشد ومعنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر
فرصت از برای قوم تو وشهر تو قرار داده شد تا در این مدت گناهان را کفاره کنند وخطاها را تمام کنند
الی آخر الفقرات وگویا مراد علماء بنی اسرائیل نیز همین معنی بوده در آنجا که گفته اند که سه امر اول
در آبادی بیت المقدس اتفاق افتاد وبنا بر این معنی شاید که مراد از سه فقره آخر خبر از بعثت حضرت
عیسی بن مریم بوده باشد وخلاصه این باشد که این مدت دیگر به بنی اسرائیل فرصت داده شد که
چنین شخص عظیم الشانی از ایشان بهم رسد وکتاب خدا را ظاهر کند ونبوت بوجود او در میان
بنی اسرائیل ختم شود نهایت در مقام ایرادی بذهن میرسد وآن اینست که سه امر اول از جمله
شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق نیفتاد زیرا که ایشان بعد از دخول در آن زمین معصیت
بسیار کردند وهر روزه بدعت تازه از برای خود قرار دادند وبر قتل انبیاء مثل زکریا ویحیی
وغیرهما اقدام نمودند حتی اینکه چنین میدانند که حضرت عیسی را نیز کشتند ومطلقا در قید آنکه
گناهی را کفاره کنند یا از معصیتی پشیمان شوند نبودند تا اینکه تا بیاد رسید با ایشان آنچه
رسید وشاید کسی در جواب گوید که خدا ایشان را فرصت داد از برای اینکه این اعمال
وایشان بر پا نداشتند وبر پا نداشتن ایشان تقصیر بود از جانب ایشان ومیتواند بود که قول
ست علت موجبه فرصت دادن به بنی اسرائیل بوده باشد وحاصل معنی چنین شود که چون
بسبب التماس واستدعاء حضرت دانیال یا بجهت دیگر از جهات مثل اسیر بودن وزحمت کشیدن
وغیر ذلک گناهان گذشته ایشان کفاره شد وجرمهای ایشان تمام شد وخطاهای ایشان

محو شد پس بایں جهت این مدت دیگر برای ایشان قرار داده شد و چون احتمال میرفت که حضرت دانیال
یا دیگری را بخاطر برسد که هرگاه گناهان ایشان امرزیده شد و خداوند عالم بایشان ترحم فرمود و شفقت
کرد پس چه را باید فرصت و راحت ایشان در این مدت قلیل مقتدر شود و چرا تا آخر عالم ایشان مرفه
نباشند فلهذا اسر فقره آخر با جهت رفع این شبهه فرموده و طریق دلالت آن بر مدعا بین نحو است
که چون نزد ارباب ملل عمر دنیا موجل و از برای آن ابتداء و انتهائی مقدر است خصوص نزد یهود
که بر این مطلب کمال اصرار دارند و تمام ایشان بتخصیص حضرت دانیال را معلوم بود که خاتم خاصان
بزرگ خواهد شد و راستی عالمیان خواهد آورد و بظهور آن بزرگوار نبوت ختم خواهد شد و این
امور از جمله مقدرات است که تغییر در آن ممکن نیست پس ایشان را خبر داد که از این بیشتر زمان ایشان
بسر نمیرسد و میباید که بعد از این مدت اسباب ظهور خاتم خاصان فراهم اید و فی الحقیقه این نیز مژده
بود بنی اسرائیل را زیرا که ایشان پیش از ظهور آنحضرت بسیار مشتاق بودند و طالب آنحضرت
بودند چنانچه هنوز اظهار این مطلب مینمایند و میگویند که ما انتظار او را میکشیم و همه روزه چشم
در راه وصول آن حضرت هستیم و اگر کسی گوید که از آخر هفتاد هفته که آن وقت خرابی بیت المقدس
است در مرتبه ثانی تا ظهور خاتم خاصان که مصداق آن پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات
الله الملک المنان است زمان طویلی فاصله بود پس انقطاع هفتاد هفته را بظهور آنحضرت چه نسبت
و هرگاه ظهور آنحضرت مقارن آخر هفتاد هفته اتفاق میافتاد این معنی درست میشد جواب
میگوئیم که این مطلب را بدو وجه توضیح میتوان کرد اول اینکه چون عادت الله چنین جاری شده
که انبیاء را در وقتی مبعوث کرده اند که خلق در گمراهی و ضلالت فرو رفته باشند خصوصا انبیاء
اولو العزم عظیم الشان مثل اینکه حضرت خلیل و کلیم را فرستاد در وقتی که نمرود و فرعون
دعوی خدائی کردند پس بنا بر این باید که ظهور خاتم خاصان نبی که بر تمام عالم مبعوث است نباشد
مگر در وقتی که تمام عالم در جاهلیت بوده محتاج به پیغمبری باشند و چون خدا پرستی در عالم بحسب ظاهر
منحصر به بنی اسرائیل بود لازم میشود که آن سلسله نیز از نظم افتاد سلسله از خدا پرستان در ظاهر

برپا نباشند

برپا نباشند تا بحکم عادت الله خاتم خاصان را مبعوث بر عالمیان کرد پس انقراض بنی اسرائیل سبب عمده
بود از برای ظهور آنحضرت و واجب بود که در زمان طولی پیش از ظهور اتفاق افتد دویم اینکه چون
ظهور حضرت عیسی ع قریب بانتهاء هفتاد هفته اتفاق افتاد و آنحضرت از سایر انبیاء صریح تر اخبار
بوجود خاتم خاصان فرمود چنانچه پیش از آنحضرت کسی بنام مبارک آنحضرت تصریح ننموده و حضرت عیسی ع
تصریح بان کرده بنحویکه قرآن مجید بان ناطق است در آنجا که میفرماید اذ قال عیسی بن مریم یا بنی
اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة و مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد یعنی گفت عیسی بن مریم ای بنی اسرائیل بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما در
حالتی که تصدیق کننده ام توریة را و بشارت دهنده ام برسولی که میاید بعد از من و اسم او احمد است پس
عهد حضرت عیسی آنحضرت را نحو ظهوری اتفاق افتاد که پیش از آن اتفاق نیفتاده بود و کسی باسم
آنحضرت تصریح نکرده بود بلکه همه سایر انبیاء صفات آن بزرگوار را خبر داده بودند و بعد تقریر خلاصه
سخن چنین شد که خداوند عالم دعاء حضرت دانیال را استجابت فرمود و گناهان بنی اسرائیل
را آمرزید و هفتاد هفته بر زمان ایشان افزود و علت زیاده بر این مهلت نداد را این جهت
وجهی اعلام فرمود این بود انچه در این مقام بخاطر فقیر رسید و چنانچه بعد از این معنی از این اوضح
تر و نزدیک تر بخاطر رسد یا از جائی استنباط شود ملحق بمقام خواهد شد و هرگاه یکی از نقل کنندگان
در این کتاب را معنی درستی بخاطر رسد با ثبات آن منت گذارند بباید دانست که انچه در آخر
همین فصل از کتاب دانیال مذکور است تفصیل امور واقعه در این هفتاد هفته است بر سبیل
اجمال و نقل آن زیاده فائده نیست هر که خواهد بکتاب دانیال رجوع کند و ایضا بباید دانست
که ابتداء این نهایتی هفتاد هفته بباب ابدی بودن احکام توریة از این کتاب انسب بود
نهایت چون تمام کلام حضرت دانیال در این باب مذکور شده بود و مجمل دخلی هم باین مطلب
داشت در این مقام ذکر شد **الکلام فیه تمام** در فصل دهم کتاب دانیال مذکور است که در
سال سیم پادشاهی کورش فارسی سه هفته بسیار اندوهگین بودم و طعام و شراب نخوردم

ودر روز بیست وچهارم در کنار رود خانه بزرگ ایستاده بودم که شخصی بصورت انسان بر من ظاهر شد
بهیئات غریب ولباس غریب پوشیده بود ومن بسیار ترسیدم وبیهوش افتادم آن شخص نزد من آمد ومرا
بر داشت وبمن گفت مترس من آمدم که بفهمانم ترا آنچه واقع میشود بر قوم تو که یک پیغمبر دیگر در روز
گاران هست وهم چنین نقل میکند تا آخر سخن وغرض از ایراد این کلام نقل همین بود که پیغمبر دیگر هست

فصل ششم در وحی کودک ودر آن دو بیان است **بیان اول** در احوال کودک و حکایت
او وآن چنان است که یکی از علماء بنی اسرائیل که او را پنحاس میگفتند ومستجاب الدعوة بود زوجه داشت
راحل نام وآن ضعیفه بسیار خدا ترس ومطیع وفرمان بردار شوهر وصاحب حسن ووجاهت بود وپیوسته
از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت کند ودر این مسئلت تضرع وگریه وزاری بسیار میکرد
تا اینکه نوبتی پنحاس متعجبی گریه وزاری راحل را شنید وعجز وتضرع او را در طلب فرزند دید
ودلش بر آن ضعیفه سوخته در طلب فرزند با آن زن هم داستان شد وتیر دعاء ایشان بهدف
اجابت رسید واثر حمل در راحل ظاهر شد وبعد از نه ماه از ابتداء حمل پسری نیکو صورت
پاکیزه سیرت قدم بعرصه عالم نهاد وتولد آن مولود در روز پنجشنبه اول تشرین الاول سال چهار
صد وبیست از خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانی بود واین سال سی وچهارم سال مقدم است
بر ولادت با سعادت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلعم واین مولود را نعمان نام کردند وچون متولد شد
بسجده رفت وبعد از سر بر داشتن گفت که این پرده آسمان که شما میبینید بر بالای آن نهصد و
پنجاه وپنج پرده دیگر هست وبر بالای آن پردها چهار حیوان هست وبر بالای حیوانات کرسی
بلند پایه ایست وبالای آن کرسی آتش سوزاننده وخدمتکاران آن کرسی وکرسی تمام از آتش
است پنحاس چون این سخنان را از فرزند خود شنید او را از سخن گفتن منع بلیغ فرموده با
او گفت که خاموش باش پس نعمان خاموش شد وتا دوازده سال سخنی نگفت وراحل
پیوسته گریه وزاری نموده می گفت کاش مارا فرزندی نشده بود زیرا که عاقبت فرزند ما
لال وبی زبان شد روزی پنحاس از مدرسه خود باز گشته داخل خانه شد وراحل بطریقه

عادت

عادت او بود بتعظیم پنحاس قیام نموده پاهای او را شست ونعمان را نزد پدر او برده بمقام تضرع
وزاری ایستاده والتماس کرد که پنحاس دعا کند تا خداوند عالم او را گویا گرداند یا او را از ایشان بگیرد
پنحاس گفت که خواهش مندی که نعمان سخن گوید اما چون گویا گردد سخنان گوید که مردم از آن
خوف برد اند راحل التماس کرد که دعا کن که خدا او را گویا گرداند وسخنان او را مخفی ومجمل گوید پنحاس
دهن بر دهن نعمان گذاشت او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخنی که مجمل باشد وکسی نفهمد مگر وقتیکه
آن سخنان بعمل آید وبا این شرط او را رخصت سخن گفتن داد چون آن کودک گویا شد بنحو موافق
حروف ابجد گفت که تمام انها خبر از امور آینده است وخبر داد که شما مرا بدست خود دفن خواهید کرد
وبعد از چندی آن مولود مسعود جان بجان آفرین سپرد واو را در قریه کفر بوعم که از قرای بیت المقدس
است در مکانی که چهل نفر علماء یهود مدفون بودند دفن کردند **مؤلف گوید** که چون مقصود کودک
از آن وحی مبارک بشارت بظهور حضرت خاتم النبیین صلعم وذکر اوصاف حمیده آن جناب واخبار بوقایع
است که بعد از آن حضرت تا زمان ظهور مهدی آل محمد عم وهبوط حضرت عیسی بن مریم وزنده شدن مرده گان
اتفاق خواهد افتاد وهر چند بسیاری از الفاظ آن بحسب مفهوم است زیرا که یا خبر از واقعه ایست که هنوز
وقوع نیافته یا خبر ان با نرسیده نهایت بسیاری از آن عبارات ظاهر است که چه معنی دارد وهر گاه
علماء یهود در ان تزلزل مینمودند وانرا مثل سایر کتب خود تفسیر میکردند بغیر از این چاره نداشتند
که ترک دین آبا واجداد خود نموده پیروی مذهب حق محمدی صلعم نمایند واین بامزاج ایشان که مجبول بر عصبیت
ولجاج اند مطلقا موافقت نداشت فلهذا بقدر وسع وطاقت سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده چنان
کردند که نشان آن در صفحه روزگار نماند وکسی از آن خبردار نشده باشد اما چون امور عالم منوط بمشیت
دیگر ایست فیض آن در کنف حفظ الهی محفوظ مانده تا چندی قبل از این زمان که کتابی از کتب بنی
اسرائیل را که موسوم است بتاکید ومنصوره بقالب خانه برده بودند که بقالب برسانند ونسخه مذکوره
با آن کتاب در یک جلد بوده وبقالب رسیده علماء بر صحت آن شهادت دادند زیرا که بناء امر قالب خانه
بر اینست که تا کتابی بصحت نرسد وعلماء بر صحت ودرستی آن شهادت ندهند وسجل ننویسند آنرا

بقالب تعبیر بند لاجرم چون کتاب مذکور بقالب رسید فی الجمله نخبه ان در عالم انتشاری بهم رسانید یکی
از ان نسخ در دار العباده یزد بنظر والد فقیر که فی الحقیقه اعلم از جمیع علماء طایفه خود بود رسید و ایشان
در معانی ان تامل بسیار فرموده بسیاری از انچه مقصود از ان عبارت یقینا همان بود تفسیر فرموده اند
و بعضی را در پرده ابهام گذاشتند و بعد از اینکه ان مرحوم بجوار رحمت ایزدی پیوست فقیر ان کتاب مذکور
و انچه ان مرحوم ترجمه فرموده بودند توغل و تامل بسیار کرده بعضی دیگر از فقرات انرا باعتقاد ناقص خود
تفهیده ضمیمه افکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور باین طریق که در وجه اول شروع بحروف الف شده با
نحو که ابتدا اول مصدر بالف است و دوم بیا و سیم بجیم و همچنین تا اخر فرشت و در وجه دوم بعکس
وجه اول است و احتمال میرود که وجه دوم نیز تمام بوده بجهتی از جهات ان آیات از میان رفته
باشد والله تعالی یعلم **بیان دوم** در ذکر وجهی که در میان بنی اسرائیل به نبوت هیلد
مشهور است **وجه اولی** مشتمل است بر تمام حروف تهجی که از الف تا یاء قرشت بوده باشد **حرف الف**
اَیَّبا اَمَّتا اَمَّتا مَزَعزَغ تیبانا عابدا هَدَمَدَّ انا بید بن امتا یعنی بیایند که وحی و طایفه که از جا
بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابیها بدست پس کنیز مراد از این انه خبر از ظهور اسلام
است و از انچه صیغه اینکه از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود این است که چون پیش از
بعثت خاتم پیغمبران پیغمبری بر خلق مبعوث باشد فرستاده نشده بود بلکه بر بسیاری از طوایف
هیچ پیغمبری مبعوث نشد و غیر از بنی اسرائیل که بر گزیدگان خدا بودند و خدا ایشان را بر تمام خلق ان
تفضیل داده بود طایفه دیگر کتابی و پیغمبری و شریعتی در نظاهر نداشتند و سایر خلق بمنزله بهایم
بودند و هنوز بمرتبه که توانند بعقل و دلیل چیزی از مبداء و معاد بفهمند ترقی نکرده بودند و چون
بمرتبه کمال که عبارت از انسانیت بوده باشد رسیدند و قابل اینکه در عرضه تکلیف در ایند شدند
خداوند عالم پیغمبر اخر الزمان را بر تمام عالم مبعوث کرد باینکه حضرت ان طیب بخطاب ارسلناک
للناس کافة فرموده تا اینکه انحضرت از هر طایفه قطع نظر نموده مجموع را بسوی خدا و قیامت دعوت
نماید و پیغمبری انحضرت مثل پیغمبری خلیل الله نبوده که اختصاص باهل بیتی داشته باشد و

که ابتداء بتاء قرشت شده با بالف نرسیده و چند ایه پیش نیست و وجه سیم و چهارم و پنجم بطریق وجه اول است

مثل پیغمبری کلیم الله و روح الله بود که بر بنی اسرائیل بخصوص مبعوث بودند پس معنی این فقره که تمام خلق را
از جا بکنند و حرکت دهند چنین شد که ان حضرت تمام خلق را از جا کنده بسوی خدا حرکت داد و هیچیک را
در مرتبه خود و اغوا هدایت گذاشت که او را از جا نجنبانده و بسوی خدا حرکت ندهد و لفظ هَدَمَدَّ انا که بمعنی خرابی
تفسیر شد موافق است با انچه علماء تفسیر کرده اند و قریب است بلغت عربی زیرا که در عربی هدم بمعنی
خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که بظهور اسلام خرابی بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد بعد
بظهور اسلام ممالک بسیار بدست ایشان منقرض و خراب شد مثل مصر و قریظه و نضیر و بنی قینقاع از طوایف
یهود و تمام پادشاهان از عجم و روم و غیرهما بدست ایشان منقرض شدند چنانچه حضرت دانیال
خبر داده بود و بسیاری از شهرهای ایشان خراب شد و تمام عبادت خانه های ایشان بر کنده شد
و طاق ایوان کسری بمجرد ولادت با سعادت انحضرت شکست و بنیاد سلاطین بزرگ از عجم
تزلزل پذیرفت و بعضی از فضلای یهود در این زمان لفظ هَدَمَدَّ انا را بخاموشی تفسیر کرده
و میتواند بود که مقصود از خاموشی رفع فتنه و جدال باشد که پیش از ظهور اسلام در میان
خلق برپا بود چنانچه در جاهلیت هر طایفه و قبیله با یکدیگر جدال و نزاع داشتند پیوسته
در نزاع و نا امنی بوده فتنه و فساد کمال ارتفاع داشت و مقاتلات اوس و خزرج و قریظه
و نضیر هنوز در السنه و افواه مشهور و در اشعار عرب مذکور است و بوجود انحضرت و ظهور
اسلام بالمره برطرف و اتش فتنه ها خاموش گردید و خداوند عالم تالیف قلوب ایشان نموده تمام را
با یکدیگر برادر گردانید و معنی بدست پس کنیز ظاهر است زیرا که خاتم پیغمبران از اولاد اسمعیل
و انحضرت فرزند هاجر کنیز ساره بود و حکایت ایشان بتفصیل در اوایل همین کتاب گذشت
حرف الباء بعا لماتح دنشا وحردین کرهشا حبادین حالنشا وهلمین فینشا بدانکه لفظ
دنشا در نظر فقیر نیست که در جایی از کتابهای عبری استعمال شده باشد و در کتب لغتی که
الحال در نزد فقیر موجود است ضبط نشده و والد این فقیر این لفظ را در این مقام بفراموشی
کردن تفسیر کرده است و در بعضی ترجمها بمعنی کندن بنظر رسیده و در ترجمه فارسی که یکی از علماء

یهود نوشته بمعنی خراب کردن توجه کرده و هرکاه بمعنی کندن و خراب کردن باشد بهمان معنی است که
در حرف الف مذکور شد زیرا که معنی چنین میشود که عالم را خراب کند یا بکند و هرکاه بمعنی فراموش
کردن باشد با فقره بعد بسیار مناسب خواهد بود زیرا که در فقره بعد لفظ حرکت را به معنی اند نفس
میکند و معنی جنبانیدن حرکت دادن و ترسانیدن و از جا کندن است و کرتا بمعنی راندن
و دور کردن است چنانچه در بشارات اشیم تصریح شده و در توریت بهمین معنی استعمال شده
و خلاصه دو فقره بنا بر این معنی چنین خواهد شد که عالم یعنی دنیا را فراموش کند و حرکت دهد
و براند و دور کند یعنی آنحضرت کسی است که میل بدنیا نکند و آنرا از خود دور کند چنانچه در
احادیث اهل بیت رسالت ع وارد شده که جبرئیل کلید تمام کنجهای عالم را برای آنحضرت آورد
و پیغام رسانید که از قبول کردن اینها چیزی از شان و مرتبه تو نخواهد کاست و آنحضرت قبول
نکرد و گفت نمیخواهم و عمده شریعت آنحضرت امر بزهد در دنیا است و معنی دو فقره آخر این
که جباران را سست کند و بشکند و خوار کند و ظهور این معنی بدست انجناب اظهر از آن است
که احتیاج باثبات و شاهد داشته باشد و از حرف جیم و دال ابجد و تمام حروف هوز چیزی
مفهوم نشد و در حرف حا حطی احتمال میرود که غرض خبر از مقدمه اصحاب فیل باشد زیرا که
شاید معنی آن فقرات چنین باشد که حیوانی خواهند آورد که خانه مقدسی را خراب کند
و آن حیوان راضی نشود و خراب نکند و حرف طا و یا و کاف نیز مثل آن حروف است در ابهام
حرف اللام لشبیشا بابا دمشتامی با لا ابهولا ارکا دکفمع ملکا برای شکسته بوده
آن دری که بسته شده باشد از آمدن نرسیده باشد باو در رهان و چاره کرده بروید پادشاه خلاصه
معنی این فقرات شاید خبر از خرابی خانه کعبه بوده باشد چنانچه در تاریخ روضة الصفا مذکور
است که خانه کعبه یعنی از ولادت حضرت رسالت ص خراب شد و سی و پنج سال بعد از ولادت
آنحضرت ساخته شد حرف المیم محمدا کایا اعابایا دیطع هویا و نهی کلیلیا یعنی محمد
بودن صاحب اقتدار خوب خواهی کرده شده که فرو نشانده بوده را و باشد کل و جمله بد

لفظ

[illegible]

لفظ بابا در نسخه موجوده در نزد فیض بالف است و بمعنی خواهش شدن و فی الجمله است که بمعنی بوده باشد
و جمعی از این قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است و مطلقا در بعضی اصلا نمی بینند خود را بابی معنی
کرده ترجمه نموده و اکثر بالف تحریر یافته و تبدیل شده ما با معنی آن فخمیلا با لوحه و لفظ کلیلیا بمعنی جمله و کل
و بعضی تکمیل دانسته و بعضی جمع که مرادف اخیل لیهم باشد اصلا و هر یکی در مقام مناسب است و میتوان بود که لفظ
محمدا کایا که ترجمه آیه قبل لیهم باشد برای نکوتر که بوده پادشاه که محمد صاحب اقتدار است و تمام فقرات
بود مثل محمد که لیهم باشد و آنچه در این مقام بخاطر بعضی از علمای یهود رسیده این است و کفته است محمد را
گفته بسیار بارد است زیرا که در کتب انبیاء مگر پیغمبران را پادشاه گفته اند چنانچه حضرت موسی ع در پیغمبر
توریت در بار الهی بسم پادشاه خوانده شده است و غیر از این موضع نیز از این قبیل بسیار است و شاید محمدا کایا
ابتدا کلام لیهم باشد فقرات بعد برای حمل شود و خلاصه بخن برهر تقدیر این است که آنحضرت چوب خوار شی
کرده مثلا است و این کنایه است از تخویف و سلاح آنحضرت و چوب را کنایه از خود صلح قرار داده اند در لغت
عبری و متعارف است چنانچه در توریت مذکور است که در وقتی که حضرت موسی ع با سلاطین بنی اسرائیل کنعان میفرستاد
تعارفی کرد که برو بلغینید که در آن زمین چوب است و علما گفته اند یعنی ببینید که در آن زمین مردم صالح هست و معنی
فرونشانیدن بعد از نسخ ادیان و رسوم است که به بعثت آنحضرت اتفاق افتاد و مراد از کل بعد از عموم
بعثت و رسالت آنحضرت است بر کافه خلق حرف النون فی آکدا معطا و لینت فیض مطا متعبد
قطاطا وهو احسف ظینا او املطا یعنی روشنی کند چون برآید و برق لامع برآید کنعانا جنک
بابرکه و باشد از زمان کل بیرون آمدن فقره روشنی کند چون برآید حجت بر منکرین نبوت آن حضرت است زیرا که
زمین روشن و نیکو بنور هدایت و ضلالت و اضلال تاریک است نور روشن و فقره بعد ظاهر است زیرا که
رسیدن آنحضرت دین خاتم لیعد است و جنکها کردن آنحضرت با دشمنان دین مشهور است و فقره آخر ظاهر است
بابیله لیلا پیغمبر از سلسله عرب است و از نسل اسمعیل است با آنکه حضرت اسحاق در زمان تنی صنم خبر داده بعد و در آن
نبوت بیرون است که حسف ظینا عرب است حرف السین سکو بوها و شبحا و ازیل کشمها نفق
نفشیه بیعا یعنی حکم کند نحو را مدح و تسبیحا ترا و برود و ببرد بیرون آید جان امیر غرض از حکم کردن

نفی کفیه است و اشاره باینکه معجز آنحضرت سخن خواهد بود و فصاحت و بلاغت را بجائی خواهد رسانید که این لوای
لیسار محکم بگردد و از هم نریزد و لکن چنین بگوید که کسی دخل و تصرف در آن نتواند کرد و تحریف و تبدیل در آن راه نیابد و مراد
از محکم کردن میخ و تسبیح بر پا شدن نماز یومیه است و مراد از رفتن و بردن او غالب شدن او است در جنگ و مراد از بویان
اعلام ایمان ابو الفضل دارد که کشته شد [illegible] سرداران [illegible] که با آنحضرت جنگ کرده اند حرف العین
عقاعزا و نافل عبرا و باطلا کرا و دیق شلطت شهیا و کرا یعنی پوشانند نخیل را و بر اندازند نخیل را
و باطل کنند بت را و آنکه مسلط شود اسم نزاد بکوزد سیاه مراد از پوشانیدن نخیل و بر طرف کردن نخیل اطفاء نایره قتل
و غارت و ناخوشیها باشد که پیش از آنحضرت شایع بود و مردم در جاهلیت انواع زحمت میکشیدند و بظهور نور بعثت
آنحضرت آن فتنه و فساد بالکلیه مرتفع شد و شاید مراد این باشد که آنحضرت بدین اسم که طه مبعوث شده و تمام [illegible]
شاق و سختیها که در شریعتهای امم گذشته بود دانست و مراد از باطل کردن بت معلوم است زیرا که آنحضرت اساس بت
پرستی را باطل کرد و چه بسیار بتها چه در مکه و چه در غیر مکه بدست آنحضرت و اصحاب آنحضرت شکسته شد و مراد از فقره
آخر جواز معراج آنحضرت است حرف الفاء فرایف هوا و دبکل یبی کذوا اث قولا فاوهوا
کلبو بواة مراد از [illegible] اسفل است و این معنی بعید که [illegible] بمعنی کوزه گر است نزدیکی است و حاصل معنی
این است که او از سفل باشد بزرگ کند پسر آن بت پرست نزار شاه قولا فاو او است اسم او در روایت حاصل
معنی فقره اول اعلام اینست باینکه آنحضرت از عرب است که به قبیله حضرت داخل اند و معنی فقره دویم که
ظهور دارد زیرا که آنحضرت بعد از اینکه بر مکه و سایر اطراف مسلط شد هر کس که اطاعت او نکرد کشت نهایت
هر که اطاعت کرد او را از جماعتی که گشت نهایت مراعات کرد و تمام اولاد بت پرستان در اسلام بزرگ شدند
و با عزت و بزرگی رسیدند و جمیع بواسطه آنحضرت بود و آنچه مذکور است که نام قولا فاو او است اشاره است
بانچه حضرت شعیا خبر داده است در ضمن بیت و هشتم کتاب حفظ و آنچه لفظ قولا فاو مذکور است و در کتب
سایر انبیا هم در جای کلم دیگر این لفظ مذکور نیست و مقصود از کلام کودک این است که [illegible] شده
قولا فاو است که در کتاب شعیا مذکور است و ما آنرا در اینجا از کتاب نقل نمودیم و ترجمه کردیم و آنچه را از آن
التقاط نمودند نوشتیم و چون در این مقام جواب است که احوال کیست و مقصود کودک کدام شخص است زیرا که

علاوه

علاوه بر علامات تقریب می باشیم و از روی بنا بر این مقصود حضرت شعیا هم نیز مشغول گردد و این این لفظ برای آن علامات
شعیا هم نیز باقی نماند و غیر از حقیقه هم این بود و مقام از برای خطاب محقق کافی است و احتیاج به چیز دیگر ندارد و در کتب
آگوی که از جمله کتب لغت است مذکور است که لفظ و این بمعنی انبوه و معایب است و لفظ و آه بمعنی شیون و خروش
فلهذا فقره اول مرا با نحو مذکور معنی کردیم و مقصود از آن ظاهر است حرف الدال جیتیهم اشاها و سیتیاه و ها
شاطا و شامعا و عقی بقا معنی تحت اللفظ فقره اول این است که رو شغل در زمان کند شاید غرض
رد شمسی باشد و شاید اشاره بشق قمر باشد و باز تعبیر از فقرات مبهم است و حقیقت مقصود معلوم نیست
و از حروف دیگر تا آخر حرف جیم نیز معلوم نیست و [illegible] از حروف [illegible] که میتوان حمل بر ظهور حضرت [illegible] کرد
نمود زیرا که حاصل معنی این است که بیاید [illegible] که قوم [illegible] رستگار [illegible] بار شود نبوت و جاری شود و برشد
اسم رملی و حیم و جیم که بعلمی [illegible] است و از [illegible] شروع [illegible] حرف الفاء
نثلث تقادا و تریب کبودا و لیشتر و اسیر ا یعنی بسیار شود [illegible] و بسیار شود جبروت و کشته شوند
لیکن مقصود از این فقرات ظاهر است و [illegible] حرف السین شتیا اشتیعا و مشتیتا عافا و
معقاعیقا و دیقا مشتقا یعنی تشنی از زو مندان ایمان تشنی بد شواران رفتند د شوار ابعد از
دشواری و چسبیدگان بر رحمت بیفتند حرف الواو دعصا میتر سا و ناصا و جلسا دیسا یعنی
بنجیب بیفتند و به تنگی بیفتند و بعذاب افتند و کداره شوند و خورد شوند حرف الکاف قفیصا متعزنا
علی یک ساد سفا کعصا یترو غا [illegible] الحویا یعنی [illegible] بریا [illegible] در کنار رود خانه در
صحرا امتحان کرده شود و تشنه [illegible] گرفته [illegible] در زفاف حرف القاف سبوعا نفیعا لیش تا
و فرعا و شبو دعا بدیعا بسوعا فیشتعیقا یعنی خیمه ها [illegible] که [illegible] نیست فرزند زادگاه
است سوخته شود و آشکار شوند خون [illegible] معروف که بخاریور و [illegible] بودند [illegible] که شاید مراد از
این فقرات تمام یا خبر از مقدمه و واقعه کربلا باشد و آن [illegible] نفر برگزیدگان بزرگان [illegible] شهدا و چسبیدگان
باقی از اصحاب باشند و مراد از سر از قفا بریدن سید الشهدا است و حکایت زفاف و عروسی حضرت
قاسم [illegible] است و کلیه فقرات آخر این خبر از اسیر شدن و سوختن خیمه های اهل بیت که فرزند زادگاه

حضرت رسالت اند بعد بارز والد نعلم وارجو ... این وجوه تمام سه وجه دیگر چیزی که توان از آن مطلب
فهمید دست گرفته فلهذا از آن گذشته امیدوارم بکرم پروردگار این است که توفیق فهم تمام را کرامت فرماید
انه علی کل شیء قدیر **باب چهارم** در احوال حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و ابواب آنچه انبیاء سابق درباره
آن بزرگوار خبر داده اند **فصل** در پاره ای از ... یعقوب از سفر اول توریة مذکور است که چون وقت
وفات حضرت یعقوب ع رسید اولاد امجد خود را طلبیده هر یکی را جدا جدا نصیحت فرمود گوئی چون
آن بزرگوار از ... نصیحت و وصیت ترتیبی بخشیده و این نزد احبار و اعلام یهود و دیگر
از این ... و اولاد این بزرگوار آنچه خواهد رسید از آن جمله در شأن یهودا باین عبارت فرموده
که لا یسعد شبط می یهودا و محوقق می بین رجلاو وعدکی یابو شیلو و لو یقهت عمیم
یعنی دور نشود سلطنت از یهودا و بزرگی از فرزندان او تا اینکه بیاید شیلو و باو جمع شوند قومها **مؤلف**
گوید که شیلو باتفاق علماء یهود اسم مسیح است و مسیح در کتب انبیاء بصفت اسم مذکور است و آنچه
از تواریخ کتب معلوم میشود این است که سلطنت بر اولاد یهودا که حضرت داود و سلیمان از آن
سبط اند قرار داشت تا وقت خرابی بیت المقدس در مرتبه ثانیه و در خرابی بیت المقدس سلطنت
اولاد یهودا تمام شد و از آن وقت تا حال که دو هزار سال است از بنی اسرائیل صاحب حکمی در عالم
وجود ندارد و از سلطنت و پادشاهی و بزرگی اثری باقی نیست پس اگر مصداق شیلو کسی باشد که هنوز
بوجود نیامده باشد بنحویکه اعتقاد علمای یهود است لازم میآید که سخن پیغمبر خدا دروغ باشد و سلطنت
از اولاد یهودا پیش از ظهور مسیح برطرف شده باشد پس ... باید مسیح کسی باشد که ظهور او مقارن خرابی
دویم بیت المقدس باشد و آن عیسی بن مریم ع بود که در آن اوان مبعوث شده و مقارن بعثت او
سلطنت اولاد یهودا بانقراض پیوست و همه قومها مگر طایفه قلیلی از بنی اسرائیل بر او جمع شدند و به
پیغمبری او اقرار کردند و الحال نیز اقرار دارند چه از طایفه اسلام و چه از اهل فرنگ و غیرهم **دویم**
در فصل یازدهم کتاب شعیا ع آیه چند مذکور است که در آن آیات خبر است از کسی که از اولاد یشا
که پدر حضرت داود پیغمبر است شخص بزرگ عظیم الشأن بهم خواهد رسید و اول آن آیات این است

ویاصا

و یاصا حطر می گزع یشی و نصر می شاد اشاو یفره و همچنین تا آخر ده آیه و خلاصه معنی آیات این است که بیرون
آید شاخه از ریشه یشی و برومند شود و قرار گیرد بر او روح خدا و روح حکمت و بینش و روح امداد و جبروت و روح
دانش و ترس خدا و گفتار او بترس خدا باشد و بظاهر و بمجرد الهام حکم نکند بدون علم از کسی و حکم کند براستی برای درویشان
و تصدیق کند متواضعان زمین را و بزند زمین را بعصا ... و بمیراند ... ظالمان را ...
بشمشیر و عصا نکند بلکه ببرهان و قوت نفس خود ایشان را برطرف کند و براه راست دلالت کند و باشد راستی کار او ...
... و میش با پلنگ ... کنند و کسی را اذیت نکند ... و بچه ... در سوراخ مار کند ...
حیوانات وحشی ... کوه ... از زوال ... و فهم ... که دریا از آب پر شود و در آخر آن آیات مذکور است
... الیو گوئیم ... منوحا
... در آن روز شاخه درخت یشی که برپا گشته است برای علم قومها ... بگروند و ...
و بزرگی **مؤلف گوید** که از اولاد یشی بعد از حضرت عیسی بن مریم ع در کتب ... و تواریخ مسطور است
و هیچیک از علماء ... در این معنی خلاف نکرده اند و آنچه در این آیات مذکور است بتمام موافق است
با احوال آنحضرت چه او شاخه درخت یشی بود و روح الله لقب داشت و تعلیم از کسی نگرفت حتی اینکه در تعلیم
لغت احتیاج بمعلم نداشت و در طفولیت سخن گفت و هرگز جهاد نکرد و امر نبوت را بنصیحت و زبان پیش
داشت و خلق را ... میکرد و بقوت نفس از ایشان انتقام میکشید و آنچه علماء یهود در این مقام میگویند
این است که از علامات ظهور او صلح کلی ... مثل گرگ و میش ... است و باید کسی اذیت نرساند
و حال آنکه از زمان حضرت آدم ع تا حال تیغ جفا ... ظالمان ... زیر ...
افراخته بعد از آن ... در این آیات خبر داده اند باید هنوز ... ما در جواب میگوئیم
آنچه اعتقاد طایفه اسلام و متواتر در احادیث این است که حضرت عیسی بن مریم ع در آخر الزمان
در خدمت قائم آل محمد ع بزمین خواهد آمد و در زیر علم آنحضرت ع خواهد بود و ایستاد و در میان
لشکر آنحضرت ع بعزت و بزرگی فرمان فرما خواهد بود و همچنین در احادیث وارد است که در آن زمان صلح کلی
اتفاق خواهد افتاد و هیچیک از حیوانات اذیت بدیگری نخواهند رسانید و دست اذیت ظالمان از مظلومان

کویته خواهد شد و ظهور این امور در مکه معظمه که کوه خانه خدا است خواهد بود و در آن سن حصول انقواد این امر خواهد کرد

وچون این امور هنوز اتفاق نیفتاده است پس اگر کسی که از دین اسلام خارج باشد حجت نیکو نهایت میلی [illegible]

مزید یقین و استحکام اعتقاد خواهد گردید و اگر کسی گوید که امنیت و رفاهیت موقوف بود بر اطاعت کردن آنحضرت

علیه السلام چنانچه طایفه که آنحضرت را اطاعت کردند حالا هم در رفاهیت اند مثل اهل فرنگ [illegible] بعید خواهد

مخفی نماند که بیشتر کتاب شیعه ها خبر است از احوال حضرت علیه السلام و چون از زمان آنحضرت [illegible] است بلکه در

در آخر علامات [illegible] و ظهور هم ذکر شده و آنچه از آثار ظهور [illegible] است هنوز اتفاق نیفتاده و اگر بعضی از آنها [illegible]

توان حجت بر خصم که احادیث را منکر است نخواهد بود و بجهت عدم وقوع بعضی او را الزام نتوان داد

در صورتیکه خصم اعتقاد بوجود حضرت علیه السلام نداشته باشد و چنین داند که آنحضرت گشته شده است

و بر دار کشیده شده است و آنچه از علامات که علامت ظهور اول بود الست و اتفاق افتاده خصم بدست آورد

اینکه آن شخص که این علامات در شان او وارد است باید تمام آنها بر او صدق کند منکر میشود پس بنا بر این

غالب این کتاب بر آنجماعت عبث محض خواهد ماند و از نظر [illegible] جز نبوت [illegible] نمیکنند و [illegible]

جماعت متفق الکلمه میگویند که این علامات تمام در شان مسیح است و او را موعود میدانند و انتظار ظهور او را

میکشند و از جهت استحکام اساس این اعتقاد خویش با اهل اسلام میگویند که شما نیز [illegible] مهدی صاحب الزمان [illegible] است

که شما نیز ناچار او اعتقاد دارید نهایت در شان مسیح موعود سخنان چند میگویند که بر هیچیک از اینها دلیلی ندارند مثل

اینکه میگویند باید از بنی اسرائیل باشد و بر شریعت توریه رفتار کند و دین یهودیت را بر پا دارد و در رتبه از

موسی بن عمران پست تر باشد و اگر کسی تمام آنچه ایشان در شان مسیح میگویند ملاحظه و بیکدیگر بسنجد از قبیل

[illegible] خواهد بود و چون غرض [illegible] در قطع مراحل این رساله مجهول بود و عمر پایدار [illegible]

در خصوص [illegible] بر این مطالب [illegible] از نقل کتاب شعیاه [illegible] آیه قرار گرفته

باشد و در اجل موعود ظهور واقع شود و توفیق موافقت نماید اراده جهت که بعد از فراغ از تالیف این

رساله تمام کتاب شعیاه را ترجمه بلکه تفسیر نماید و بعون الله تعالی در آنجا چگونگی این کلمات و عبارات

بظهور خواهد رسانید و آنچه در این مقام [illegible] ضرور است این است که در این آوان یکی از

ازبوالفضول

ازبوالفضولهای یهود خود را اعلم می پندارد و در مشهد مقدس ساکن است کتابی تصنیف کرده و بمضمون [illegible]

نام نهاده که [illegible] از احیوة الروح مسمی ساخته و در اول کتاب دو سبب در مقام اثبات ابدیت شریعت توریه از

[illegible] پنجاه و چهارم کتاب شعیاه آیه [illegible] و استدلال [illegible] علاوه بر [illegible]

و در [illegible] دلالت [illegible] مستلزم [illegible] است [illegible] زیرا [illegible] میگوید که دلیل [illegible]

متابعت اسلاف و آباء است و اینها چنین و چنین گفته اند و از علما اعلم و اصلح بوده اند [illegible]

است چیز دیگر در دست ندارند و این [illegible] را در جمیع موارد چه در اصل طریقت و اعتقاد و چه در تفسیر و ترجمه کتب انبیا

جاری [illegible] و [illegible] از تقلید گذشتن و بجانب تحقیق میل کردن را [illegible] و استدلال [illegible] که

مدعی علم کرده از جمله سخنان [illegible] است و [illegible] خود از حجت [illegible]

زیرا اگر آیه مذکوره در ضمن آیه [illegible] است که باتفاق کل خبر است از احوال مسیح و [illegible]

اینکه [illegible] گفته که تمام این آیات چه در این [illegible] پنجاه و چهارم و چه در [illegible] از آن [illegible]

است چیز دیگر نگفته و خلاصه مضمون آن آیه این است که من چنانچه شرط کردم دیگر طوفان بر زمین نیاورم

کردم که تو را غضب نکنم و زجر نکنم اگر کوهها [illegible] رحم [illegible] رحمت من از تو [illegible]

بر مطلب مستدل معلوم نیست که از چه وجه است و اگر گوید که این آیه از سایر آیات جدا است و [illegible]

مطلقا [illegible] و خطاب به بنی اسرائیل است میگوییم که بنا بر این باید خداوند عالم [illegible] از حضرت شعیاه [illegible]

غضب نکند و حال اینکه آنچه بر بنی اسرائیل وارد شد غالب بعد از آن حضرت بود زیرا که آنحضرت در اواسط

بیت المقدس اول مبعوث شد و چندین فاصله بخت نصر بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد و بعد از آن [illegible]

زمان رسید بایشان آنچه رسید و در این صورت نزاع مستدل [illegible] لازم [illegible] پیغمبر گرفت و لازم

آمد که ایشان دروغ گفته بوعده خود وفا نکرده باشند و اگر گوید که مقصود از اینکه تو را غضب نکنم و [illegible]

از تو نگردد این است که شریعت تو منسوخ نشود میگوییم عجب [illegible] و [illegible] عضب کردن

و نسخ نمودن شریعت چه ملازمه است و بر تقدیر اثبات ملازمه باید که شریعت بنی اسرائیل چندین دفعه منسوخ

[illegible] زیرا که خداوند بر ایشان چندین دفعه غضب کرد که یکی از آنها تسلط بخت نصر و دیگری تسلط [illegible]

بود و بیت المقدس را بخیانت پرستش و معصیت چندین دفعه بعلام و عذابها گرفتار شدند فصل سیم در خصوص
کتاب نحمیا پیغمبر مذکور است که وَاَتَّا بیت لحم اَفْرَاتا صاعیر لهیوت بالفی یهودا ممخا لی یصا لهیوت
موشل بیسرائیل و موصاوتاو میقدم میمی عولام لاخن یتنم عد عت یولدا یالدا بدانکه بیت لحم قریه
از قرای بیت المقدس است که در زمان بنی اسرائیل در تصرف سبط یهودا بود و آنقریه را افراتا نیز گویند و حاصل
معنی این است که تو ای بیت لحم کوچکی از برای بودن مکانی بزرگان یهودا از تو برای من بیرون میآید از برای سلطنت
شدن بر بنی اسرائیل و بیرون آمدن او از ایست که مقدور شده است پیش از خلقت عالمیان لیکن بدانهم ایشان بنزا
تا وقتیکه زاینده بزاید و دلالت این فقرات بر مدعا اینست که فرزندزاده را به پدر نسبت میکنند چنانچه میگویند
که زاینده ابراهیم اسحق را و اسحق یعقوب را و یعقوب فلان و فلان را و هرگز اتفاق نیفتاده که فرزندزاده را بمادر
النساء و بعد مکرر نسبت بعیسی ابن مریم ع که در این مقام فرموده که زاینده بزاید بجهت اینکه آنحضرت بی پدر متولد
شده و هرگاه کسی دیده خود را از تعصب خالی کند شکی از برای او باقی نخواهد ماند و اگر کسی گوید که شاید این مولود
بعد از این در بیت لحم اتفاق افتد در جواب میگوئیم که این بسیار بعید است زیرا که در صورتیکه سلسله دولت
بنی اسرائیل از یکدیگر گسیخت و اسباط متفرق شدند هر کسی بطرفی افتاد بحیثیتی که هیچیک از احاد بنی اسرائیل ×
نمیدانند که از چه سبط و کدام طایفه اند و نمیدانند که بیت لحم در کدام مکان از عجم است و الحال خراب است
یا آباد و بهر تقدیر منصف میداند که باید آن امر اتفاق افتاده باشد چهارم در فصل بیست و سیم کتاب
ارمیا چند آیه مذکور است که حاصل معنی آن اینست که وعده فرموده است خدا که بر پا نماید از نسل داود
صدیقی را که بسیار بزرگ شود و در روزگار او رستگار شود یهودا و امنیت یابند بنی اسرائیل و در آخر
میفرماید که وَزِه شِمُو اَشِر یِقرؤ اَدنای صدقینو یعنی و این اسم او است که بخوانند او را خداوند صدیق ما
و هم چنین در فصل سی و سیم همان کتاب آیه چند مذکور است که مضمون آن قریب است بمضمون آیات
فصل بیست و سیم مگر اینکه ضمایر یکه در این فصل است ضمیر مؤنث است و حاصل معنی آن این است
که وعده خدا این است که بر پا نماید از نسل داود روییدنی صدیق و رستگار بشود یهودا و امنیت
یابد بیت المقدس و باز در آخر همان آیات میفرماید که وَزِه اَشِر یِقرأ لاه اَدنای صدقینو و آنچه

که با نقل موسی از حضرت علیه السلام
بنی اسرائیل متولد شد و بعد از او سبط یهودا
بنی اسرائیل نسب با او میرسد
یهودا ... با ... انتساب
منصوف است

٥٢

علمای یهود در این دو مقام گفته اند این است که این آیات در شان یاشع است و بر این چیزی نیفزوده اند و یکی از
مفسرین که او را زدق گویند گفته است که با به یاشع خود بخود مثل گیاه صحرا بروید و گویا این معنی را از لفظ روییدنی
در روییدنی که در آیات مکرر مذکور است التنقیض ما ... و الحقیقه درست فهمیده زیرا که تو بوجود اعقاب فرزند یا
پدر تشبیه است بروییدنی گیاه خود بخود روی زمین که باهر کسی تخم او را افکنده باشد و بعضی دیگر از حقایق قدرت حضرت
احدیت و از اسباب ظاهریه دنیا باشد و آن از علامات بر مسیح ابن مریم صدق دارد خصوصاً در صورتیکه باقی آیات که
در اینجا مذکور است نیز بر آنحضرت درست آید مثل اینکه از آل داود باشد و رستگار شود با و سبط یهودا زیرا که
آنچه در کتب تواریخ مذکور است و بعضی از علمای یهود با آن قائل شده اند این است که تمام سبط یهودا با آنحضرت ایمان آورده
و در نبوت راحت و امنیت التواحت گزیدند و متفرق ... یهود ... و دلیل ... و فقره ...
صدقینو را در هر دو موضع بدو وجه میتوان ترجمه کرد یکی آنکه ... بمعنی چنین باشد که بخوانند
خدا او را صدیق و دیگر اینکه ... را تقدیر کرده اند ... قرار دهیم و ... معنی چنین باشد که بخوانند
خوانند او را خدا ... بر تقدیر ... علامت نیز بر آنحضرت صدق میکند زیرا که بر تقدیر اول صدیق
خواندن خدا او را ظاهر است و در قرآن مجید با آن تصریح واقع شده و مکرر در شان مسیح ابن مریم مصدق فرموده
و بر تقدیر دوم خدا خواندن آنحضرت را در میان طایفه نصاری مشهور است و خداوند احد در چند
موضع از قرآن مجید با آن تصریح فرموده قائلین این قول را سرزنش کرده از جمله آن مواضع در سوره مبارکه
مائده در دو موضع فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و چون ضمایر چنین که در شان
مسیح است مؤنث است میتواند بود که عوض از آنحضرت خود مریم ع گرفته باشد و صدیق خواندن خدا
مریم را در قرآن در سوره مائده صریح است چنانچه میفرماید که و امه صدیقه و هم چنین نصاری آن معصومه را
خدا میدانند و اگر متعصبی گوید که چه مانع دارد که از آل داود شخص دیگر بهم متولد شود که این صفات
بر او درست آید و او را صدیق یا خدا خوانند و خود بخود بروید و سایر صفات دیگر که در این آیات
و سایر آیات کتب انبیاء در شان شایع مذکور است بر او درست آید مثل اینکه موجد او بنی اسرائیل
راحت و امنیت افتند و پادشاه باشد و بر همه مسلط شود و دلیل بر اینکه باید آن شخص عیسی ابن مریم ع

بوده باشد چلیپا و حال آنکه او در انجیل بیت المقدس نیز بوجود آمده که اول خراب و برپا شد بنی اسرائیل بود در جواب
میگوییم که اعتقاد طایفه یهود اینست که ماشیح موعود هنوز متولد نشده است زیرا که در تفسیر آیات مذکوره رفتن او بنجاه و نیم
کتاب حضرت شعیا پیغمبر علیه السلام مذکور است و اول آن آیات این است که هینه یسکیل عبدی یاروم الی آخره
و حاصل معنی آن آیات این است و مضمون است از بنده برگزیده از بندگان خدا که بیاید و بزرگ شود و دهی پادشاهان
از او لبسته شود و بنماید بایشان آنچه را ندیده باشند و بفهمانند آنچه را نشنیده باشند و هم چنین او وصف آن بنده را
میشمارد تا اینکه در فقرهٔ میفرماید که او بیمناک است از تقصیرات ما و خسته است از گناهان ما سلامتی ما
از اوست و جراحت او شفاعت برای همهٔ ما و ما چون گوسفندان سرگردان شده‌ایم و هم چنین صفات او را
میشمرد تا آخر آیات منصاری ایشان میگویند که مرضی از این بنده ماشیح است و نقل کرده‌اند که یکی از علمای که او را
ربی نوحه میگویند بر درگاه عبد یابعین بشرت عبد ماشیح را دید که تمام بدن او مجروح بود و خسته و بیمناک بود
گناه بنی اسرائیل و بر او زخم بسیار بود و کسیکه هنوز متولد نشده باشد و قدم بعرصهٔ وجود ننهاده است باید که چگونه
میتواند که بود در بهشت ببینند و اندام او زخم و جراحت داشته باشد و در غیر این موضع نیز در تفاسیر خود تصریح بوجود
خود تصریح بوجود آمدن ماشیح کرده‌اند پس بنا براین احتمال اینکه ماشیح بعد از این متولد خواهد شد باطل خواهد بود
و بر تقدیریکه موجود شده باشد ورود بحث در خصوص اینکه چرا بوجود او سایر علامات بعمل نیامد مشترک خواهد بود
میان ما و یهود و یهود را لازم است که متابعت ما نموده قایل شوند باینکه از برای آنحضرت دو ظهور است
واحدیها اتفاق افتاده و بعضی از علامات مثل اینکه از چه سلسله است و در کجا متولد خواهد شد مصدوق بهم رسیده
و ما بقی علامات در ظهور دیگر خواهد آمد و آن شخص که متولد شده و مراد از آن ماشیح او است یا مسیح ابن مریم است یا غیر او
و هرگاه غیر او بوده باشد میگوییم که فرزندی که علما در میان سبط یهود متولد شد غیر مسیح ابن مریم بود کسیکه
از آن شخص هیچ خبری نیست و مسیح ابن مریم با وجود اینکه برباطل بوده باین شدت مشهور شد بلکه میگوییم که کسیکه
مدعی علم فرزندی بوده متولد شدن از او غیر از آن حضرت ادعا نکرده و در هیچ کتاب تاریخ مذکور نیست بلکه در
تاریخ طوایف اسرائیل که قریب بآن تاریخ است و میگویند که زن عالی نسب نام بی شوهر زائیده و بر تقدیر
صدق نه آن زن از آل داود و نه از سبط یهودا و نه از طایفه بنی اسرائیل بوده و آن فرزند اینها را که ادعا کرده

که پدر را با سلام است نه فقط یهود اند و بر ما قائلند و شخص کافر نمی شد ماشیح علیه السلام بخورند بعد پس باید که البته آن شخص
ابن مریم هم که ناجی همه باشد و اگر کو در که مسیح ابن مریم کشته شد و بر دار آویخته شد و کسیکه کشته نشد ماشیح نیست
زیرا که ماشیح باید که زنده باشد و جمیع علامات در بارهٔ او صادق گردد در جواب گوییم که بر هر صاحب بصیرتی معلوم
که تمام امور عالم بر وفق مشیت الله جاریست و از احدی بی اذن و ارادهٔ او امری متمشی نمیگردد چنانچه گفته‌اند
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و در صورتیکه ارادهٔ خدا بابقای مسیح ابن مریم تعلق
نگرفته باشد و باید آنحضرت زنده باشد چگونه یهود را چگونه میسر میشود که او را بکشند و بر دار کنند و آنچه بر خصم مخفی
است ظاهرا این است که شخص را بحیله عیسی ابن مریم گرفته بر دار کردند اما بر بطلان دار کشیدن نیز متفق که
که آیا عیسی ابن مریم بود یا نه و از آن اشتباه از آن زمان تا حال که قریب بدو هزار سال است در میان جمیع طوایف
مشهور است چنانچه در کتاب تاریخ که موسوم است بشبیط یهودا مذکور است و در آن کتاب گفته که طایفه
میگویند که عیسی ابن مریم گرفته نشد و سلیمان را در زمان آنحضرت شک نیست و در قرآن مجید میفرماید
که و قولهم انا قتلنا عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا
فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما
یعنی میفرماید خدا بر دلهای یهود بسبب گفتن ایشان اینکه کشتیم ما عیسی ابن مریم را و حال اینکه نکشتند او را
و بر دار نیاویختند او را و لکن شبیه شد از برای ایشان و بدرستیکه آنانیکه اختلاف کرده‌اند در شأن
او در شک اند از احوال او نیست از برای ایشان در آن علمی مگر ظن و نکشتند او را از روی یقین بلکه خدا
او را بالا برد بسوی خود و غالب و حکیم است و این حکایت شبیه است بآنچه یهود در شأن موسی بن عمران
و در کتاب سیفر یاشار که از جملهٔ کتب معتبرهٔ ایشان است مذکور است و خلاصهٔ آن حکایت این است که یهودا
آنحضرت در مصر قبطی را کشت بامر فرعون او را گرفته در مقام سیاست گاه بپای دار حاضر کردند و چون
خواستند او را سیاست کنند بامر خداوند ملکی آنحضرت را از چنگال ایشان رهانیده در بیابان
گذاشت و شبیه آنحضرت را خدا بر یکی از آن جماعت انداخته آن شخص کشته شد و بر دار آویخته شد و آن
بزرگوار بسلامت ماند و چنانچه خصم بر ده شرم و حیا را از چهره و قباحت بر داشته بگوید که مار او در نسب

حضرت عیسی ابن مریم شبهه است و او را صادر از بغض و غرض میدانیم و عقیده داریم که ما شیح نبود چنین کسی را صحیح
و حال اینکه باید ما شیح بقول خلق باشد در جواب میگوییم که آیا فرزند بی پدر موجود شدن را ممکن میدانید و تجویز آنرا
میکنید یا اینکه میگویید که ممتنع است که بی پدر کسی موجود شود و شق ثانی بیقین باطل است زیرا که دلیلی برای امتناع
ندارد بلکه خلاف آن از ملاحظه قدرت خدا بنظر میآید زیرا که در صورتیکه تواند بی پدر و مادر خلق کند بی پدر را
اولی میتواند آفرید و او را در خلق کردن هیچ احتیاج بماده و مدت نیست و علاوه بر این آنچه از عبارت سابق معلوم
این بود که باید ما شیح بجز در خود … ممتنع باشد که چنین فرزندی … لازم میآید که آن علامت کذب بود
بر کسی صدق نکند و بر تقدیر اول که ممکن باشد بلکه واجب باشد که ما شیح موعود نیز بی پدر موجود شود و این یکی از علامات
آنحضرت باشد میگوییم که آیا دلیلی دلالت بر این مطلب میکند که مریم دختر عمران که مادر آنحضرت بود باغیه بود
که از آن دلیل الزام آید که آنحضرت هم از فساد باشد چون خصم را ممکن نیست که ادعاء دلیلی برای این نماید بلکه آنچه
از تتبع کتب تواریخ وغیرها معلوم میشود این است که آن معصومه در زمان خود از زهد و عبادت و تقوی …
کبری را در طهارت و عصمت آنحضرت شبهه نبود و در تمام عمر خود بغیر از عبادت و ملازمت بیت المقدس کاری نداشت
و در آن زمان از جمیع عباد و زهاد و نساء بنی اسرائیل که در بیت المقدس بودند گوی سبقت میربود و علاوه بر این
از خصلتها بود که تمام انبیاء پاک و پاکیزه و خداترس و بزرگ بودند و بعد از اینکه حضرت عیسی …
که دانست چون از اهل فساد … اینکه آنحضرت را … و نیز … میدانستند آن معصومه را
بفساد نسبت داده حضور را متهم … غضب الهی گردانیدند باعث این شد که … برطرف و … بانواع
بلاها مبتلا گردیدند خلاصه هرگاه که باید ما در … شوهر آنحضرت را برابر کسی … از مریم … پاک
نیست زیرا که پاکیزه تری و بهتری از زنان نبود و کسی … بهیچ وجه احتمال … باید که طالب
حق خود را از امراض و اغراض خالی کرده بنظر … امور و ادله را ملاحظه نماید و مع ذلک از آنحضرت
مسبب الاسباب مسئلت نماید که او را براه راست هدایت نماید و اگر نه … در مقام عناد باشد و …
… کذارد … اسلاف را … رواند … ادله …
والسلام علی من اتبع الهدی باب پنجم در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر … بنی اسرائیل میکند و …

و در … حضرت … زوجه … حضرت … مریم …

از آیات

از آیات و اخبار آنچه در این مقام ضرور است بیان باید کرد اینست که خداوند عالم بانبیاء بنی اسرائیل خبر
داده و در هر یک از کتب مضمون آیه هست که یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین
که ترجمه آن اینست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا آنچنان نعمتی که شما را انعام کردم و بدرستیکه من تفضیل
دادم شما را بر خلق عالمیان … و مضمون آیه دیگر اینکه میفرماید یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون یعنی ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت مرا که انعام کردم
بشما و وفا کنید بعهد من که اگر وفا کنید بعهد من وفا میکنم بعهد شما و از من بترسید و بس در چنین موضعی …
و … بنی اسرائیل این آیات را دست آویز خود کرده بآن فخر میکنند و چنین میدانند که این مراتب دلیل
بر اینکه باید … نکرده برای مذهب استحکام و ابرام و … بهیچ وجه دست از آن ملت
ملوث بر ندارند بنا بر این لازم گردید که بعضی از آن آیات را در این مقام نقل نماییم باندازه فهم خود آنها را
ترجمه کنیم که حقیقت آن بر ناظران … این رساله مخفی نماند و در این باب دو فصل … یکی در اینکه
که دلالت بر فضیلت ایشان میکند بدون اینکه شرطی در آن باشد دویم در آنچه با شرط دلالت
بر مدعا دارد فصل اول در ذکر آیات و اخباری که دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند مطلق اول آیه
است که در آخر … مذکور است و آن اینست که کی عم قادوش اتا لادونای
الوهیخا بخا باحر ادونای لهیوت لو لعم سگولا مکل هاعمیم اشر عل پنی
هاادامه یعنی قوم خاصی تو از برای خدای خالق خود تو را برگزید خدای خالق تو از برای خود قوم برگزیده
از همه قومها که در روی زمین ساکن اند و آنچه علماء یهود در این آیه میگویند اولا این است که از کلمه
… اشاره که … لفظ آدامه مذکور است قطع نظر نموده در ترجمه آیه میگویند که خدا برگزید بنی اسرائیل را
از همه قومها که بر روی زمین اند و بعد از اینکه آیه را حسب المدعای خود معنی کرده اند میگویند
که پس باید که قوم خاص خدا منحصر باشد در بنی اسرائیل و در روی زمین کسی دیگر از خواص نباشد و معلوم
است که خداوند احدی دیگر را بر قوم خاص خود ترجیح نمیدهد و بیگانه را از آنها بهتر نمیداند پس چگونه
میتواند بود که از قوم دیگر که بیگانه اند درگاه خالق اند کسی … رسد که ناسخ طریقه آنها باشد …

مقابعت او واجب باشد و معنی این کلمات ظاهر است زیرا که در توریة ۸ اداها مذکور است و چنانکه داستر آن اشاره
است با قومیکه در آن زمین ساکن اند و موید این معنی است آنچه در آیات سابق بر این آیه مذکور است
و خلاصه مضمون اینها امر است بداخل شدن در زمین بیت المقدس و شکستن بتها و خراب کردن مذبحها و عبادت
خانهای آن جماعت که در آن زمین ساکن بودند و تاکید و تهدید بسیار در خصوص است در اینکه مبادا با جماعت
بهیچ وجه بناء آشنائی بگذارند و با ایشان وصلت کنند و دختر بایشان دهند و از ایشان دختر بگیرند
و تمام آن آیات منع و زجر بنی اسرائیل است از آشنائی و دوستی با کفار و بت پرستان آن زمین و بعد از
آن آیه معقول است که شما از این بت پرستها بهتر بودید و منع و تاکید در این بعد مبین باید که نه از بسیاری
و زیادتی شما بر این قومها بود که شما را برگزیدیم و اختیار کردم از برای اینکه بودن از قوم زیرا که شما از این
قومها بسیار کمتر بودید بلکه بجهة محبتیکه بود که خدا با پدران ایشان کرده بود که بعهد وفا آورد و شما را [illegible]
از دست فرعون پادشاه مصر و اینکه بدانید که خداوند خالق تو نگاه دارنده و وفا کننده است بوعده
و فرمانهای خود خلاصه آنچه از تمام این آیات معلوم میشود این است که خداوند عالم بنی اسرائیل را بجهة
خوبی پدران ایشان بر تمام آن قومها که در آن زمین ساکن و مشغول بت پرستی بودند برگزیده و ایشان را
نسبت با آن طوایف قوم خاص خود خوانده و از این مراتب ایشان را فخر کردن نمیرسد و بسیار ظاهر است
که خدا پرست از بت پرست بهتر باشد و بر تقدیریکه ایشان بهترین خلق زمین باشند لازم نیست
که تا قیام قیامت بهتر باشند و خداوند دیگری را خاص نگرداند بلکه جایز است مثل اینکه در آن وقت
ایشان برگزیده خدا بودند در وقت دیگر طایفه دیگر خاص خدا گردند و ایشان نیز افضل بر دیگران
و هدو دویم آیه ایست که در باره آن داه او توضیح مذکور است که آن آیات این است بانیم
ائتم لا دناي الهیخم لا تیکدو ولا تاسیمو قارحاه بین عینخم لامت کی عم
قادوش اتاه لادناي الهخا و بخا باحر ادناي لهیوت لو لعم سغولاه میکل
عمیم اشر عل پنی ها ادامه و آیه دویم از این دو آیه بعینه همان آیه ایست که از بار
والحقنی نقل شد و التعبیه و جواب آن از احتیاج بتکرار ندارد و معنی آیه اول اینست

لهم

٥٦

که شما طایفه ویکم خداوند خالق خود بند نه رخسار بخراشید و نه زخم کنید میان چشمها و صورتهای خود را از برای مرده
مگر در این آیه مذکور است بحسب معنی لغت بعضی پسران است و علاوه ترجمه مطابقت صاحب کتاب شما را ترجمه کرده لیکن
اسراء آن طایفه و گروه ترجمه کردیم و صاحب کتاب مذکور این لفظ را بمعانی بسیار ترجمه کرده از آنجمله طایفه و گروه و مردم
و فضلا و تلمیذ و جماعت و غیر ذلک و بر تقدیریکه خصم این معنی را از صاحب کتاب شما را تسلیم نکند و خواهد
که بمعنی پسر حمل کند میگوئیم که معلوم است که خداوند یگانه مجرد را فرزند بطریق حقیقی محال است و او از زوجه
و جفت منزه است پس باید حمل بر اقرب مجازات نمود بگوئیم که بعضی از خاصان و برگزیدگان و دوستان و عزیزان
خدا اید و جمیع این معنی چه نفع بر فرزندان ایشان دارد و چه دلالت میکند که باید ایشان برتری خود را بر
پیغمبر دیگر را اطاعت نکنند و نفی حجیت بر یهودیت باقی باشند و از اینکه نقل نماید که شما خاصان خدا باشید
لازم نمی آید که خدا را دیگر خاصی نبوده باشد سیم آیه ایست که در باره آن الیشموت مذکور است و آن
در مقامی است که خداوند عالم حضرت موسی را بسوی فرعون میفرستد و باو امر مینماید که بگو فرعون را که کوه آمر
ادنای بنی بخوری یسرائیل الی اخرم یعنی چنین گفت خدا که پسر اول زادم است اسرائیل و میگویم بتو که بگذار پسر
مرا که عبادت کنند مرا و علمای یهود بهمین آیه که خود مدم است بنی بخوری فخر میکنند و میگویند که ما را فرزند خود
خوانده و ما در جواب ایشان سخنان را اعاده میکنیم و میگوئیم که در این فرزند خواندن چه فایده و دلالت است
بر ابدی بودن احکام توریة و اینکه باید البته نبوت حضرت موسی منسوخ نشود و چگونه عاقل خود را با مثال این
ادله واهیه تسلی میدهد و در مقابل براهین تامه مرالیتید و ابرام میورزد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
فصل دویم در ذکر آیات و اخباریکه دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند لیوط اینکه فرمان بردار نکنند و از
اوامر و نواهی الهی تجاوز نکنند و عمل آن آیاتیست که در باره آن وشمع بشمع در سفر دویم مذکور است و حاصل
معنی آن آیات اینست که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند و آمدند به بیابان سینا در آن منزل بحضرت موسی
وحی رسید که بگو به بنی اسرائیل که دیدید آنچه کردم بمصریان و بر داشتم و نزدیک گردانیدم شما را و اکنون اگر بشنوید
سخنان مرا و بر پا دارید شرطها و احکام مرا باشید نزد من برگزیدگان و شما خواهید بود بمن بزرگان و قوم
خاص و قریب این مضمون در کتب انبیاء دیگر است و در این مواضع توریة قول ملاکه بر پا دارید

ثواب و احکام مرا نداینکه من عزت دهم شمارا و رفاهیت بخشم و برکت نهم و در نفس تفاصیل انها بی فایده نیست و لیکن از آن
مواضع مثل همین ایات که از یاراتی و تشبیع بشود نقل شد بعد از وقوع مقدمه ایست که خدا و غرامام از جا عبری کها فرمانده اند
انتقام کشیدن و وجه اینکه عباد بنی اسرائیل را بحاظر برند که چون خدا این طایفه را بسبب ما هلاک کرد و مارا بر ایشان
تفضیل داد پس ما دوستان خدا خواهیم بود هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما پیوسته مرفه الحال خواهیم زیست اگر چند
عصیان ورزیم و فرمان نبریم فلهذا در هر مقام مضمون آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم
شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر که محصلش همه آن اینست که ای گروه مردمان
بدرستیکه ما خلق کردیم شمارا از مرد و زن یعنی در اصل شما یکی اند و قبیله قبیله گردانیدیم شمارا که هر کس شناخته
شود و فلان کس پسر فلان کس از فلان طایفه و قبیله است ... که پسر فلان است یا از طایفه بهمان حاصل نخواهد بود و قرار داده
واتقیا شما است و انکیکه پرهیزکارتر است نزد خدا عزیزتر است و خدا دانا و با خبر است گوشزد ایشان نماید
فرموده و ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته و تنبیه و تلقیح فرموده است باینکه هرگاه شما شروط مرا بجا آرید
و مرا اطاعت کنید و پرهیزکاری را شعار خود ساخته از مراتب بندگی و عبودیت تجاوز نکنید در نزد من گرامی خواهید
بود و من شمارا عزیز میگردانم و الا اینکه شما و دیگران در صورتیکه مرا اطاعت نکنید یکی خواهید بود و از همه انتقام خواهم
کشید و ... که ایشان را بلیات و ابتلا که بعد از حضرت موسی مبعوث شدند مذمت بسیار فرموده و کارهای
ایشان را بر شمرده و ما در انتقام کشیدن ... قدرت ... مذمتی ... را انقل خواهیم کرد و در ... حاصل
سخن ما با این طایفه یهود این است که چگونه عاقل خود را باین امر راضی کند که امثال این کلمات را حجت خود قرار داده
باید دست از بر خود را از سعادت ابدی و نیکی ... محروم کرد این معنا مغرور شود باینکه خدا ایشان را برگزیده
و ایشان را قوم خاص خوانده بلکه کدام منقول است که خدا با او ... و کدام ظلم را با خدا ... است ان الذین
امنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من امن بالله والیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم
یحزنون باب ششم در ذکر مذمتهایی که خدا بر زبان انبیا بنی اسرائیل ... فرموده در بارانی که تا بود
در سفر پنجم از توریه مذکور است که از زبان حضرت موسی بقوم خود فرموده که چون از ... خانه بیرون کشید

باید قوم

باید قوم بنی اسرائیل و طایفه شش سبط در یک سمت بر کوه کرزیم بایستند و شش سبط دیگر بر کوه عیبال و لاویان با آواز
بلند بگویند که لعنت و نفرین باد آنکسی را که بت بتراشد و بریزد و تمام قوم بگویند آمین و لعنت باد آنکس را که حرمت
نگاه ندارد پدر و مادر خود را و همه قوم بگویند آمین و هم چنین در هر فقره مذکور است که قوم بگویند آمین و تتمه فقرات
این است که لعنت باد آنکس را که بر باید زمین همسایه خود را و لعنت باد آنکه نابینا را از راه دور کند و لعنت
باد آنکه حق غریب و یتیم و بیوه را بیوه را ... حق بر ایشان حکم کند و لعنت باد بر آنکه بخوابد با زن پدر خود و لعنت باد
بر آنکه جمع شود با بهائم و لعنت باد بر آنکه بخوابد با خواهر خود و لعنت باد با مادر زن خود و لعنت باد بر آنکه بزند رفیق
خود را در جای پنهان و لعنت باد بر آنکه رشوه گیرد و خون ناحق کند و لعنت باد بر آنکه عمل ننماید و فرمانهای توریه را
و بعد از این فقرات میفرماید که اگر بشنوید قول خدای خالق خود را بانیکه نگاه دارید و بعمل آورید فرمانهای
او را که من امروز بشما میفرمایم بدهد خدای خالق شما را بلندی بر همه قومهای این زمین بیاید بر شما همه برکتها
که مذکور میشود و ... این برکتها موقوف است بشنیدن امر خدای خالق خود برکت یابید در شهر و برکت یابید در صحرا
برکت یابید در فرزندان خود و برکت یابید در ثمره زمین خود و در حیوانات خود و گاو ها و گله های گوسفند خود و برکت
یابید در ظروف و اوانی خود و برکت یابید در آمدن خود و بیرون رفتن خود و بگرداند خدا دشمنان تو را ذلیل تو
و زخم خورده در راه تو بگریزند از پیش تو و خدا برکت دهد در انبار تو و در کسب تو برکت میدهد ترا در زمین
که خدای خالق تو میدهد بتو برانگیزاند خدا ترا از برای خود بجای قوم پاکی چنانچه عهد کرده است اگر نگاه
داری سخن فرمانهای خدا را و بروی در راههای او و ببینند همه قومهای آن زمین که نام خدا خوانده شده بر تو
و بترسند از تو باقی گذارد ترا خدا به نیکوئی در فرزندان تو و در حیوانات تو و در زراعت تو بر آن زمینی که عهد
کرد خدا به پدران تو که آن را بتو دهد و بگشاید خدا بتو خزانه خود را آسمانها ببارند بر زمین در وقتش و برکت
دهد مطالب ترا و قرض دهی بر طوایف دیگر و احتیاج بقرض گرفتن نداشته باشی و زیر دست نگردی و ... این
در صورتیست که بشنوید فرمانهای خدای خالق خود را که من میفرمایم شما را امروز بنگاه داشتن و بعمل آوردن و ... ثبت
و چپ عمل مکنید از برای رفتن بدنبال خدایان دیگر و اگر نشنوید قول خدای خود را بنگاه داشتن و عمل
آوردن فرمانهای او و از رسومی که من میفرمایم امروز بیاید بر تو همه لعنتها و بدیهای که مذکور میشود ملعون

[illegible]

باشد و ملعون باشد و صحرا خیر و برکت بر طرف شده از هر چیز تو و نفع نبری از فرزند خود و خیر و برکت نیابد و دیده‌ها
زمین خود و گاو و گوسفند خود ملعون باشد اگر داخل شهر و اگر بیرون روی ملعون آید از جانب خدا بر تو محققی
و زحمتها در هر چاره و ما یوس شده که بجان آورده و نتیجه بدهد افعال بد تو بهم رسیده و نابود شده ترا و بفرستد خدا بر تو
مرض وبا و مرگ را تا تمام گرداند ترا از بالای آن زمین که با آن زمین خواهی رفت بمیراث گرفتن آن زمین را و بزند
المقدس و بزند خدا ترا به تب لرزه و التهاب و ورم و تب لرزه و سوزش و سموم و سموم و یرقان و
رسد بلاها از شمشیر و ناخوش شدنها و بگردد آسمان بر بالای سر تو مس و زمین در زیر پای تو آهن و بعوض باران
خاکها از آسمان بیارد و بعد باشی زخم خورده در پیش دشمنان و دیگران از دو بگریزی و باشی در جمیع ممالک
زمین ترسان و باشد جثه و بدن تو خوراک حیوانات و مرغان و گرفتار گرداند خدا ترا با نواع بلاها از خوره
و پیس و جرب و گری که شفا از برای اینها نباشد و گرفتار گرداند ترا بدیوانگی و کوری و حیرانی دل که
بجای نبری و بر مراد و مطلب خود فیروز نگردی و باشی اینجا در همه روزگاران ستم رسیده و مثل کوران
و نباشد فرج دهنده از برای تو زن خطبه کرده تو را دیگران بگیرند و خانه آباد کرده ترا دیگران
ساکن شوند و میوه خورند دیگران از درختی که تو نشاندی و باشی گاو و گوسفند ترا در نظر تو ذبح کنند و ترا
از گوشت آن نصیبی نرسد و فرج دهنده از برای تو نباشد و پسران و دختران تو در دست دیگران اسیر باشند
و تو بر احوال ایشان مطلع باشی و نتوانی چاره کنی و بخورند همه میوه‌های زمین ترا و همه حاصل دست کرد ترا
قومی که نشناسی آن قوم را و باشی ستم کشیده و شکسته شده در همه روزگاران و باشی دیوانه در نظر خود چون در نظر کنی
گرفتار کند خدا ترا بدمل و خوره از کف پا تا فرق سر تو که شفا نباشد ترا و برطرف کند ترا و پادشاه
ترا و مسلط کند بر تو قومی را که نشناسی تو و پدران تو آن قوم را و خدمت کنی آنجا خدایانی که از سنگ و چوب
ترا ذلیل باشند و بوده باشی در احوال بحیثیتی که بتو مثل زنند و ترا استهزا کنند در همه آن قومها که خدا
ترا گرفتار آن‌ها کرده است برکت برطرف شود از زمین تو و تخم بکاری نخم بسیار بکاری و حاصل کم جمع کنی
و بخورد آن را ملخ و درخت انگور بنشانی و خدمت کنی و شراب و میوه نخورد از آن که کرم بخورد و زیتون در
زمین تو بسیار باشد و تو نتوانی که از آن روغن بگیری و استعمال کنی زیرا که کنده شود آن زیتون

و پیران و دختران بزایی و از برای تو باقی نمانند بلکه باسیری بروند و اشجار و اثمار و اراضی ترا دیگران میراث
گیرند و دیگران بر سر تو مسلط شوند و تو ذلیل و پست شوی و دیگران ترا قرض دهند و تو محتاج بقرض گرفتن باشی
و دیگران صاحب اختیار و بزرگ باشند و تو پست و ذلیل باشی و برسد بر تو همه این نفرینها تا هلاکت برسند تو
تا نیست گردانند ترا و اینها بجهت این است که نشنیدی قول خدای خالق خود را و نگاه داشتی فرمانهای او و رسمهای
او که فرموده ترا و بعوض اینکه عبادت نکردی بخدای خالق خود را در شادی دل و رفاهیت خدمت خواهی کرد مر
دشمنان خود را که بفرستد او را خدا در قحط و تشنگی و برهنگی و کمی هر چیز و بگذارد در غل آهن را بر گردن تو
تا برطرف کند ترا بفرستد خدا قومی را از اطراف آن زمین بمثابه کرکس که پرواز کنند و نفهمی زبان آن قوم را
و قومی سخت رو باشند که از پیران شرم نکنند و بر اطفال رحم نکنند فانی و نیست گردانند چهار پایان ترا
و زراعتهای ترا تا اینکه باقی نگذارند دانه از زراعت و هیچ از روغن و برطرف کنند گاو و گوسفند ترا و عذاب
کنند مردم را بر در دروازه‌ها و مسلط شوند بر شهرها و حصارها و قلعه‌ها و عذاب کنند بر در هر دروازه که در
شهرها است بخوری در آن قحط و محاصره گوشت فرزندان خود را که جگر گوشه‌های تو باشند و هر کسی تا نهایت اقوام
و اقربای خود را در اسیری و زحمت ببینید و همه از پروردگان بزحمت و مشقت و عذاب گرفتار شوند
و زنان و دختران به دست دشمنان اسیر شوند مولف گوید که آنچه در این فصل نوشته شد از بابای که
پنجاه بود از سفر پنجم توریت است و در جاهای بسیار آن و بسیار آن بعد از این و دیگر مواضع توریت از این قبیل
وعیدها بسیار است و در نقل اینها بجز ملال چیزی دیگر عاید روزگار مطالعه کنندگان نخواهد گردید غلط دارد
بهمین قدر اکتفا نموده تتمه را حواله میکنیم بکتاب توریت و غرض ما از ایراد این فصل در این مقام تاکید
و تبیین این مدعا بود که بنی اسرائیل را با خداوند خویش و پدر و فرزندی نیست و آنچه ادعا میکنند که نحن ابناء
الله و احباؤه دروغ میگویند و کرامت و عزت ایشان نزد خدا موقوف بر فرمان بودار و اطاعت
کردن ایشان است و معلوم است هر طایفه که اطاعت و فرمان برداری کنند البته عزت و بزرگی خواهند
یافت و تمام آنچه را خدا در این آیات فرموده و ایشان را با آن ترسانیده بعمل آمده و آنچه را انکار کرده بود
متحقق شده و به آن عذابها گرفتار شدند چنانچه در نوبت اول که بخت نصر نام که پادشاه کافر بود جرات نمود

[illegible]

از نعمت های بی بر بیت المقدس آمد انسلط بر تمام بیم بودند ده علامتی مانند ابا بعید کی بر اصحاب جنگ واقع شد بر ایشان
نیز علامتی رو داده که در یک شب صد و هشتاد و پنج هزار کس ایشان مردند نه سبط و نیم بنی اسرائیل که در
بیرون اورشلیم ساکن بودند مجموع ایشان را کوچانیده برده بولایت خود و ایشان متفرق شدند که حال دو هزار و پانصد
سال است که اثری از ایشان نیست البته داخل اسلام شده اند آنچه یهود که حالا در کل عالم هستند مجموع
ایشان از دو سبط و نیم اند و ثانیاً بخت نصر بر ایشان مسلط شد و ایشان را با اسیری به بابل برد و در آنجا
مناجات که بزرگ حضرت دانیال در رفتن به بابل اتفاق افتاد و ما قدری از آن را در این کتاب نقل کردیم
مذکور است که شنیدیم آنچه را فرموده به موسی بنده تو و گرفتار شدیم بآن وعیدها که آنحضرت فرموده بود
و ثانیاً خدا بر ایشان رحم کرد و ایشان را خلاصی داد و ایشان متفرق شدند کرت دیگر فرمانهای او را
فراموش کردند و گناه بسیار کردند و تعلیم نیاوردند و غضب خدا بر ایشان شدید شد و بقحط و تنگی و گرسنگی
و محاصره گرفتار شدند و اهل روم بر ایشان مسلط شدند ایشان را بر طرف کردند و یوسیف که از یهودیان در
تاریخ خود نقل کرده که در آن محاصره فرزند خود را کشتند و خوردند و بعضی نوشته که آنچه در آن محاصره
در کشتی بود آنچه بدست دشمن کشته شدند و گرفتار شدند هزار هزار و صد هزار نفر بودند نعوذ بالله
من غضب الله و پادشاهی از میان ایشان بیرون رفت و تا حال هنوز آثار آن از احوال ایشان
هویدا است و در جمیع ولایات و اقالیم گرفتار خواری و ذلت هستند ایشان نه اکثر مسلمان شدند عیسی ان
و نه در پیش طایفه نصرانیه قدری و مقداری هست و نه از خود ملاذ و ملجأ دارند و در این مقام چند
آیه از کتب پیغمبران در مذمت این طایفه نقل میکنیم فصل را بآن ختم میکنیم وبالله التوفیق در اول
کتاب حضرت شعیا پیغمبر آیه دوم چنین مذکور است که مضمون ترجمه اش این است که ای آسمانها بشنوید
و ای زمین گوش کنید چنین میفرماید خدا که پسران بزرگ کردم و بلند کردم و ایشان نافرمانی
کردند مرا گاو صاحب خود را و خر آخور صاحب خود را و بنی اسرائیل که قوم من اند مرا
نشناختند و فهم نکردند وای بر قوم خطاکار قوم سنگینی گناه بدکاران و فرزندان بدکاران و اگذاشتند خدا را
و بغضب آوردند خدای اسرائیل را یا خدای بنی اسرائیل را و برگشتند بقهقری العیاذ بالله ایکه بایست

تربة

[illegible]

ترغیب کنند و بسوی خدا میل کنند مشغول کرده میل بهوای نفس کردند و باین ایشان را ضعف و فرضهم و ایمان و عقد
که در تورات بایشان وعده فرموده بود که هرگاه احکام خدا را بر پا بدارند بر ایشان وارد باید بر ایشان ماتم دیدند اینکه
سخنی را بجای خود رسانیدم که میفرماید ماه ها و عیدهای شما را دشمنی میدارم و در هنگام برداشتن شما دستهای خود را
بدرگاه من میپوشانم چشمهای خود را از شما اگر چند بسیار تضرع کنید من نخواهم شنید زیرا دستهای شما آلوده است
بخونها و ایضاً در فصل ششم از کتاب آیه نهم چنین مذکور است که مضمون ترجمه آن این است که در وقتی
ملائکه خدا را که پرواز میکردند و یکی از آنها بنزد من آمد و آتش در دست داشت و گفت که باین قوم بگو که
شنیدن بشنوید و فهم نکنید بدل و دیدن به بینید و ندانید یعنی از برای ایشان در ظاهر چشم و گوش خواهد
بود و خدا بر اینها مهر خواهد نهاد که فهم و تعقل چیزی نکنند و بعد از این آیه است که فربه کن دل این
قوم را و گوش ایشان را سنگین کن و چشمان او را بپوشان که مبادا به بینند و بشنوند و فهم کنند و باز گردند و علاج
کنند و ایضاً در فصل پنجم از آن کتاب مذکور است که دست خدا کوتاه نیست از فرج دادن و گوش خدا سنگین نشده از
از شنیدن بلکه گناهان شما حایل شده است میان شما و خدا و خطاهای شما پوشانیده است رحمت خدا را از شما زیرا که
دستهای شما بخونها آلوده است و انگشتهای شما در معصیت فرو رفته است لبهای شما دروغ گفتند و زبانهای شما باطل
و ناحق گفت و کسی نیست که راست گوید در میان شما و نیست احدی که حکم کنند میان ایشان کسانی تکیه به هیچ و لاج
و سخن گویند باطل و لایعنی بار دار شوند بزحمت و بزایند بلا و ایضاً در فصل شصت و نهم از آن کتاب مذکور
است از نسل یعقوب از سبط یهودا بیرون آورم کسی را که بمیراث بگیرد کوه مقدس مرا و مراد از آن کسی حضرت عیسی
ابن مریم است و میفرماید که تابعان او بر و را او و در راحت و فراغت باشند و شما ای بنی اسرائیل بسبب اینکه
بت پرستی کنید و از برای بت خوراک و بنام ترتیب کنید کشته شوید و بسبب آنکه خواندم بر ایشان سر بریده شوید زیرا که
خواندم شما را و اجابت نکردید و کلام فرمودم و شما نشنیدید و بدی کردید در نظر من و آنچه من نخواستم شما کردید
باین سبب چنین امر کرد خدای رب العالمین که بخورند بندگان من و شما گرسنه باشید و بنوشند بندگان من و شما
تشنه باشید و بندگان من شادی کنند و شما شرمنده باشید و بندگان من از خوشی دل فریاد کنند و شما ناله کنید از درد
دل و از شکستگی خاطر مویه کنید و گروه شوید اسم شما نفرین و در کتاب حضرت ارمیا مذکور است چنانچه

[illegible]

[illegible]

در فصل دویم مذمت ایشانرا بر بت پرستی فرموده و در فصل چهارم میفرماید که بیفهم اند قوم من و مرا نمیشناسند پسران
نادانانند ایشان و صاحب فهم نیستند ایشان و لیکن دانا اند در بدی و خوبی را نشناخته اند و در فصل پنجم میفرماید
که بشنوید ای قوم بیفهم و بیعقل که چشم هست برای ایشان و نمیبینند و گوش هست برای ایشان و نمیشنوند و از من نمیترسند
و در فصل هفتم خطاب بپیغمبر خود میفرماید تضرع و التماس در باره این قوم مکن که من از تو نخواهم شنید آیا نمی بینی
که چه میکنند ایشان در شهرها و در کوچهای بیت المقدس که هیزم جمع میکنند اطفال ایشان و آتش میکنند مردان ایشان
و خمیر میکنند زنان ایشان و سور انجام و ترتیب میکنند هدیه ها و پیشکشها بجهت خدایان بیگانه و غرض ایشان خشم
آوردن من است و در فصل هشتم میفرماید که چگونه میگوئید که عاقلانیم ما و دستور خدا با ماست و بتحقیق که دروغ
گفتند و شرمنده شوند عقلاء ایشان و بگیر آیند مخالفت کردند سخنی را و کجاست عقل در ایشان باین سبب بدهم زنان
ایشانرا بدیگران و صحراهای ایشانرا بمیراث بران زیرا که تمام ایشان از کوچک تا بزرگ طماعان اند و دروغ گویان
و در فصل یازدهم میفرماید که برفتند بدنبال خدایان باطل و خدمت کردند ایشانرا باطل کردند بنی اسرائیل شرط مرا که با
کرده بودم با پدران ایشان باین سبب امر کرد خدا که من میاورم بر ایشان بلائی که نتوانند بیرون آمد از او تضرع کنند
بدرگاه من و من نشنوم از ایشان بروید بآن شهرها و آن کوچها که عطرها بجهت بتها میسوختند و نبود از آنها بتها تضرع
میکنند و فرج از برای ایشان نخواهد بود زیرا که بعدد شهرهای بنی اسرائیل و کوچهای بیت المقدس معبودها [illegible]
و ای ارمیا التماس مکن تو از برای این قوم و ایشانرا دعا مکن که من نمیتوانم اجابت کنم بسبب بدی ایشان و در اول
فصل پانزدهم میفرماید که اگر بایستند پیش من موسی و شموئیل بجهت التماس بنی اسرائیل که من قبول نخواهم کرد التماس
ایشانرا دور کن این جماعت را از پیش من و اگر بگویند بتو که بکجا برویم بگو بایشان که چنین امر کرد خدا که هر که مرگ
خواهید بسوی مرگ و اگر شمشیر خواهید بسوی شمشیر و اگر قحط خواهید بسوی قحط و اگر اسیری خواهید بسوی اسیری و در
شانزدهم ارمیا میفرماید که چنین امر کرد که نباید بخانه ماتم ایشان از برای ماتم داری و نه موئیه کوشی
از برای ایشان که برداشتم سلامتی خود را از این قوم و شفقت و رحمت خود را بمیرند بزرگان و کوچکان [illegible]
و با آنها زمینی قبر نشوند و کسی از برای ایشان ماتم نگیرد و در آخر فصل بیست و سیم میفرماید که فراموش کنم
ایشانرا فراموش کردنی و رها کنم ایشانرا و آن شهر را که بدادم بایشان و پدران ایشان و بدهم ایشانرا الزرنی

ایشانرا

٦٠

ایشانرا و خجالت همیشگی که هرگز فراموش نشود و در آخر فصل بیست و چهارم میفرماید که بدهم ایشانرا ترس و اضطراب و بدی
در همه مملکتهای آن زمین [illegible] که ضرب المثل باشند و نفرین در همه آن مملکتها که ایشانرا رانده خواهم کرد
بفرستم برای ایشان شمشیر و قحط و مرگ تا تمام کنم ایشانرا از آن زمین که دادم بایشان و پدران ایشان مؤلف گوید
که آنچه از هر فصل کتاب ارمیا نقل شد قلیلی بود از کثیر و تمام کتاب آن حضرت مشحون است بمذمت و ذکر بدی بنی اسرائیل
و حال از هر یکی نقل کردیم تا نشانه باشد و معلوم شده است که غرض از این وعده همیشگی نقل از دیار اول بیت المقدس
نیست زیرا که خدا بعد از آن [illegible] ایشانرا [illegible] قبول کرد [illegible] ایشانرا و آنچه در این آیات میفرماید
وعید است باینکه هرگز نخواهم شنید پس غرض از این آیات خرابی دویم و پریشانی است که تا این اتفاق افتاده و حال دو هزار
سال است که بآن گرفتار اند و در فصل [illegible] از ارمیا آیه مذکور است که ذکر آن در این مقام مناسب است و خلاصه
آن اینست که وحی رسید بحضرت ارمیا که برو بکارخانه کوزه گری که در آنجا چیزی بتو معلوم خواهد شد آن حضرت
میفرماید که من رفتم بکارخانه کوزه گری و دیدم [illegible] کوزه گر [illegible] و از آن گل چیزی ساخت [illegible]
از آن خوشش نیامد آنرا برهم زده از آن گل چیز دیگر ساخت [illegible] و در این حال [illegible]
و رفتار من با بنی اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل [illegible] نیست بلکه هرگاه وعده
بدی بقومی [illegible] ایشان [illegible] نیکی کنند [illegible] پشیمان شوند [illegible] صرف [illegible] باصلاح
احوال ایشان میکوشم و ایشانرا [illegible] و اگر وعده نیکی بقومی دهم و ایشان بد کنند [illegible] آن نیکی را از ایشان
مصروف ساخته ایشانرا ابدا گرفتار میکنم و از ایشان انتقام میکشم و فایده نزول آن وحی بحضرت ارمیا آنکه
بعد [illegible] بنی اسرائیل [illegible] که خدا باینها وعده داده بود فریفته [illegible] کنند و چنین دانند که خدا از ایشان
انتقام نخواهد کشید بسبب اینکه ایشان از آل یعقوب و ذریه اسحق و ابراهیم اند [illegible] بدانند که خدا عادل است
و جزای عمل هر کس را بآن کس خواهد رسانید [illegible]
که هر کس را بعمل کار خود میرساند [illegible] امید [illegible] الهی [illegible] الطاعه و البعد
عن المعصیه [illegible] بتتمه نقل آیه [illegible] کتب انبیاء [illegible] بنی اسرائیل وارد شده است در
کتاب [illegible] موسی پیغمبر مذکور است که [illegible]

[illegible]

بعض نمیکنند خدا امر را علی اینکه انکار میکنند سه اسرار ازبرای بندگان خود که پیغمبران اند و در کتاب پنجم میفرماید که من
قرار دادم برای شما موسی را از بنی اسرائیل بنی اسرائیل میگفتند طایفه بنی اسرائیل که دیگر نخیزند و اواره شوند از روی زمین و دیگر
برپا دارنده نباشند ازبرای ایشان و در کتاب ملاخی پیغمبر مذمت بسیار وارد است و این ملاخی که از پیغمبران است
که بعضی از آن را ایه واینه از کتاب او را در مقام نقل در ابدی نصب تورات نقل کرده ایم و طریق الاستدلال بآن را تقدیم ازاز
آن ذکر نموده جواب داده ایم و آنچه از علما و یهود که در این زمان موجود اند استماع شد این است که دلیل از این تمام ترتیب
خلاصه ملاخی از پیغمبران عظیم الشان اند و یهود کمال اهتمام و اعتقاد بر کتاب او دارند و در کتاب دویم کتاب الخضر
مذکور است که شما گمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه کردید بسیاری را در شریعت و تباه کردید شرط
لوی را و من قرار دادم ازبرای شما خوار و ذلت را نسبت بجمیع طوایف زیرا که شما نگاه نمیدارید طریقه مرا و چشم
میپوشید در اجرای احکام شریعت من و بعضی را بر بعضی ترجیح میدهید آیا همه فرزند یک پدر نیستند و خدای واحد
همه را خلق نکرده است پس چرا بسبب جنایت کردن مرد با برادر خود خیانت کردید یهودا و تباهی و معصیت کرده شد
در میان بنی اسرائیل و در بیت المقدس نسبت کرد یهودا خاص خدا را زیرا که صاحب شد دختر بیگانه را و بعد از این
میفرماید که یَخْرِیت اَدُنَای لَا اِیش اَشِر یَعَسِینَا عِر وَعُنِه مِاهَلِی یَعْقُب وَمَگیشِی مِنحَاه لَادُنَای
صِبَاقُت یعنی نیست کند خدا مرد را که بهم رساند فرزند و فرزند زاده از آل یعقوب و نزدیک آورنده هدیه
ازبرای خدای رب العالمین و این آیه معتبر است برآنچه در کتاب اول میفرماید و خلاصه آن این است که فرزند عزت
میدارد پدر را و عبد مولای خود را پس اگر پدرم من کجاست عزت من و اگر مولای هم کجاست ترس من فرموده خدای
رب العالمین کوای بزرگان که خوار کنندگان اسم من را و میگویید که در چه چیز خوار کرده ایم اسم ترا در این خوار کردید
که نزدیک میاورید بقربانگاه من قربانی رد شده را و میگویید که چه عیب دارد قربانی ما و این سخن شما بجهت این
است که حقیر میشمارید سفره و قربانگاه خدا را نزدیک میاورید حیوان کور را برای قربانی آیا نیست بدی
و میاورید لنگ و خسته آیا نیست بد و اگر این لنگ و کور و خسته را پیش کشی برید ازبرای پادشاه خود
آیا از شما راضی میشود و این پیشکشی منظور میدارد و رعایت جانب شما را و در صورتیکه چنین هدیه
در دست تو باشد و پیش برد سخن ترا قبول میکند صاحب ترا هم چنین مرا از شما رغبت نیست و از شرق تا مغرب

سو نونو بک ...

بزرگی است اسم من در تمام امت و در هر مقام بخور میکنند اسم مرا و هدیه پاک میاورند و شما خوار کنید اسم مرا

باب هفتم

در ذکر اصول دین و اخبار چند که ازبرای آن مناسب این رساله است و در آن چند فصل است

فصل اول

در ذکر آیه چند از زبور حضرت داود و هشتاد و نهم مزمور دویم زبور مذکور است که تورات آدنای تمیماه
مشیبت نافشی و علماء یهود این را حجت تمام بر ابدی بودن توریت حضرت موسی قرار داده اند و تمام یهود را معین میکنند
که بعضی بعد از نسخ تورات و طریق الاستدلال این است که لفظ تورت را بر توریت موسی تفسیر میکنند و حال اینکه در
لغت عبری چنین متعارف است که لفظ علم را معتبر بکلمه ها میکنند و در هر جا که میخواهند که از توریت موسی خبر دهند
بلفظ هتورا خبر میدهند و هم چنین در سایر الفاظ و این معنی بر متتبع بغیر نیست و لهذا غریب است امر یهود که تورات
از مواضع که هتورا را مطلق و لتورت تفسیر میکنند و در این مقام تورت را بتوریت موسی و سفر تفسیر بلفظ تمیماه
و معنی آن را تمام او است بتمام است او تفسیر میکنند و باین نحو خلاصه میکنند که توریت بمعنی توریت موسی تمام است تکمیلی
دهنده جانها است و در هیچ موضع توریت موسی بتوریت ادنای تعبیر نشده است و معنی این موافق عبارت بر وجه صحیح این است
که دستور خدا تمام است گردانیدن جانها است و این معنی مطلق دلالت بر مدعای یهود ندارد و بر تقدیر یکه آنچه که یهود ادعا
میکنند ثابت شود هیچ دلالت دارد بر اینکه باید نسخ نشود و علاوه بر این میگوییم که هر گاه سخن این است تمام باشد منافی آن
بسیار از زبور است زیرا که بر بنی اسرائیل لازم بود که مادام که مکلف بشریعت توریت باشند داخل سلسله دیگر نشوند و سلسله
دیگر را بخود راه ندهند و هم چنین خدا پرست منحصر در بنی اسرائیل میدانند و بنابراین معتقدات لازم میاید که هر گز تمام روی
زمین خدا پرست نباشند بلکه هیچ سلسله غیر بنی اسرائیل خدا را نشناسند زیرا که توریت مانع ایشان است و مادام که حکم او باقی
است دیگری خدا پرست نخواهد شد و در زبور آیات بسیار هست که صریح است در اینکه خلق روی زمین خدا پرست خواهند
چنانچه در مزمور بیست و دویم میفرماید که یزکرو ویاشوبو ال ادنای کل اپسی ارض ... یعنی یاد کنند و باز
گردند بسوی خدا همه اطراف زمین و سجده کنند پیش او همه قبیله ها و گروهها زیرا که خدا راست پادشاهی و تسلط بر گروهها
تمام شوند و سجده کنند همه بزرگان روی زمین و پیش او بر کوع روند همه فرو روندگان بخاک و جان خود را زنده نگاه
ندارد و در مزمور چهل و هفتم میفرماید که بزرگان قومها جمعیت نمودند و ایمان آوردند بخدای ابراهیم و در مزمور شصت و
ششم میفرماید که همه خلق زمین سجده میکنند ترا و سرود میگویند برای تو و سرود میگویند نام ترا الخ و در مزمور شصت و هفتم

بعد از آنکه در تمام مزمور نقل میفرماید که [illegible] را میکنند و شکر گفتن و تسبیح کردن ایشانرا بیان میفرماید در آخر میگوید که بر تنند
از خدا ابتها اطراف زمین و در مزمور نود و ششم میفرماید که تسبیح گوئید خدا را تسبیح تازه تسبیح گوئید خدا را ای همه خلق روی
زمین و در مزمور نود و هشتم میفرماید که همه قومها را که او دیده بیایند و سجده کنند پیش تو خدایا و عزت دارند نام ترا
و امثال این آیات در توریت و زبور بسیار است و ما باینقدر اکتفا کردیم زیرا که طالب حق را این قدر کفایت است

فصل دوم یکی از بو الفضولها که در این زمان در لندن تالیف رساله در اثبات حقیقت و نسخ [illegible]
بر آمده در آن کتاب قدری از معجزها و خوارق عادات که از انبیاء سلف علما در رساله نقل کرده و بعد از آن گفته که پیغمبر و رسول
باید امثال این مردم که صاحب این معجزات باشند باشند و آنکس را که اهل اسلام پیغمبر او اعتقاد دارند صاحب هیچ معجزه نبایست
دارا و مثل این خوارق عادات بلکه از اینها کمتر نیز علما در رساله و از این عبارت معلوم میشود که این بو الفضول معجزات
پیغمبر آخر الزمانرا که اظهر من الشمس است در مقام لجاج و تعصب انکار کرده و شنیده ام که اگر کسی با او معارضه کند معجزات منکر
معجزات انبیاء سلف شده و میگوید چگونه بر تو معلوم شده که آن پیغمبران صاحب معجزه بوده اند چه خواهد گفت و اگر گوید که در
کتب که در میان یهود معتمد اول است مذکور است میگوئیم که مثل این در کتب اهل اسلام نیز مذکور در شان پیغمبر آخر
الزمان هم موجود است بلکه بسیار بیشتر است از آنچه در کتب سلف در شان جمیع انبیاء نقل شده است پس بنا بر این سخن
هیچ امتی در شان پیغمبر خود مسموع نیست و باید که معجزه که بالفعل حاضر باشد دلیل بر خصم شود و چنین معجزه از انبیاء سلف
باقی نیست و اگر مدعی [illegible] دست بجدال زده بگوید که اسلام منکر معجزات انبیاء سلف نیستند و یهود منکر اند معجزات
پیغمبر آخر الزمانرا پس معجزات انبیاء احتیاج باثبات ندارند زیرا که مجمع علیه است و چون معجزات پیغمبر آخر الزمان
مختلف فیه است باثبات محتاج است در جواب میگوئیم که این شبهه ایست که بسی خلق را از اهل ملل گمراه کرده است
و باید دانست [illegible] زیرا که اهل اسلام که تصدیق پیغمبران سابق را میکنند بنا بر این است که آنحضرت خبر
بالفعل که حالا در میان مردم موجود باشد تصدیق کنند و اشاره کنند که این شخص پیغمبر است بلکه از آن راه میگویند که خدا پیغمبران
فرستاده چه بنی اسرائیل و چه بغیر ایشان و آن پیغمبران فرستاده خدا بوده اند و از جانب خدا سخن میگفتند و تمام
ایشان خبر از بعثت پیغمبر آخر الزمان داده اند بلکه مبعوث شدن ایشان از بابت جمله فراهم آمدن اسباب نبوت
آنحضرت بوده و اهل ایمان یقین کرده اند که آنها مبعوث شدند پیغمبران صاحب معجزه بوده اند و اقرار بوقوع معجزه از آن پیغمبران

میکنند

آن پیغمبر

میکنند خلاصه اینکه صاحب معجزه بودن آن موسی [illegible] خبر بوجود پیغمبر آخر الزمان داده و [illegible] را به پیغمبری یاد کرده و اگر
یهود نیز به پیغمبری [illegible] موسی [illegible] پس براینها [illegible] نیز لازم است که اقرار به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان کنند و اگر میگویند
که موسی خبر به پیغمبری [illegible] داده پس [illegible] نیز آنکس را که خبر باین مطلب نداده باشد و به پیغمبری [illegible] تصدیق کرده
صاحب معجزه نمیدانند و او را پیغمبر نمیگویند و مثل این شخص را [illegible] پس از این تصدیق فایده [illegible]
آنکه بوده که بگوید معجزات موسی مثلا مجمع علیه است و کسی منکر آن نیست و معجزات پیغمبر آخر الزمان را تصدیق نمیکنیم
شد و اعتقاد او [illegible] در مقام ابهام ماند و این شبهه مردود و منوط بر سخنی است [illegible] پیغمبر شد [illegible]
پیغمبر خود صاحب غرض اند سخن ایشان [illegible] معتبر نیست [illegible] اثبات لازم است پس آنچه [illegible] لازم
که اثبات نبوت انبیاء [illegible] نماید و معجزات ایشان را ثابت کرده اند و [illegible] از طریقه اسلام
تر است زیرا که بعضی از معجزات پیغمبر آخر الزمان در میان است و کسی انکار [illegible] نمیتواند مثل قرآن که
این هزار و دویست سال [illegible] در مواضع متعدده آن مذکور است که اگر کسی
مثل اقصر سوره آن بیاورد و عاجز از آن [illegible] و حقیقت [illegible] یکی از [illegible] کمال قرآن [illegible]
و سلاست بیان که کسی را اتیان بمثل آن طاقت نیست و دیگر اخبار بالغیب که کسی را [illegible]
و این معجزه عظیم است زیرا که آنحضرت [illegible] جمیع طوایف را بکفر و عصیان نسبت و کسی را از [illegible]
[illegible] توقع و [illegible] چنانچه اول بعثت
قریش که اقوام او بودند [illegible] و انذر عشیرتک الاقربین [illegible]
چنین [illegible]
سال [illegible]
و ذلیل و خوار شدند و دیگر از معجزات آنحضرت خبر دادن باین است که پیغمبر بعد از من مبعوث نخواهد شد
و این سخن را نیز [illegible] و این نیز معجزه
عظیمه ایست و در این اوان که [illegible]
بلکه [illegible] که این سخن را [illegible] بنی اسرائیل شنوده بود و در کتب انبیا دیده بود که پیغمبر

[illegible]

مبعوث نخواهد شد و هم چنین سر اپای این نسخه را ملاحظه نمودیم از جز ابطال قول آن چیز دیگر بنظر نیامد زیرا که در کتب انبیای
مطلق مذکور نیست که دیگر پیغمبری مبعوث نخواهد شد بلکه در تمام انها تصریح شده که پیغمبری بوعده هست و ما قلیلی از انزار دو ایی
رساله نقل کردیم و اگر گوید که این نسخه از بانی در میان یهود مذکور است میگوئیم که بر نسخی از بنا فقا ب ناچار اعتماد تست
که کسی اگر فقط بر آن اصرار نماید خصوصا در صورتیکه خلاف مضمون کتب ایشان باشد و اتفاق علما و تاریخ از هر
سلسله و طایفه اتفاق دارند که آنحضرت امی بوده و کتابی نخوانده بوده و با کسی از اهل کتاب صحبت نداشته بود بلکه
در آن اوان در مکه معظمه که مولد و منشأ آنجناب بود کسی از اهل کتاب نبوده و معجزه دیگر آنحضرت که از همه معجزات
آنحضرت زیکی تر است این است که در سوره جمعه میفرماید که مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا
و ظهور این معجزه بعد از این است که کسی این رساله را بنظر دقت ملاحظه نماید و بر خوبیت علما و یهود اطلاع بهم رساند
این مذکوره را معجزه دانند و ما قطع نظر از جمیع این مراحل و مطالب نموده میگوئیم که ظهور معجزات بسیار از کسی دلیل
عظم شأن آن پیغمبر نیست بلکه دلیل است بر اصرار امت در کفر و در صورتیکه امت در انکار انبیا اصرار
ننمایند ایشان محتاج بتکرار معجزه نمیشدند آیا هرگز دیده و شنیده شده است که جوانان از انبیا طلب معجزه کنند
بلکه در آن وقت که موسی وارد مصر شد و تمام [illegible] کرد که خدا مرا به پیغمبری اختیار کرده و امر نموده که تورا
در این امر یاری کنم و باتفاق من بیائی که هر دو به نزد فرعون رفته او را دعوت نمائیم هرون سمعا و طاعة
گفته بلا توقف با آن امر خطیر تن در داده مطلق طلب گواهی از آنحضرت ننموده و فرعون ملعون در شنیدن
فرمان الهی انکار و امتناع نموده باعث شد که معجزه دیگر طلب نمود پس ابو الفضول مذکور در مقام ابطال
معجزات بسیار از برای انبیا نموده از اصل کار غافل شده و نفهمیده که این معنی [illegible] اوست
و طایفه اوست و فی الحقیقه این معجزه که ما از سوره جمعه نقل نمودیم نموده و شاهد حاضر است برای حقیقت
و سخن ما بکرات شده و آنچه از معجزات که از پیغمبر آخر الزمان و دیگر پیغمبران اصلا در رساله در مقابل [illegible] که
کسی در مقابل اصرار نمود و ابتدا [illegible] و بعضی اخبار بغیب داد که ما در معجزات جناب
ختمی مآب اثبات نمودیم بجهة اصرار طایفه یهود بوده و بیان این اجمال این است که چون حضرت کلیم الله
بنی اسرائیل را در آیه [illegible] که در باب [illegible] از توریة مذکور است و ما آنرا نقل نموده ترجمه کردیم

خبرداده

خبرداده بود که از علامات آن پیغمبر موعود این است که از غیب خبر دهد و چون جناب ختمی مآب [illegible] یهود را [illegible]
تا انقراض عالم و بر اصرار و ابرام ایشان علم داشت لهذا بطریق از غیب خبر داد که هر روز در ظهور آن [illegible] و کسی
انکار آن ملتفت نگردد و حجت بر طایفه یهود نیز تمام باشد و نتوانند که بر ما معلوم نیست که این آنحضرت اخبار از
غیب فرموده باشد و اگر کسی اساس شریعت آنحضرت را بنظر دقت ملاحظه کنند میفهمند که تمام آن مبنی است بر
طوریکه در ضمن آن مصالح ائمه که بعد از آنحضرت بوجود خواهد آمد نیز منظور داشته شده است و آن نیز فی الحقیقه
اخبار از غیب است زیرا که میدانسته که چه وضع خواهد شد و از انقراض علم خبر مثل اینکه در شریعت حضرت
موسی که حج کردن را بر بنی اسرائیل واجب کرد این امر مقید بشرط نکرد و نگفت که بر شما حج واجب است بشرط
استطاعت زیرا که همه بنی اسرائیل را امر کرد باینکه در زمین کنعان ساکن شوند و از آن مکان بیرون نروند و هر سال
حج کنند و در آن وقتیکه حضرت خاتم الانبیاء حج را بر امت خود واجب ساخت جمعیت و وسعت مملکت ایشان
از بنی اسرائیل و زمین بیت المقدس بیشتر بود و مع ذلک وجوب حج را مقید باستطاعت فرموده ملاحظه بر حسب
آن امتی که بعد از آنحضرت بهم رسیدند و در اطراف عالم متفرق شدند نموده و الا از مدینه تا مکه کمتر از
مسافت بنی اسرائیل فاصله بود و ممکن بود که بطریقیکه بنی اسرائیل هر سال بحج میرفتند ایشان نیز
بلا دغدغه بروند و احتیاج بقید استطاعت مطلق نبود و طایفه یهود همان طایفه اند که علمای متقدمین ایشان
ذکر کرده اند که با وجود اینکه ایشان طالب موسی بودند و آن همه معجزات را از آنحضرت در مصر ملاحظه
نمودند و آنحضرت ایشانرا از چنگال فرعونیان خلاص نمود و در هنگام گذشتن ایشان در دریا از آن [illegible]
راهها از برای ایشان گشوده ایشان ایمان بآنحضرت نیاورده بودند و در مقام انکار اصرار مینمودند
تا وقتیکه در پای کوه سینا بجهت نزول توریة و الواح جمع شدند و ندای خدا را بگوش خود شنیدند و دیگر
چاره بجز اذعان ندیدند پس در آن وقت بآنحضرت ایمان آوردند و او را برسالت قبول کردند سبحان
الله العظیم و بحمده

فصل ششم

بباید دانست که علمای یهود تتبع کتاب توریة نموده آنچه از اوامر و نواهی
که در آن کتاب مستطاب مسطور است شماره کرده اند و گفته اند که تمام آن اوامر و نواهی ششصد و سیزده است
و تمام آنها را فرموده خدا میدانند و مطلق در میان ایشان خبری از وجوب و استحباب و حرام و مکروه و مباح نیست

بلکه جمیع اوامر واجب و تمام نواهی حرام است و در احیان فعل و ترک هیچیک را اولویت نیست
و تفصیل اینها را در اول نسخ توریته که بقالب برده اند مسطور است و بعضی از علمای ایشان اساس ترتیب
داده اند و بنیه گذارده که در مذهب یهودیت فروع و اصول میباشد و اصول را سیزده چیز قرار داده
و گویا غرض او از اصول اموریست که اعتقاد داشتن بانها را بر هر یکی از اولاد بنی اسرائیل واجب دانسته
و آن سیزده چیز این است اول خدا موجود است دویم خدا واحد است سیم جسم و جسمانی نیست چهارم
خدا قدیم است پنجم خالق کل مخلوقات است ششم اینکه نبوت بقوم خاص خود داده است نه غیر هفتم
اینکه بر حق است و بر خیزد از بنی اسرائیل مثل موسی ع هشتم اینکه توریته راست درست را بدست بحق
بقوم خاص خود عطا فرموده نهم اعتقاد باید داشت بعد از توریته دهم خدا علیم است یازدهم جزا دهنده نیک
و بد است دوازدهم اعتقاد بآمدن ماشیح بودن سیزدهم اعتقاد بزنده شدن مردها و جمیع علمای که بعد از این تحقیق بوجود
آمده اند متابعت او کرده سخن اصول و فروع را در میان آورده بهمین نهج و ضع قبول کرده اند مگر یکی
از علما که او را لویت ابن البو میگویند در مقام مقابله آن مؤلف ایستاده و سخنهای او را رد کرده
و ادله که بر اثبات بعضی از آن اصول مثل ابدی بودن توریته و غیره آن مسلم است نپذیرفته و گفته
است که دلیلی بر این اصول مثل ابدی بودن توریته و فرستادن ماشیح نیست بلکه چون تمام علما باآن تصریح
کرده اند ما را اعتقاد داشتن بآن واجب است و بنا و اصول او تولیف مذکور بر سه چیز قرار داده اول
شناختن خدا دویم اعتقاد بکتاب خدا سیم اعتقاد باینکه نیک و بد جزا داده خواهند شد و غرض ما از ایراد
این کلمات حصول اطلاع مطالعه کننده این رساله است بر تمام اوضاع این طایفه و در این مقام میگوییم
که بعضی از این اصول سیزده از جمله اموریست که مطلقا در توریته و کتب سایر انبیا دلیلی بر آن یافت
نمیشود و تولیف ابن البو نیز متعرض آن شده و یکی از آنجمله اعتقاد بزنده شدن مردها است که در کتب
انبیا مطلقا از آن اثری نیست بلکه تمام جزاهای که در دین مقرر است مثل قحط و طاعون و شمشیر و رفع
برکت و امثال اینها و ما قدری از آنها را در باب قبل از این باب نقل کردیم و بر حقیر معلوم نیست که چه چیز
علمای یهود را باین داشته است که قائل بزنده شدن مردها و حشر و نشر شوند و بر آن اصرار بنمایند

داخل

داخل اصول شمرند و حال آنکه چیزی از مذهب ایشان بر آن موقوف نه اینست که در کتب انبیا حسب دین موجود گردد
که یهودان اینکه بحشر و نشر قائل شوند درست نماید و نه اینست که هر که سکنت از آن داشته باشند راه بحشر بر ایشان مفتوح
شود مگر اینکه از این اساس خواسته اند که راه مجلس عوام خود را بر خود مسدود نسازند زیرا که اگر ایشان در مقام
موعظه عوام خود را نصیحت کنند و گویند که یهودیت واجب و تارک آن مطرود و مطرود است و هر کسیکه
احکام توریته را بر پا ندارد گرفتار خواهد شد بانواع عذابها که خدا در توریته وعده فرموده مثل قحط و قتل
و غیرها عوام در جواب خواهند گفت که ما میبینیم که بسیاری از یهود ترک یهودیت نموده مسلمان شدند و نصاری
گردیدند و بر ایشان هیچ رخنه و مضرتی از یهود که بر یهودیت باقی اند نمیکند بلکه علمای ایشان ملاحظه نمودند که
جواب بگویند که محل انتقام از آنها نیکه ترک یهودیت کرده اند عالمی دیگر خواهد بود و آن عالم آخرت است
و این جماعت بعد از زنده شدن مردها معاقب خواهند بود و اگر این سخن را نگویند بر ایشان لازم میاید که اذعان
کنند که مذهب یهودیت باطل است و خدا را با آن نیة نظری نیست و آنچه در خصوص ماشیح قائل شده اند
بنا آن بر این است که چون عبارات کتب انبیا دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم الشانی و ایشان از آن
ملتفت نیست و بحقیقت آن نرسیدند و اذعان کردن نیز موقوف بر توفیق یافتن است که از برای ایشان ممکن
نیست فلهذا لفظ ماشیح پیدا کرده اند و اعتقاد بآمدن ماشیح را از اصول قرار داده اند هر روزه بگوش
عوام خود میخوانند که اگر امروز آید اینست از این آیات گوش زد شود بحقیقت آن نرسند و بانتظار
ماشیح نمایند و دیگر از جمله سخنهای که در این مقام میتوان گفت این است که دلیل بر اصل سیزدهم
چه لیست بلکه آنچه معلوم میشود از ظاهر عبارات کتب انبیا غیر از این است و علاوه بر این سخن آنکه مذکور
شد این اساس اصول بسیار است مغشوش و پریشان بنظر میاید و بتحقیق آن اوجه میکه بحثی بر آنها
وارد میاید اشکال دارد زیرا که از مؤلفین السلف میپرسیم که آیا این سیزده امر از جمله شش صد و سیزده
است یا نه اگر گویند بلی از جمله آنها است اولا آنکه میگوییم که چرا سیزده امر از میان آن امور اختیار یافته
و اصول شده و باقی بحال خود مانده و ثانیا میگوییم که چنین نیست بلکه ما تتبع امور شش صد و سیزده کرده
اول و ثانی این اصول را در آنجا یافتیم و از باقی خبری نشد و اگر آن شق تردید را اختیار کنند و گویند

که این امور داخل شمرده و سیزده امر نیست میگوئیم چنین نیست زیرا که اول و ثانی چنانچه دانستی داخل است
و ما بقی داخل نیست و اگر مدعی خلط گوید که پیدا کردن اصول دخلی به شمرده و سیزده چیز که علما از توریت جمع نموده
اند ندارد بلکه این اصول امور لیست که باید اعتقاد به آنها داشت و تعلق با عقل و جوارح ندارد و آنچه علما
جمع کرده اند امور لیست که از افعال است و تعلق به فعل یا ترک دارد خواهیم گفت اول و ثانی این اصول داخل
اعتقاد است یا عمل و یا خیال هر شق دخول آن در یک جا بیجا است زیرا که اگر از عمل است چرا در اصول شمرده
شده و اگر از اعتقاد است چرا داخل شمرده و سیزده چیز است و اگر گوید چه مانع دارد که امر واحد در تحت
دو علم باشد به دو اعتبار و در مقام باین نحو باشد که اعتقاد توحید واجب الوجود و توحید داخل در اصول و وجوب
تحصیل آن اعتقاد با این معنی که بر هر مطلق لازم است که این اعتقاد را تحصیل نماید داخل در فروع و از شمرده و
سیزده امر شمرده شده میگوئیم که آیا تحصیل اعتقاد با آن یازده امر باقی بر مکلف واجب است یا واجب نیست و چه
فرق است میان وجوب تحصیل اعتقاد با یکی از این دو امر و آن یازده امر در صورتیکه واجب است همه را واجب
است و اگر واجب نیست هیچ یک واجب نیست و فرق پیدا کردن تحکم است مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل این
دو امر از توریت مستنبط است و از برای وجوب باقی اثری نیست میگوئیم که این سخن علاوه بر اینکه مخالف
اعتقاد موسی است مذکور است و آن موسی تمام این اصول را از توریت مستنبط میداند فی نفسه باطل
است زیرا که با وجود آنکه همه تاکیدات که در توریت وارد شده که بر توریت چیزی میفزایید و کم مکنید لازم
میآید که در اول امر این همه امور بر توریت افزوده شده و مع ذلک حضرت موسی ع از آنچه مقصود از تکلیف
است ساکت مانده اصول را بخلق نرسانیده باشد و این کاری است بسیار فاسد و آنچه بگمان فقیر میرسد که
در نفس الامر چنین باشد اینست که موسی مذکور بجهت رواج دین یهود و اینکه مبادا رخنه در اساس آن
بهم رسد چند چیز جسته و چنین پنداشته که هرگاه این امور رایج شد دیگر دین یهود از حوادث مصون
و محفوظ خواهد ماند اول اینکه نبوت بقوم خاص مخصوص که عبارت از آل بنی اسرائیل است داده است
نه بغیر ایشان و مقصود از تاسیس این مقدمه این است که از غیر بنی اسرائیل پیغمبر نخواهد آمد دویم اینکه
بر نخیزد از بنی اسرائیل مثل موسی و حاصل این مقدمه با انضمام مقدمه اول این است که هرگز شریعت موسی

نسخ

نسخ نخواهد شد زیرا که در صورتیکه پیغمبر بجز بنی اسرائیل نباشد و مثل موسی پیغمبری از بنی اسرائیل بر نخیزد البته شریعت آن حضرت نسخ
نخواهد شد و سه اصل دیگر از آن سیزده اصل بجهت اتمام حجت و جواب از ایرادات با جنتیلی قرار داده اول آنکه توریت را قوم
جانشینی خود غلط فرموده دویم آنکه اعتقاد بخاتم تمیم زنده شدن مردم و یک معتقد بکرار اعتقاد با دین یهود و توریت باشد بجهت یکی
از خود بنا گذارده و این مقدمات را از اصول نامیده که در نظر مردم عظیم داشته چنین دانند که منکر یکی از این کافر و منحوس
فتنه است و منکر ضروری دین است و بجهت اینکه کسی از این مقوله سخن نگوید تمام یهود اعم از عوام و خواص با نفرت از او
بر خیزند و کسی بجرأت آنکه قدم بنهاده او را مستحق انواع عقوبت دانند باقی مقدمات را از اصول شمرده و عدد آنرا
سیزده رسانیده بجهت استظهار و دفع ما یتخال است که کسی برآنکه فکر آن موسی چه نموده براساس دین یهود اطلاع بیابد
بلکه بواسطه سخن حق سخن باطل او نیز رواج یابد و مردم بخاطر اصول شمرده که از اعتقاد منکر خدا و صفات خداوند
کسی تفکر و تامل در این امور شمرده که نه نیعتقد و علاوه بر اسم رد او در این مقام بذکر حکایتی که خارج از موضوع رساله نیست
ختم مینمائیم و امید اجر و چشم داشت ثواب در ترغیب و تنظیم آن از خداوند داریم لا غیر و آن حکایت
این است که فقیر از تشرف بشرف اسلام و ظهور و وضوح حقانیت شریعت خیر الانام چون بسیار راغب و طالب بود که
بلکه کسی را دلالت نموده که از ایشان بصیرت را که از امثال این اوهام واضحه چشم میپوشد تا فکر کار خود اندازد و از جمله
در مقام حیرت و تعجب بودم که چه چیز مانع بینائی علمای یهود شده و ایشان نور ازه ساهده چنین امر که اظهر من الشمس است
باز داشته یا اینها انداخت که کتب انبیای سلف مطالعه نمیکنند و یا اینکه معنی آنرا نمی فهمند و الا چه نمیفهمند که ترجمه تحت
اللفظ آن کتب را نفهمند بحقیقت کار میبرند و شبهه دیگر از برادران باقی نمیماند و با این سبب طرح گفت و شنود با این
طایفه نموده مجالس منعقد در این خصوص منعقد ساخت نهایت هرگز نفکر اینکه باید پرده از روی کار ایشان برداشت
و آب نژاد در انجمن امر باب فهم و ذکا رسوا ساخت نبود و هر وقت و هر مکان که اتفاق ملاقات با یکی از علما و دانشمندان
این [illegible] موافق و بمقتضای وقت کلمه چند از هر جا مذکور میشد تا اینکه در همین اوان شخصی از طایفه یهود از شهر همدان که
طوس وارد دار العباده یزد شده کتب بخط یهود ابراز نمود که یکی از علمای آن طایفه که در شهر مقدس ساکن است
تالیف نموده و آنرا مسمی بحجت الروح ساخته و در آن کتاب سخنی از اصول سیزده که نیز پرداخته روزی فقیر بعنوان
تفنن نظر بصفحه از صفحات آن کتاب انداخته عجب کنجی بنظر معنی گنج المعلومات که در السنه و افواه مشهور است

[illegible]

مشتمل شد زیرا که مؤلف آن کتاب بجهتی قدر که در اصول یهود تصنیف نماید راضی نشد کتاب مذکور را از نظم و نثر
ملمع ساخته از سخنان [illegible] اسم از اشراق و تصوف خصوص از رساله حدود شیخ ابو علی سینا [illegible] آن را درج کرده با آنکه
خود هرگز از بر فرق نکرده و عبارات و کلمات یهود را که میراند و کبیر دارد نفهمیده و مع ذلک گاهی در مقام نصیحت
و گاهی در مقام فخریه بعضی کلمات پهلو دار نامربوط از او تراوید چون این مراتب مسامحه حقیر گردید و عمق
این طایفه را که تا آن وقت تفصیلاً نفهمیده لازم دید که عجالةً در دار العباده مذکوره چند مجلس عام و ازدحام تمام
و سبب خروج
بر پا نموده علما و بزرگان و عوام الناس آن طایفه را گوش مالی داده قبایح اعمال و عدم ادراک و لجاج و بی انصافی
ایشان را بود در حضور دانشمندان هر طایفه بر ایشان شمارد و بالکلیه از قبایح و فضایح ایشان پرده بردارد و بجهتی
اکتفا نکرده نقال گذارش آن مجالس را از علما و فضلا التماس نماید و سواد آن را با طراف بلاد عالم منتشر سازد
تا تنبیهی باشد که دیگر از اهل فرقه کسی از حد خود پا بیرون نگذارد و چون این غرض تصمیم یافت باتفاق
صاحب اختیار آن بلاد [illegible] سه چهار مجلس منعقد شد و تمام علما و فضلا و قضات و حکام و اعیان
و اعیان و عوام در آن جمع شدند و طایفه یهود نیز حاضر شدند علما و فضلا ایشان را در صف اسلام راه داده ایشان را
از هر رهگذر مطلقاً خاطر جمع ساختند و حالی و خاطر نشان ایشان شد که کسی را با ایشان کار از رهگذر چوب و خنجر کار نیست
ادله و بینه
و جدال از روی علم و ادله کتاب آسمانیست و بعد از تمهید این اساس سخن در میان رفت هر یک از مجالس
مذکوره بقدر چهار پنج ساعت نجومی طول کشید و خلاصه آنچه حقایق مجلس گذارش آن مجالس را در مقام شهادت
نگاشته خامه فصاحت [illegible] در این مقام نقل می‌نماید و صورت التماس نامه فقیر از فضلا و حضار آن مجلس
بعد از حمد و ثنای حکیم [illegible] که ابو البشر را از [illegible] و انزال کتب [illegible] بعد از حیوانیه البهیمیه حصول
[illegible] هدایت نمود و پس از ورود [illegible] که به آیات ظاهره و معجزات باهره متحیران صحرای [illegible]
[illegible] را بشهرستان وصول سعادت جاوید [illegible] دعوت [illegible] غرض از تحریر و تسطیر این کلمات وافرة البرکات
آن است که چون حضرت بخشنده تحقیق فاتحه توفیق را رفیق طریق این در بحر [illegible] غریق نمود و عقاید
عنایت بی نهایت ابواب هدایت بر خاطر او گشود بر خود لازم و واجب گردانید که [illegible] بقدر
مقدور سعی و کوشش نموده آنچه در بیان حقیقت و ثبوت ملت پیغمبر ما محمد صلعم از کتب انبیاء سابقین علیهم

صلوات

66

صلوات الله الملک الخالق منعقد میگردد که بمنقبت ظهور رسد تا موجب اطمینان خاطر حقجویان و [illegible] و بر ایمان [illegible]
محافظا گردد فلهذا [illegible] هدیه [illegible] تا روز [illegible] خود را صورت ترتیب کتب انبیاء سلف و تبکیت و الزام علمای
نا خلف یهود و نقاب [illegible] از چهره عروس مدعا [illegible] گشوده تا اینکه کار بجایی رسید که [illegible] وصف کرده
و الزام این طایفه را [illegible] جواب [illegible] دیده و شنیده بود و عداوت طایفه یهود نسبت باین امیدوار بالطبع قوی
و دو درجه تبه اعلی رسید [illegible] اوان که چون از خراسان [illegible] رسید [illegible] ایشان یکی از یهودان [illegible]
ابراز نمود که یکی از آن طایفه علی زعم حقیر تصنیف نموده و ادله که فهمیده و شواهد متفرقه که [illegible] خود را در رشته تالیف
کشیده چون اساس آن مبنی بر انکار [illegible] و ربانیت خود یهود است صلاح [illegible] دانسته شد که پیش از آنکه [illegible]
نوشته [illegible] چهره [illegible] نوشته آید [illegible] مراتب مذکوره را [illegible] الاشهاد متوجه دانسته شد [illegible]
گرفته آید که راه انکار بر آن طایفه [illegible] و [illegible] التماس و التجاء از علما و فضلا و اشراف و فقها
و سادات و عظما و سایر مؤمنین و غیرهم از هر طبقه که در مجالسیکه فیمابین حقیر و علمای یهود اتفاق افتاد حاضر
بودند می‌نماید که آنچه دیده و شنیده باشند در حواشی صحیفه مرقوم ساخته و به مهر خود مزین فرمایند [illegible]
علیکم و خلاصه مجلسات که علما و عظام و فضلای کرام بر صحیفه نوشته‌اند بر سبیل [illegible] تکرار [illegible]
که نقل کرده [illegible] ملاذ الفضلا [illegible]
متعدده که [illegible] و در اوائل [illegible] الحرام سنه هزار و دویست و ده [illegible] آیات و اخبار [illegible] از
توریت موسی و کتب انبیاء مثل حضرت [illegible] و ارمیا و دانیال و حبقوق و صحیفه [illegible] که در میان یهود به نبوت
[illegible] مشهور است و [illegible] موسوم است و غیرهم و تفاسیر و بیانات علمی در بیان [illegible]
و اظهار [illegible] جناب ذیشان خاتم پیغمبران بر آن [illegible] خوانده [illegible] در جواب آن ادله [illegible]
[illegible] میگفتند که آن جماعت که از [illegible] اعلم بودند [illegible] باین طریقت بودند و [illegible]
[illegible] میکنیم و نوبه دیگر میگفتند که این ادله و آیات برادرمیا صدق میکند و بعد از ابطال [illegible]
با ادله و برهان چاره بجز اذعان به نبوت و سروری و اقرار و اعتراف بر پیغمبری آنجناب ندیده [illegible]
و لجاج و اصرار و انکار که در جبلت آن طایفه موجود است متفق الکلمه گفتند که آنجناب پیغمبر بر حق

ومبعوث از حق بر خلق است نهایت مبعوث است بر جماعتی که کتاب و رسول نداشته باشند و بنی اسرائیل که صاحب
کتاب و شریعتند مطلق بمتابعت آنحضرت مکلف نیستند و چون از ایشان برای تخصیص مطالبه حد دلیلی شد لغو از فتح
الوقت جوابی ظاهر شد و جماعت مذکور اولتهاییر از آیات و اخبار بر خلاف ادعاء ایشان اقامه نمودم علی
بنی اسرائیل سعی و کوتسی بسیار در تحریف و تبدیل [illegible] نموده اند [illegible] از آن ابیس و دلالت ادلتی بر [illegible] از آن
از ظاهر بود که بر اصل [illegible] مانده و فی الحقیقه این کوازک باعث تجدید ایمان جمعی کثیر از منصفان گردید و ایمان علیم الیقین
[illegible] البین الیقین [illegible] و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
وعلی [illegible] بود در ضمن صحیفه مذکوره بخط عبری این فقرات را نوشته اسامی خود را در ذیل آن ثبت نموده بودند که
علماء بنی اسرائیل [illegible] فلانا وفلان الی آخرهم قائلیم مستقیم موافق گفته [illegible] کهای [illegible]
از اولاد حضرت اسمعیل پیغمبر بر حق است از جانب خدا بر اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل عن قبول
فلان عن قبول فلان الی آخر الاسماء [illegible] ابی صحیفه و در نقل [illegible] علیه وفضلاء السلام
نهایت اختصار [illegible] و آنچه نقل شد مضمون یک سجل بود و بر صحیفه مذکوره دوازده سجل نوشته شده
و چون مضمون تمام [illegible] دیگر قریب بود در نقل باقی فایده ندید از ایراد اعراض نمود الحمد لله اولا و آخرا
والصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله و من تبع الانبیاء والمرسلین ورحمة الله وبرکاته ختم بالخیر والسعادة فی
السادس من شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۱ احدی عشر ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها
الف السلام والتحیة [illegible] یهود را عناد و لجاج و تعصب
بچه مرتبه است [illegible] طبیعت ایشان مجبول بر انکار [illegible] موجود است [illegible] که از [illegible]
تعصب و لجاج انواع [illegible] حکایات [illegible]
با حضرت کلیم رحمن مشهور است و با اینکه آنحضرت حقوق [illegible] بر ایشان ثابت [illegible] هر روزه بوضعی
دیگر بهانه جوئی میکردند و در قبول اوامر و نواهی تعلل و اهمال مینمودند چنانچه در [illegible]
مأمور شدند اذهب انت وربک [illegible] بحضرت کلیم الله گفتند [illegible]
نداشت انواع فضیحت [illegible] دیگر [illegible] خراب میکردند و در کلام

مجید

مجید اخبار [illegible] بعضی از [illegible] ایشان [illegible] که میتوان [illegible] از آن معلوم کرد و منع ذلک عداوت آن طایفه با اهل اسلام
اظهر من الشمس است و خداوند عالم پیغمبر خود را از آن خبر داده میفرماید و لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود یعنی
هر اینه بتحقیق که می‌یابی دشمن ترین مردم از برای کسانیکه ایمان آورده اند یهود را و در مواضع دیگر از قرآن قریب بانی
وصفات دیگر ایشان بسیار است که در نقل آن پر فایده نیست پس با چنین طایفه بکفر [illegible] زبانیت [illegible]
خصوصا در صورتیکه کسی ایشان را براه حق خواهد دعوت نماید و توقع [illegible] باید که ایشان مذهب [illegible] چنین امر را
سالها را ترک نموده دست از بهره ابا و اجداد بر دارند و آنکسی را متابعت کنند و اگر در این باب که خداوند عالم در کلام
مجید در چند جا بعضی از ایشان را ستوده و بخوبی یاد فرموده مثل اینکه در آخر سوره آل عمران میفرماید که و ان من اهل الکتاب لمن
یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم خاشعین لله لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع
الحساب یعنی بدرستیکه بعضی از اهل کتاب کسانی اند که ایمان میآورند بخدا و آنچه فرستاده شده است بسوی شما و آنچه فرستاده
شده است بسوی ایشان در حالتیکه خاشع اند از برای خدا عوض نگیرند آیتهای خدا را بهای کمی این طایفه را است
از برای ایشان مزد ایشان نزد پروردگار ایشان بدرستیکه خدا زود حساب کننده است و منع ذلک اکثر ایشان بجای
الحق در کتب سماویه [illegible] از جهت چند [illegible] ابی [illegible] از [illegible] گناه اعیاد [illegible]
است که بواسطه معامله آن کس [illegible] ثواب آن در یوم لا ینفع مال ولا بنون [illegible] کرده و از برادران
ایمانیه التماس و استدعا دارد که در این امر [illegible] بایشان راه [illegible] برای [illegible] نمایند و بعضی از ابنا
زمان [illegible] سلسله عناد و لجاج و تعصب ایشان [illegible] زیرا که عادت ابنا زمان اینست که اکثری از اهل کتاب [illegible]
سلسله اسلام [illegible] ابواب [illegible] و [illegible] ایشان بالقاب ناخوش ملقب [illegible] خدا را بغضب [illegible]
بغضب انداز ند و [illegible] هرگز نشنیده اند قول خداوند خود را که در قرآن مجید در سوره حجرات میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا
بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید
نکنند قومی [illegible] که [illegible] بهتر باشند از [illegible] زنی [illegible]
زنان بهتر از آنها و عیب مکنید [illegible] بلقبهای زشت ناخوش و بد نامیست خروج از طاعت بعد از ایمان

ولیکه توبه نکنند پس ایشان نمیدهند گناه را هم چنین آیاتیکه در شان مؤمنان از اهل کتاب وارد شده گویا بایشان نازل شده
بلکه جمهور را مصداق آنها تصور کرده اند مثل اینکه در سوره مائده مذکور است ولو ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا لکفرنا
عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات النعیم بغیر آنکه اهل کتاب ایمان بیاورند و پیغمبر را گردن نهند چنانچه میان مسلمین گمان
ایشانرا داخل میکنیم ایشانرا در جنات نعیم و مثل آیاتیکه در سوره قصص میفرماید بعد از آنکه حکایت ایمان آوردن ایشان میکند
که الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون واذا یتلی علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین
اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا ویدرؤن بالحسنة السیئة ومما رزقناهم ینفقون واذا سمعوا اللغو اعرضوا
عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین یعنی آنکسانیکه دادیم ایشانرا کتاب پیش از قرآن ایشان بقرآن
ایمان میآورند و هرگاه خوانده شود بر ایشان میگویند ایمان آوردیم بآن بدرستیکه آن حق است از جانب پروردگار ما
بدرستیکه ما بودیم پیش از این مسلمان ایشان داده میشوند اجرشان را دو بار بسبب صبر کردن ایشان و دفع
میکنند بحسنه سیئه را و از آنچه روزی ایشان کردیم انفاق میکنند و چون بشنوند سخن بیهوده را رو میگردانند از او
و میگویند از برای ماست عملهای ما و از برای شما است عملهای شما سلام بر شما باد نمیخواهیم صحبت با نادانان را
که در چند موضع از قرآن مذکور است و حاصل مضمون آنها اینست که هر که بخدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل صالح کند خواه
مسلمان و خواه کافر یهود و خواه نصاری و خواه صابئین پس مزد ایشان نزد پروردگار ایشان محفوظ است و ترسی و حزنی
بر ایشان نیست و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و کبری را که خداوند عالم صریحا وعده آمرزش کرده
باو داده و فرموده که مزد او با الله است و خوف و حزنی بر او نیست این احمقان چه معنی دارد هرگاه یهود مذکور
در مقام مقابله این دو که نماید و بگوید که آیا خدا در چند موضع از قرآن بمقام خطاب بنی اسرائیل نفرموده وانی
فضلتکم علی العالمین یعنی بتحقیق که تفضیل دادم شما را بر جمیع عالمیان و بلاخلاف بنی اسرائیل اند یهود اگر کسی
داخل سلسله ایشان نشده و آیا پیغمبر شما در مقامیکه از او سؤال کرده اند از انجب مردمان نفرموده که الکریم بن الکریم بن
الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم چه جواب در مقابل خواهد گفت و بر تقدیریکه خصمی
از آیات و اخبار بخیر بیند جواب را بر آنچه فخریه اهل روزگار بر آن منوط است گذارند و یهود مذکور اساس
جمهور بزرگان کوچک کرده بگوید که شما ملتفت نشدید که سلیمان پیغمبر است که از هر پادشاهی بزرگ تر و با عظمت تر

بود و صاحب مال قارون الّا است که این صاحب جاه عزّت دولت او را هم نرسیده و جمعیت و کثرتیکه از برادران یعقوب و اولاد او
بهم رسید از برادران احدی متیسّر نشد نظر باینکه وقتیکه داخل مصر شدند هفتاد نفر بودند و بعد از دویست و ده سال شش صد هزار
مرد جنگی از بیست ساله تا شصت ساله شماره آمده بود و از زن ساله تا بیست ساله و از شصت ساله بالاتر و زنان داخل شمار
نبوده و جوانی و تشخص و زیبائی و وجاهت مانند یوسف پیدا نمیکنی در عالم و مسجد زینت و وسعت بیت المقدس است

مسجد کریم

و هر کدام پیغمبری که بعد از سلیمان بودند کتاب نازل شد چه صرفه خواهد برد و بالجمله عوض از این و از تقبیل ایشان که برادر
ایمانیکه در این داستان با حقیقت حمد الله نمیدهد سعی و کوششی بنصح عوام الناس از منبع نماید و نگذارند که اگر کسی از اهل کتاب
عناد و لجاج را از خود دور کرده میل طریقه حق نماید او را از آنجا بیرون برده بکار خود مشغول کنند و نصیحت فقیر را باطل نمایند آخر
الامر از مجادله با یهود را صرفه نبرند و اگر یهود در حینیکه بیند از کتب الواقع غالب آمده سخنان او جواب ندارد و دین او
مغلوب شده است خداوند عالم احکام را از هوای نفس اماره محفوظ داشته و خوف و تقوی جمیع اهل اسلام را از هر چیز کوتاه کند
براه راست بدارد حال نظر بآیات قرآنی و حدیث پیغمبر آخر الزمان چنین ظاهر میشود که هر که از طایفه بنی اسرائیل کسی
عرض و مرض از ترس خدا و مؤاخذه روز جزا باسلام مشرف شده شد النجیب از سایر خلق خواهد بود چون اعتقاد دو دو
داخل سلسله عالیه اسلام شدند و مع ذلک شجره خود را علیحده نمیدانند از چه طایفه و از چه سلسله بوده اند بنیاد صورت
بهر تشخیص احتمال بنی اسرائیلیه میرود که بعضی را از اولاد بنی اسرائیل باشد سوای جماعت عالیه سادات جمیع النسب و بنی اسرائیل

طایفه مذکور

که این احتمال بغیر و دا قائل افتت سادات صحیح النسب بجمیع به بعضی اینست هم چنین جماعت بنی اسرائیل نظر باینکه
جمیع کتب سماوی و رهنمای عالم بودند از طایفه غیر بنی اسرائیل کسی داخل بنی اسرائیل شده نظر بآنکه
انبیا هم همه پشت به پشت اول بحضرت یعقوب بعد بحضرت اسحق و بعد بحضرت خلیل الله میرسند و اکرم
نجابت نسبی باعث نجات از عذاب اخروی نخواهد بود نظر بمضمون حدیث قدسی که خلقت الجنة لمن اطاعنی ولو کان
عبدا حبشیا وخلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا قرشیا و آیه و لقد ان اکرمکم عند الله اتقیکم لکن این
فقرات بجهت رفع شبهه از عوام نوشته شد والسلام علی من اتبع الهدی قوله ایضا بسم الله الرحمن الرحیم بر ارباب
اولی الالباب مخفی نماند که جماعت بنی اسرائیل را دعوی اینست که عامل بنبوت تورات و بعضی هم حضرت موسی
عمل میکنیم حال ما در تکذیب اقوال ایشان و در ابطال افعال ایشان دلیلی چند مبین داریم تا کذب قول ایشان

ظاهر شد که این جماعت مدعیان ادعای دروغ مینمایند و حال آنکه میگوئیم که لعنت خدا بر آنکسیکه آنچه حضرت موسی ع او را بگوید باید
عمران بگذرد چنانکه دروغ اول این است که میگویند ما بشریعت توریة عمل میکنیم ممکن نیست عمل کردن آنچه در آن باب ارشاد نشده باشد که
و آنچه در حالیکه اصلا بیت المقدس آباد نباشد و اولاد حضرت داود علیه السلام در خدمت و اولاد آن خانه متعین باشند و اولاد
حضرت موسی ع از برای خدمات دیگر متعین باشند و ملوک در قربانگاه نیز آماده باشند و هر وقت خواهند قربانی بعمل آورند و
آتشی از آسمان بیاید و آن قربانی را بسوزاند که علامت مقبول بودن آن قربانی است با چندین اسباب دیگر و قبیله
همه موجود شود آنوقت میتوان بشریعت توریة عمل نمود و الا ممکن نیست که در ولایت دیگر بشریعت تمام توریة بتوان
عمل کرد و شریعت توریة مختص آن خانه و شهر آن خانه است اینکه در این روزها میگویند ما پیروی شریعت توریة
حضرت موسی ع میکنیم و آنرا عبادت خود میدانند دروغ میگویند آن عبادت نیست بلکه معصیت است چرا که بودن
گفته خدا و رسول است بدعتی چند که قرار داده اند و بر آنها عمل میکنند ثانیا این جماعت بر خود بسته اند و میگویند
ما بگفته حضرت موسی ع عمل میکنیم کذب این سخن از اول است اگر این جماعت بگفته حضرت موسی ع عمل میکردند
بخواهش نفس خود و بگفته علمای خود عمل نمیکردند هیچ نزاعی در میانه نبود چون آنحضرت از هیچ چیز اهمال
و معطل بجا نگذاشته اند و آنچه ضروریات دین بود تمام را خبر داده از جمله امر و نهی که از جانب خدا بوساطت
حضرت موسی ع باین جماعت رسیده برایشان واجب است که بر آنها عمل نمایند آنها را اعلاء بشماره در آورده اند
عدد آنها ششصد و سیزده است که دویست و چهل و هشت عدد آنها امر معروف است و سیصد و شصت و پنج عدد آنها
نهی از منکر است و از جمله ششصد و سیزده امر و نهی در شماره چهار صد و بیست و پنجم آنکه اینست که گفته پیغمبر بر حق را
امتحان و تجسس مکنید و در چهار صد و پنجاه و هفتم آنکه اینست که هر پیغمبری که شما را دعوت به بت پرستی نماید
از او مشنوید و در پانصد و شصت و نوزدهم آنکه اینست که سخن پیغمبر بر حق را بشنوید و اطاعت او بکنید و پانصد و
هفدهم آنکه اینست که کسی بدروغ ادعای پیغمبری نکند و پانصد و هجدهم آنکه اینست که اگر کسی شما را بغیر من بمعبود
دیگر دعوت نماید او را بکشید و پانصد و نوزدهم آنکه اینست که از کشتن پیغمبر دروغگو مترسید بغیر از من خدا است
ندارد و چهار صد و پنجاه و پنجم آنکه اینست که زیاد مکنید از فرمانهائیکه من شما را امر نموده ام چهار صد و پنجاه و ششم
آنکه اینست که کم مکنید از جمیع فرمانهائیکه من شما را فرمان داده ام حال بهمین سخن که فرموده جمیع فرمانهای مرا

باید

69

باید بعمل بیاورید و چیزی از آن کم مکنید حال خلاف آن بعمل میآید چرا که از ششصد و سیزده امر و نهی بسیار جاها بگذارند چند تا بعمل بیاید
تا این اگر توانند بعمل بیاورند باقی و البته با آن خانه بیت المقدس است و قربانی که موقوف شده و عمل غلط و تحریف
شد و حال این خطابها تمام به بنی اسرائیل خطاب شده و در کتاب ایشان نوشته شده اگر کتاب خود را صحیح میدانند پس چرا
متابعت نمیکنند و اگر صحیح نمیدانند چرا متابعت آن میکنند اگر این پیغمبری که از جانب خدا به پیغمبری مبعوث شده خلق را
بخدا بخواند که دعوت بغیر از خدای بزرگ نماید البته حق با ایشان است نباید متابعت کنند و اگر بطریقت رساند
متابعت نکردن ایشان هم چرا است جمیع انبیا خبر داده اند که پیغمبر صاحب رسم و شریعت بایشان خواهد رسید و حضرت
موسی ع هم که خود صاحب رسم و شریعت است خود خبر داده که پیغمبری بایشان خواهد رسید مثل من که صاحب شریعت
خواهد بود متابعت او بکنید و سخن او را بشنوید و فرمایش قرار داده گفته از جانب آن خدا که مثل من پیغمبر مبعوث
شده ام آن پیغمبر هم باید از جانب همان خدا مبعوث شود اگر از جانب خدای دیگر باشد اطاعت مکنید و او را بکشید تکلیف
این جماعت همین است و بیشتر از این نیست حال این جماعت دیگر راه نجات بغیر از نماند مگر بعضی از علمای ایشان از برای حب
ریاست و فریب دادن عوام بعضی حرفهای بسیار پوچ و بسیار نامربوط چند نسبت بجناب اقدس الهی گفته اند که هیچ خدا
شناسی نگفته مگر اطاعت نکردن ایشان باین سبب باشد حال بر خود اظهار است که این حقیر از گفتن و نوشتن این قبیل
سخنان تحاشی میکند تخمیناً شصت و دو سه سال قبل از این که در آن وقت این حقیر در سن چهارده یا پانزده سالگی
بودم آن سخنان را از معلم خود تعلیم میگرفتم و در دل خود صحت این سخنان را نفی میدادم و میدانستم که این
سخنان پوچ است و والد مرحوم این حقیر نیز همیشه میفرمودند که این سخنان پوچ است دل باین سخنان مدهید و اراده
هم نداشتم که پرده این جماعت را دریده باشم و تفضیح حال ایشان شده باشد نهایت خود باعث این شدند در کار ما
و والدین ما مزاحمت نمودند و مدتی ما را اذیت میکردند طعن میزدند و میکوشیدند میگفتیم باید خدا لازم دانیم
این جماعت بسیار حرفهاست و این است که بعضی از ایشان بر امده بهتان گذارده اند کتب جعلی بخط خود نوشتند و
کتابها کردند و آنها مذمت پیغمبر و شریعت اسلام را کردند و شریعت اسلام را باطل بر زبان آوردند و خوار کردند و بود
این جانب را زدند و زبان طعن گشودند که شما چرا از مذهب یهود نقص و عیب خود دست کشیده اید و رفته
چنین مذهب اختیار نموده اید و این کتاب است که چنین اتفاق افتاد که در بود بدلیل این مکتوب را

وانوار اعلاحضرت نموده بر عیوب آنها اطلاع یافته بر ما لازم شد که دست از پیروی ایشان برداشته بعقاید تفضیح ایشان را برآمد
اعتقادات ایشان را بر خلق ظاهر نمائیم حال اینها مذهب به نقض و عیب که ایشان دارند و عار نوک آنها عظیم اینست اول اینکه
جماعت خدا را جسم میدانند این محال است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و تعالی شأنه سخن را که خلق گفتن میکویند اینهم محال است اعاذنا الله منه
این اعتقاد است که بر خدا شرط عبید اند چون اعمال و اینها چند قسم اصول دین از برای ایشان قرار داده اند در هیچ یکی ذکر عدالت
نشده اینهم محال است عجز را بر خدا روا میدانند اینهم محال است چنین میدانند که خدا کار بد را میکنند و بعد پشیمان میشود
محال است که حال خدا را از خدا ایشان تمام میدانند میکویند وقتیکه مشیح میاید بنی اسرائیل را از ذلت بیرون میاورد و بار
عبادت و بزرگی خود میرسانند آنوقت خدا از غم بیرون خواهد آمد حال بر ما لازم که این اعتقادات ایشان را از کتب بیان ایشان موجه
بداریم که نتوانند گفت فلانی با افترا افترا بسته است در باب جسم دانستن خدا اینست که کتابیه دارند او را
رازیل میکویند کتاب معتبر و صحیح ایشان است در آن کتاب ربی اسماعیل نام تشخیص کرده میان ایشان بسیار معتبر
است او صریح نوشته که من خدا را دیدم که در بالای کرسی بلند پایه نشسته و لشکرها اطراف او را است و چپ و راست
بوده بعد اینها آمده و جمیع اعضای او را طول و عرض بمیل و فرسخ در آورده که هر عضو او چقدر اند از
فرسخ طول او است و هم چنین جمیع اعضای خدا که بیان عضو نموده گفته که من و ربی عقیبا که او هم یکی از علما و
بزرگان این طایفه است ضامن ایم که هر که مقدار قد و قامت خدا را هر روز بیان التفصیل مشتهر کند او از
اهل بهشت خواهد بود و در دنیا هم با آبرو باشد و ایضا کتاب دیگر دارند که او را عین یعقوب میکویند آنهم در میان
ایشان بسیار معتبر است در اول آن کتاب عین یعقوب نوشته که شب سه پاس است در پاس اول خر عرعر
میکنند و در پاس دوم سگ و در پاس سیم اطفال شیر خواره بگریه میایند و در این هر سه پاس خداوند عالم نیز
و عالم نعره شیر نعره میکند و میکوید آه وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود سوختم و فرزندان خود را
در میان امت های عالم پاشیدم و ایضا در باب دویم همین کتاب یکی از علمای ایشان ربی یوسی است او گفته
روزی از راهی میگذشتم وقت نماز شد داخل خرابه از خرابهای شهر بیت المقدس شدم و مشغول نماز شدم
بر حضرت الیاس کشف شده که من در این خرابه مشغول نماز شده ام آنحضرت آمده بر در خرابه ایستاده تا من نماز را
تمام نمودم بعد بر من سلام کرد من هم جواب سلام او را دادم بمن منع نمود که چرا داخل خرابه شده ام و مشغول نماز

شده ام

شده ام بعد از آن حضرت از من پرسید که در این خرابه چه آوازی شنیدی من در جواب گفتم چنین آوازی شنیدم که میگفت
وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را سوزاندم و فرزندان خود را پاشیدم (از این سخن الیاس عجز خدا ظاهر میشود)
بعد میکوید که حضرت الیاس قسم خورد گفت بسر تو قسم این فریاد که شنیدی که در دوازده ساعت هر روز سه دفعه این
آواز در این مکور بلند میشود وقتیکه جماعت بنی اسرائیل بعبادت میروند و نماز میکنند و فلان دعا را بدست را که ادا
میکنند خدا سر خود را حرکت میدهد و میکوید خوش حال آن پادشاه که با این تعریف کنند و وای بر آن پدر که او چنین و چه بر آنکه
پدر که پسرها را در پسرهای خود را در میان امت های عالم و وای بر آن پسرها که از سر سفره پدر خود
و ایضا در فصل ترجمه کتاب ربی اسماعیل نام که در کتاب رازیل گفته من خدا را
دیدم و ذکر بیان عضو های خدا را بیان کرده چونکه او از اولاد کاهن بوده و تولیت بیت المقدس با او بوده او گفته
که من روزی در خدمت خانه مشغول بودم و رفتم داخل دیدم خدا بالای کرسی بلند پایه نشسته
مرا دید گفت ای فرزند من مرا دعا کن و من هم چنین و چنان گفتم و عبارات فقرات دعا را خدمت شده ذکر نموده و دیگر
که این خدا را تمام میدانند و به نیاز میدانند اینست که ایشان در فقرات دعای
که هر روز باید خوانده شود و از برای اموات خصوص نیز میخوانند و اسم او را میکویند و تمام عبارات او مستقبل
که یعنی خدا بزرگ شود و ظاهر شود و شرافت کرفته شود و بلند مرتبه شود و از این قبیل عبارات قریب به بیست کلمه دارد
تمام چنین است و میکویند که در وقتیکه بیت المقدس خراب شد و بنی اسرائیل اعتقاد تشخیص از خدا جدا شده
و لو کرده است تا وقتیکه مشیح بیاید و بنی اسرائیل را از ذلت نجات بدهد عبادت و بزرگی خود برسند آنوقت تشخیصات با خدا
ملحق شده خدا تمام خواهد شد و تشخیص نور خدا را میکویند و در چند جای کتاب عین یعقوب نوشته که خدا هم هر روز
مثل بنی اسرائیل نماز میخواند و فضیلتی بر سر میگذارد و فقرات دعا و نماز او اینست که چنین باشد رضا میدارم
غالب شود رحم من بر غضب من رفتار کنم با قوم من بنی اسرائیل به رأفت و شفقت و از این قبیل را از زبان
خدا بیان نموده و فضیلتی که گفته بر سر میگذارد آن یک قسمه ایست که از تیماج ساخته اند و جماعت یهود در وقت
نماز بر سر میگذارند و بر دست خود می پیچند از این قبیل بسیار است که نوشتن تمام آنها باعث ملال
است حال ما این غلط کرده ایم اینست که از چنین اعتقاد و چنین رفتن دست بر داشته ایم و دین اسلام را

[illegible]

اجتناب کرده‌ایم الا آنکه خداوند عالم ما را از جملهٔ ایمان آورندگان اوّل بر حقیقت حضرت عیسی و بعد پیغمبر آخر الزمان و آل
امجاد آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم حب بکند و در سلک امتان پیغمبر آخر الزمان محشور گرداند دیگر یهود یا غیر یهود
هرچه خواهند بگویند اگر بر خلق ظاهر نباشد بر خدا ظاهر و واضح است که ما متابعت خود را بیست یا بیست و پنج نفر از این
بنی اسرائیل کرده‌ایم که بخواهش نفس خود هیچ کار نکرده‌ایم و از خوف آنکه روز جزا ترسیده‌ایم و تناسخ که بعضی از این جماعت اعتقاد
میگویند روح حضرت موسی چنین بوده بعد از چندین سال شمعون نام عالمی بدنیا آمده بر او حلول کرده و از او انتقال
یافته بعالم دیگر که او را از کتب ... و حلول بعضی دیگر بعد از او در اخیر بدار زدند و نامربوط دیگر ایشان آنست که چون
دو پسر حضرت هرون در بیت المقدس سوختند روح ایشان بآنحضرت الیاس حلول نمود و بسبب حلول ایشان عمر او ...
با این جماعه میدانند از این سخنان نامربوط بسیار میگویند که قابل تحریر نیست از یک طرف وسوسهٔ شیطان و از یک
طرف کیفیت شراب چند نفر بر دور هم نشسته در عالم کیف آنچه خواهند میگویند و مردم عاجز را گمراه و ... میکنند
و این کتاب عیسی ابن یعقوب تمام آن از این قبیل است که جمیع آن بقدر پر کاهی حقیقت ندارد و حقیر چنین میداند
که آنچه یهودیها ... حال بر یهودیت باقی مانده‌اند بسبب خوردن شراب است این لقمهٔ حرام و نجس را مجبور ... کنند
بر سر ایشان ... دیگر نقل خود ... هرچند در ظاهر توریت منع از شراب نشده امّا بعضی از انبیا مذمّت
بسیار از شراب خوردن شراب کرده‌اند و شراب را بنجاست و بت پرستی برابر کرده‌اند با وجود این همه مذمت
خود هم میدانند و اکثر انبیا هم خبر داده‌اند این همه بلاها که بر سر ایشان این جماعت بدعاقبت آمده تمام
بجهة خوردن این لقمهٔ نجس حرام است با وجود این مراتب از وسوسهٔ شیطان دست ... خود ...
این مطلب میکنند تا این لقمهٔ حرام را ... کنند ... نهایت این قدر ... غسل جنابت و غیره در توریت
بر این جماعت ... با وجود این امور را بسیار ... گرفته‌اند اگر غسل ... شده ...
جنب به مسجد میروند توریت میخوانند پناه میبریم بخدا از چنین جماعتی که مست و جنب به مسجد میروند
نماز ... میروند که این نماز هم از جانب خدا باشد بدعت باشد بر فرض این معنی ... که مذمت
شراب و شراب خواره را کرده این است در پنجم کتاب حضرت شعیا پیغمبر فرموده ...
... شراب ... چند ... شراب ...

... میدانند

افعال

نامربوط ...

71

افعال که دارد ... خدا ... بکند و ... بسیار ... این سبب ... قوم ... این ... چنین
این ... مذمت کرده و ... این ... کرده ... گفته ... بد ... خود ... قرار ...
و ... تلخ ... بسیار ... شراب ... این ... حضرت شعیا پیغمبر هم مذمت بسیار کرده و ...
... غلط کردند ... غلط کردند و در ... شراب
... خوردن شراب ... کردند ... بت پرستی و نجاست ... اسم خدا ...
در ... سیم کتاب هوشع پیغمبر خدا ... کرده ... شراب ...
با بت پرستی برابر کرده و در ... چهارم هوشع پیغمبر گفته زنا کردن و شراب خوردن دل آدم را از خدا میگرداند ... در ...
ششم کتاب عاموس پیغمبر مذمت بسیار کرده گفته ... شراب ... و ...
بیستم کتاب ... حضرت سلیمان است گفته ... خوردن شراب ... در این راه غلط ...
... حضرت سلیمان فرموده ... شراب ...
... غلط ... آدم را ... مذمت بسیار کرده از آن جمله ... اول آن ...
گفته ... شراب ...
... این جماعت ... قرار ... شراب ...
... شراب ...
... مردم ... شراب ... در کتاب عیسی ابن یعقوب ...
در توریت ... حضرت اسحق حضرت ابراهیم ... روز ...
... حضرت ابراهیم ... شراب ...
... حضرت ابراهیم ... آنحضرت ... شراب ...
... حضرت اسمعیل ...
... حضرت اسحق ... مطلب ...
... یعقوب ... شراب ...

تحقیق احترام شنبه

بحضرت موسی خواهند بود آنحضرت نیز در جواب خواهد گفت که من نیز قائل این مطلب نیستم چون امد فرامر در بیابان تیه شده بود تکلیف
بر یوشع این بود خواهند فرمود او نیز خود را معذور داشته خواهد گفت که از من اولاد ذکور بوجود نیامده بود تکلیف بحضرت
داود کنید او بیضه یقه قلم را گرفته و دعا برآن خواهد خواند بود لعجبیت مشغول خواهند شد عزمی این نمر بوطن در کتب
هیچ یک از انبیا مذکور نیست مگر علی از زیدی کیف شراب ایشان را گفته اند و آنچه در باب احترام داشتن شنبه را جماعت
بنی اسرائیل بعضی مردم چنین میدانند این شنبه را این جماعت باید محترم داشته باشند چنین نیست چون جمیع اوامر و نواهی
که بجماعت بنی اسرائیل امر شده بسماع در آورده اند تنقیه و بوده است از آنها یکی احترام شنبه است و غیر یعقوب بیوسف
که ثبوت توریة و عده داشته مختص بیت المقدس و تمر بیت لوجه شنبه هم مثل سایر احکام منسوخ خواهد بود علاوه بر آنکه
در زمان بیت المقدس اول هوشیع پیغمبر از جانب خدا خبر داده گفته است باطل کنم همه سال [illegible] و جمیع ایشان را
و عام ها ایشان را و شنبه های ایشان و همه عیدهای ایشان را دیگر اصل نسخ توریة در دو سه آیه مذکور است شنبه ها دیگر از آنها
از بیت المقدس من توانسته عرض این او دوتا و البته بیکیه بکر است و قتیکه بیت المقدس بر پا نیاید شنبه را باید احترام داشت
و الا فلا دیگر در سفر پنجم توریة در باب ارلی و الثنتی در میان دو کلمه الواح مذکور است که چون شما بنده بوده در مصر
شما را نجات دادم بنابر این جهة حرمت شنبه را بدارید بود حضرت ارمیاء پیغمبر یکی در فتح … نزد هم و یکی در فتح بیت
سیم کتابی از جانب خدا خبر داده بکن و قبیح … کنید زحمت کشید با بیرون آمدن از مصر را دیگر یاد نکنند مشهور است که
در میان بنی اسرائیل ده نفر از افضل و از … ایشان بودند که جمیع بنی اسرائیل را برگشتن … و وثوق … تامی
حاصل گشته ایشان را مفقود از خود میدانستند و از جمله این ده نفر و نفر ایشان از نبی اسماعیل شام و از نبی عقیب بودند که اسم
ایشان اقبال و … ذکر یافته که آن از نبی اسماعیل گفته که من نکو خدا را دیدم و خدا از من … نموده من او را دعا کردم خلاصه
بابی اف انه و ترتیبات خود را مقبول و ضیع و ترابعه ایشان طایفه بقلم داده کوررت تمام و … داشته اند و چون این جماعت در …
کلام الله تعبیر از کو بنید مرادف اف انه است
تناسخ و تناسخ حجه و … داده چنین … داده بودند که روح ده نفر از برادران حضرت یوسف که باعث در بدری …
حضرت یوسف شده بودند بابی ده نفر حلول نموده و ایشان … ده نفر پسران حضرت یعقوب اند و این معنی که ایشان حامل ارواح
آنحضرات اند باعث از دیاد … گردیده بود در آن اوقات پادشاهی از کفار بر ایشان خروج نموده بر بیت المقدس
استیلا یافته مجموع بنی اسرائیل را اسیر خود نمود و در این بین از جماعت بنی اسرائیل … او آورده این بود شده

کافر شده بودند این ایام معین را عید این پادشاه در سایه بندگان امضا و دولت انکدار این ایشان بعضی از احوال این ده نفر و … گفته بودند
پادشاه در سایه بندگان که طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد این است که ده نفر از اسیر ایشان منسوخ پسران یعقوب اند پادشاه این معنی را شنیده
آن ده نفر را طلبیده این معنی را دلیت آورد خود مقام باز خواست در آمد گفت که من شنیده‌ام همه برادران یوسف
شما حلول نموده آنه شما همان برادران یوسف خواهید بود حالا بگوئید که شما چرا چنین عمل قبیح را نسبت به برادر خود کرده اید
و احوال از شما بود چنین خوار و برابر لو پسندیده اید و او را بآن زحمت و … فروختید و پدر خود را بآن مفارقت
و هجران گرفتار کردید حال باید من انتقام حضرت یوسف را از شما بکشم که عبرت روزگار گردد تا کسی چنین ستم را نسبت
با برادر خود نکند پس پادشاه امر کرده تا اسباب شکنجه مهیا نمودند هر یکی از این ده نفر را در حضور خود بعقوبت تمام
انتقام نمودند که یکی را فرمود تا زنده او را پوست کنده و پوست او را از کاه پر کنند و یکی دیگر را بر ریگ گرم انداختند
و دیگری را … را بر آتش گرده تر نمودند بر روی سینه او گذاردند که زیر آن جان خود را تسلیم نماید و یکی دیگر را در دیگ آب جوشان
انداختند که محترق شد غرض هر یکی را بزجر … تمام تر بقتل رسانیده … طایفه بنی اسرائیل … که هر روز بجهة …
آنحضرات این جماعت فراموشی ننموده اند هر سال یک روز برابر آنچه روز ماتم … یاد نموده قرار داده بر پدر خاکستر …
نوحه داری ایشان را میکنند ولکن منتقم حقیقی خوب انتقام از ایشان کشیده که … آنحضرت را کفر … ایشان برای
عقوبت و زجر … خود بعمل آورد لکن حق با تو مدارا هم کنند چونکه از حد بگذرد رسوا گردد غرض از طول کلام که در این
رساله ذکر شد مطلب این است که چون جماعت بنی اسرائیل شریعت حضرت موسی را ابدی میدانند و آن را ابدیت … معین
داشته چنانچه خداوند عالم بواسطه جبرئیل در مناجات … با حضرت دانیال که در این رساله مذکور شده باحضرت
خبر داده الخ در آن آیه ذکر شده هر یکی در جای خود و وقت خود بعمل آمده و بظهور رسیده تخلف نکرده …
دیگر از آیات توریة که بعضی از آنها هم در این رساله ذکر شده که شریعت توریت بالیقین منسوخ شود بحکم خدا در … موعدی
که حضرت جبرئیل بحضرت دانیال خبر داده در سر موعد منسوخ شده یک روز هم تخلف نکرده بنابر این … پیغمبر دیگر
از جانب خدا از برای هدایت جمیع خلق روی زمین ظاهر شود رسم و شریعتی از برای خلق بیاورد که این مخلوق خالق خود را
بشناسند اطاعت و بندگی و عبادت خالق خود بجای بیاورند و سایر انبیا هم اجمالی خبر … را داده اند که پوشیده و پنهان
نیست و واضح است مختصر خبر از انبیا این است اول حضرت موسی … خبر … در توریة خبر ظهور پیغمبر …

ورق چهارم تمام

کاتب و ناقل محمد صادق بن محمد خلیل تویسرکانی میگوید که این اثنا [illegible] در این صفحه مذکور است از اینکه اخبار [illegible]
حضرت شعیا از ظهور پیغمبر که زبان او عبری [illegible] بنی اسرائیل است در فلان ورق از این رساله مسطور است [illegible]
نیست بنسخه اصل است و الا این نسخه را حقیر نوشته ام و ملاحظه مطابقه [illegible] از این با نسخه اصل [illegible] بلکه احتمال میرود یک
ورق از این مقابل دو ورق از اصل نسخه باشد [illegible] اختصار [illegible] در این کتاب هست باید رجعت کرد [illegible] پیدا نمود [illegible]
از او اصل نسخه خبردار نبوده ام مطابقه العلم [illegible] و النسخة با پیدا نمودن [illegible]

خبر داده و تفصیل آن در ورق دهم این رساله مذکور است لو حضرت شعیا پیغمبر از ظهور یک پیغمبر که زبان او عربی
بنی اسرائیل باشد خبر داده که در ورق بیست و نهم این رساله مذکور شد ایضا حضرت حبقوق نبی خبر از ظهور پیغمبر عظیم الشأن که
پسندیده و برگزیده خدا باشد و چهار علامت داشته باشد در ورق سی و یکم این رساله خبر او مذکور است و ایضا حضرت
شعیا خبر از اینکه [illegible] در میان خلق برطرف خواهد شد و جمیع خلق خدا را یاد خواهند کرد و طریقه عبادت را با رکوع و سجود
خواهند بعمل آورد در ورق سی و چهارم این کتاب ذکر یافته و ایضا حضرت مذکور خبر از اینکه یک دستور العمل تازه از
جانب خدا از برای خلق ظاهر خواهد شد که آن دستور العمل و [illegible] جمیع خلق خواهد بود در ورق سی و نهم
ذکر یافته لو حضرت حبقوق پیغمبر از جانب خدا خبر داده و آنحضرت چنین خبر داده که [illegible] و واضح [illegible] که خلق
بدانند که یک پیغمبر بعد از این ظاهر خواهد شد که گفتگوی در انجام عالم خواهد کرد و انتظار روز او را بکشید که خواهد آمد در این
رساله در ورق سی و ششم این کتاب ذکر یافته ایضا حبقوق پیغمبر ع خبر یک بزرگی را داده که از رحمت [illegible] از آن
ملک بعد [illegible] خواهد رسید که [illegible] و بزرگی او در آسمان و زمین پر باشد در ورق سی و هشتم ذکر شده ایضا کتاب حضرت
دانیال در بعضی از آن کتاب خبر از ظهور پادشاه بزرگ عظیم الشأن یعنی که از میان عرب هم رسد پادشاه جمیع خلق
روی زمین باشد و پادشاهی او هرگز منقرض نشود و آن کتاب چند فصل است که ابتدای آن از ورق چهلم این رساله
مذکور است و جماعت بنی اسرائیل این خبر حضرت دانیال را از برای خود میدانند و تا حال بر این خبر امیدوارند که
بعد از این خواهد آمد ظهور او قرار میدهند و یک دلیل برای این مطلب که این اخبار از برای [illegible] نیست و از برای پیغمبر
آخر الزمان است این است که چون اعتقاد بنی اسرائیل [illegible] است که هر طایفه یک ملکی را در آسمان [illegible] که آن ملک مربی
آن طایفه است چنانچه حضرت میکائیل را ملک [illegible] خود میدانند و اگر این خبرها از برای بنی اسرائیل میبود باید
واسطه حضرت دانیال حضرت میکائیل میشد اینکه واسطه حضرت دانیال حضرت جبرئیل بوده معلوم است که
این خبرها هم پیغمبر آخر الزمان است چونکه واسطه جناب پیغمبر در همه جا و همه وقت حضرت جبرئیل بوده و دیگر اینکه
خبر ظهور جناب پیغمبر را داده و اینجا یک اسم آن جناب را مذکور نموده اند و چون جناب [illegible]
این جماعت علم یهود [illegible] سال قبل از ظهور جناب پیغمبر یک پیغمبر را از میان این طایفه مبعوث کرده اند که او را
حرف برابر [illegible] نتوانند گفت که این شخص ساحر بوده یا دروغگو بوده و او [illegible] را خبر داده و اسم آنحضرت

را مذکور نموده [illegible] و خبر از پیغمبر [illegible] و در این رساله در ورق پنجاه و چهارم مفصل
ذکر یافته و اسم آن بزرگوار در همه جا خبر داده خلاصه از آنکه از [illegible] تا رحلت جناب ختمی مآب چیزی از امور پیغمبری
باقی نمانده که انبیا از آن خبر نداده باشند هم از اسم و هم از طایفه و قبیله که باید از چه سلسله بهم رسد و در چه مکان ظهور نماید
و در چه وقت پیدا شود طریقه و رفتار او چه باشد و [illegible] بعد از بعثت آنحضرت و اخبار بعد از آن هم یک چیز نمانده و تمام
در این رساله ذکر شده حال جماعت بنی اسرائیل از روز [illegible] توریة باقی [illegible] شریعت [illegible] تا زمان خراب شدن
بیت المقدس با همه معصیتی که مرتکب شدند و میکردند کفاره آن از برای ایشان [illegible] چنانچه در بعضی آیه مفصل گفته
آن حضرت دانیال خبر داده و سبب کفاره شدن هم این بود که در وقت آبادی بیت المقدس [illegible] قربانی [illegible] که
در آن [illegible] از برای [illegible] خطا و معصیتی که [illegible] از برای [illegible]
[illegible] زنان [illegible] و از برای [illegible] و غیره هر یک قربانی مخصوص داشتند که آن قربانی کفاره آن
عمل [illegible] بعد از خرابی بیت المقدس [illegible] موقوف و [illegible]
دیگر چیزی [illegible] و کفاره [illegible] ایشان نمیکند مگر قبول السلام و بعد از قبول السلام هم چیزی [illegible] نمیکند
مگر اطاعت و بندگی خدا و السلام علی من اتبع الهدی قد تم [illegible] محمد خلیل
محمد صادق التویسرکانی فی یوم الثلثاء [illegible] شهر شوال المکرم سنه ثمان و اربعین
و مأتین بعد الالف من الهجرة النبویة و علیه و آله
الف سلام و تحیة رحم الله لمن قرأ الفاتحة
لی و لوالدی الحمد لله اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا کما هو
اهله و مستحقه آمین
رب العالمین

۷۴ ورق

هو

به بقیع و هم بروی ابی الصبا بطواف مرقد مادرم بگو از وقایع کربلا همه شرح حال برادرم

بحسین و جمله برادران که بنغان و زاری چو خزان همه کشته زاری کافران ز ابری میر و خواهرم

تو ز ترحم بکنم این زبان همه ظلم و کینه کافران بشنو ای گروهمت این زبان همه آنچه آمده بر سرم

چه سلام زینب بینوا ببری بمرقد شه الصبا بگو ار کرم نکنی چرا تو فدای بیکسی حرم

که نه محرم و نه برادری نه رهی بجانب یثربی نه مکان مونس و یاوری نه امان ز فرقه کافرم

ز نور دیده مصطفی ز جفای فرقه بی‌حیا ز نشتم بریده شد از قفا تن نعش او فتاده برابرم

نه غم اسیرم اینقدر که غم سکینه بی‌پدر همه زان جور گشته لو لو همگان عدو صغرم



